



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دوسرا حصو

مربی نمونہ

تفسیر سورہ لقمان

آیة اللہ جعفر سبحانی

چاپ دہم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مربی نمونه : تفسیر سوره لقمان

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی (دام ظلّه)

ناشر چاپی:

دارالتبلیغ اسلامی قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	مربی نمونه : تفسیر سوره لقمان
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	پیش گفتار
۱۲	۱- آشنایی با خصوصیات سوره لقمان
۱۳	۲- پژوهشی درباره حروف مقطعه قرآن
۱۴	۳- نشانه های نیکوکاران
۱۷	۴- سرگرمی های ناسالم
۲۱	۵- انحراف در دستگاه رهبری
۲۴	۶- یک اعجاز علمی قرآن
۲۷	۷- اسرار آفرینش کوه ها
۳۰	۸- لقمان و سپاسگزاری
۳۵	۹- لقمان و تربیت اولاد
۳۸	۱۰- لقمان و مبارزه با شرک
۴۳	۱۱- احترام پدر و مادر
۴۶	۱۲- اطاعت و فرمان برداری محدود
۴۹	۱۳- همه چیز حساب دارد
۵۴	۱۴- لقمان و یاد خدا
۵۸	۱۵- لقمان و نظارت ملی
۶۱	۱۶- لقمان و استقامت
۶۳	۱۷- لقمان و میانه روی در رفتار و گفتار
۶۶	۱۸- نعمت های آشکار و پنهان خداوند

- ۱۹- روح بت پرستی ۷۱
- ۲۰- علم و قدرت بی پایان ۷۳
- ۲۱- نمونه های بارزی از علم و قدرت خدا ۷۵
- ۲۲- توحید استدلالی و فطری ۷۸
- ۲۳- آیا این علوم مخصوص خداست؟ ۸۰
- کتابنامه ۸۴
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۸۵

مربی نمونه : تفسیر سوره لقمان

مشخصات کتاب

- سرشناسه : سبحانی تبریزی جعفر، ۱۳۰۸ -
 عنوان و نام پدیدآور : مربی نمونه : تفسیر سوره لقمان جعفر سبحانی
 مشخصات نشر : قم دارالتبلیغ اسلامی قم، مرکز انتشارات [۱۳۵۴].
 مشخصات ظاهری : ح ۲۱۵ص.
 شابک : ۱۶۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.
 یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس
 موضوع : تفاسیر (سوره لقمان)
 رده بندی کنگره : BP۱۰۲/۶۵۲/س۴م۴/۱۳۵۴
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۸
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۳۵۹۲۴

مقدمه

مقدمه

تربیت چیست؟

«تربیت» در لغت به معنای رشد و افزایش است و مربی فردی است که اسباب رشد و افزایش مورد تربیت را فراهم می‌سازد، و کاری صورت می‌دهد که پدیده، کمالات بالقوه خود را به حالت فعلیت درآورد. به تعبیر دیگر: هر کمالی که در پدیده است مربوط به خود اوست نه مربی و اگر به مربی نسبت داده می‌شود به خاطر این است که او شرایط رشد را فراهم ساخته تا پدیده، چهره واقعی خود را نشان دهد، و ما این حقیقت را با مثالی روشن می‌سازیم. باغبان پدید آورنده کمال در درخت نیست بلکه هموار کننده شرایطی است که خود درخت، کمالات خود را نشان دهد. زیرا شاخ و برگ و میوه‌های رنگارنگ در دل نهال، به صورت بالقوه نهفته است، اما در هر شرایطی امکان عرضه کمال نیست، بلکه تا زمین هموار نباشد و ریشه‌ها فعالیت نکند و درخت از انرژی خورشید بهره‌نگیرد و آب به ریشه نرسد امکان اظهار کمال برای آن نیست. با این مثال می‌توان موقعیت پیامبران و مصلحان و مربیان را ارزیابی نمود.

----- صفحه ۱۴

امیرمؤمنان (علیه السلام) در یکی از سخنان خود به این واقعیت چنین اشاره می‌کند: خدا پیامبران را فرستاد تا مینافی را که با انسان از طریق فطرت بسته است بازخواهی کنند، و آنان را به نعمت‌های فراموش شده متذکر سازند، و از طریق تبلیغ، بر آنان احتجاج کنند، و اندیشه‌های نهفته در خلقت را شکوفا سازند. (۱) یکی از مربیان نمونه که قرآن سخنان حکیمانه او را به عنوان اصول تربیتی مطرح می‌کند، لقمان حکیم است. سخنان او در سوره ای که به نام خود اوست وارد شده و پیوسته مورد نظر عالمان و دانشمندان بوده است. این کتاب شرحی است گویا از سخنان و اندرزهای حکیمانه او به ضمیمه تفسیر سایر آیات این سوره. در گذشته این

کتاب به زیور طبع آراسته شده بود و هم اکنون با ویراستاری خاصی تقدیم علاقه مندان مسایل تربیتی می شود. قم - مؤسسه امام صادق (علیه السلام) جعفر سبحانی ۲۶ فروردین ماه ۱۳۷۷/۱۷ ذیحجه الحرام ۱۴۱۸

۱. «لیستأدوهم میثاقَ فطرتِهِ، ویدگروهم منسیٰ نعمتِهِ، یحتجُّوا علیهم بالتبلیغ، ویثیروا لهم دفائنَ العقول.».

صفحه ۱۵

پیش گفتار

پیش گفتار

مهندسی انسان ها

۱. تربیت چیست؟ ۲. کار باغبان ما را با حقیقت تربیت آشنا می سازد. ۳. تربیت کودک بیش از هر چیز به شناخت او نیازمند است. ۴. خطرناک ترین تکامل ها، تکامل های «یک بعدی» است. ۵. تربیت منهای معنویت، عقیم و بی ثمر است. ۶. ناتوانی یک دولت بزرگ از اجرای یک اصل اصلاحی. ۷. نمونه زنده ای از تربیت های دینی. هر کودک و نوزادی با استعداد و شایستگی خاصی دیده به جهان می گشاید و دست آفرینش او را در مسیر تکامل و خوشبختی قرار می دهد. سعادت و نیک فرجامی از آن کودکی است که پس از شناخت قابلیت و شایستگی ویژه او، به پرورش استعداد وی همت گمارده شود. حقیقت تربیت، جز شناخت ویژگی های کودک و فعلیت بخشیدن به استعداد و شایستگی های پنهانی او، چیز دیگری نیست. به عبارت روشن تر،

صفحه ۱۶

واقعیت تربیت پس از شناخت شایستگی ها، فراهم ساختن زمینه برای تکامل و پیشرفت همه جانبه موجودی است که قابلیت رشد و نمو را دارد، تا هر نوع کمالی که به طور قوه نامریی در آن هست، به مرحله بروز برسد. آگاهی از عمل و کار باغبان، ما را به حقیقت تربیت کاملاً آشنا می سازد. کار یک باغبان چیست؟ او هرگز در نهال و درخت، ایجاد قابلیت و شایستگی نمی کند و نهال خشکیده ای که فاقد استعداد و لیاقت باشد، از حوزه کار باغبان خارج است، بلکه کار باغبان، جز فراهم ساختن زمینه های گوناگون برای رشد و نمو درخت، چیز دیگری نیست. کار باغبان را می توان در امور زیر خلاصه نمود: ۱. آگاهی کامل از خصوصیات نهال یا بذری که در دل زمین افشاند شده است. بدون آگاهی صحیح از خصوصیات موجود در حال رشد، فعالیت های او بی ثمر خواهد بود، زیرا هر نهالی در شرایط ویژه ای رشد و نمو می کند و شایستگی های خود را نشان می دهد. چه بسا شرایطی برای نهالی و بذری مفید و برای نوع دیگر مضر و زیان بخش است. ۲. فراهم آوردن زمینه های رشد و نمو، تا نهال و بذری لیاقت و شایستگی خود را نشان دهد و این کار غالباً با برداشتن موانع رشد، صورت می پذیرد و لذا باغبان به شخم زدن زمین و نرم کردن محل ریشه های نهال و برچیدن سنگ و کلوخ می پردازد، باغچه را برای رشد و فعالیت بذری و نهال آماده می سازد و گاهی برای رسیدن به این هدف، شاخه های کج و معوج را می زند، تا درخت رشد و نمو کند. ۳. رسانیدن کمک های لازم برای رشد و نمو: پرورش یک واحد «نبات»،

صفحه ۱۷

علاوه بر قدرت و نیروی داخلی، به کمک های خارجی نیز نیاز دارد، تا واحد نبات در پرتو استعداد از اشعه حیات بخش خورشید و مواد قندی زمین و آب های شیرین و دیگر مواد لازم، بهره مند شود و به کمال مطلوب خود برسد و استعداد و لیاقت خود را از طریق برگ و گل و میوه نشان دهد. در این مورد چه بسا باغبان ناچار می شود تغییراتی در واحد نباتی پدید آورد و جهت او را با زدن پیوندهای مناسب تغییر دهد. ۴. مراقبت های پی گیر از واحد نباتی، مادامی که در حال رشد و توسعه است. هیچ واحد نباتی

که برای رشد آن، جهت خاصی در نظر گرفته شده است، از این شرط بی نیاز نیست، چه بسا غفلت مربی سبب می شود موجود نباتی از مسیر و جهت خاص خود بیرون رود و به کمال مطلوب برسد. این تصویر کوچکی است از وضع کارهای یک مربی ساده در مورد واحدی نباتی که هرگز از نظر لطافت و ظرافت و لزوم به کار بستن شیوه های مختلف تربیت، به پایه یک هزارم واحد انسانی نمی رسد. هرگاه تربیت و پرورش یک نهال، از یک چنین برنامه گسترده و اهمیت و موقعیت شایان توجهی برخوردار است، باید مریبان واحدهای انسانی از عظمت مسئولیتی که درباره آنان دارند آگاه شوند و به اصطلاح از این مجمل، حدیث مفصلی بخوانند. عین همان تصویر را که درباره پرورش یک واحد نباتی یادآور شدیم، باید در مقیاس بسیار وسیع تری درباره پرورش انسان که به صورت نهایی گام در اجتماع می نهد، پیاده کنیم.

----- صفحه ۱۸

آگاهی از خصوصیات جسمی و روحی کودک

نخستین مرحله پرورش، آگاهی از خصوصیات جسمی و روحی و شرایط مفید و زمینه های مضر کودک است، ولی متأسفانه نوع مریبان، مخصوصاً پدران و مادران، فاقد این شرط اساسی تربیت هستند و با این که به هیچوجه کودک را نمی شناسند از او انتظارات عجیبی دارند. شگفت انگیز است که امروز به مهندسی انسانی (انسانی که آفریننده و رهبر ماشین است) کمتر از ماشین (ماشینی که مصنوع فکر انسان است) توجه می شود. برای شناختن کار یک ماشین ساده، یا یک ماشین تحریر و یا رانندگی اتومبیل، باید چندین ماه، وقت صرف درس های نظری و تمرین های عملی نمود، لکن انسان ها هنگامی که به عنوان مادر یا پدر می خواهند کودکی را پروراند، هیچ گونه آموزشی نمی بینند. نوع پدر و مادرها تقصیر را متوجه کودکان می کنند و کمتر از خود می پرسند که شاید تربیت آنان بد بوده است. امروز اطلاع بر مقدمات مهندسی انسانی، بر هر کسی که با انسانی در همکاری و یا رهبری او - چه در خانه و چه در مدرسه - سر و کار دارد، اجتناب ناپذیر است. انسان ها دارای قوانین و یا مکانیسم و فعل و انفعال های اختصاصی هستند؛ اگر بخواهیم با آنها کار کنیم، باید مکانیسم و قوانین حاکم بر رفتار آنها را بشناسیم. انسان ها مانند صندوق رمزند؛ گشودن کتاب روح و قلب آنان و همکاری با آنها، پیش از هر چیز آگاهی و ظرافت می خواهد، نه زور. قوانین رفتار انسانی را باید مانند قوانین فیزیک و شیمی و فیزیولوژی کشف کرد و نه

----- صفحه ۱۹

وضع. وضع پاره ای از مقررات برای رهبری انسانی اگر با قوانین اصل فطرت و خواسته های آفرینش منطبق نباشد، در خور استقبال و هضم نیست، و گرنه با هیچ قدرت و زوری نمی توان قوانین را بر خلاف سنت معمول، بر انسان تحمیل کرد. (۱) هرگاه عمل نخست درباره پرورش انسان انجام گرفت؛ یعنی مربی خصوصیات کودک و مکانیسم آفرینش او را درک کرد و معلوم شد که درباره جهات فردی کودک، مانند رشد تن، پرورش مغز، نمو شخصیت و پیدایش اعتماد به نفس، چه شیوه و برنامه ای ضرورت دارد و درباره پرورش جهات اجتماعی او چه کارهایی باید انجام داد تا عضو مؤثر و مفید برای جامعه شود، در این موقع، نوبت سه گام دیگر - که در تربیت واحد نباتی یادآور شدیم - فرا می رسد. این بیان، ما را به حقیقت تربیت و حد و مرز آن آگاه می سازد و روشن می کند که پرورش یک واحد نهال و یا یک واحد انسان، عملی است آگاهانه که از جانب فردی قدرتمند و نافذ و مسلط، روی فردی دیگر انجام می گیرد؛ در حالی که عمل دارای ایده و هدف است و هدف، فعلیت بخشیدن به تمام لیاقت ها و شایستگی هاست و این نتیجه بدون مراقبت پی گیر، جامه عمل نمی پوشد. (۲)

۱. ناصرالدین صاحب الزمانی، دیباچه ای بر رهبری، ص ۳۳۱ و ۳۳۲. بنا بر این، اساس تربیت را عوامل چهارگانه تشکیل می دهند و با دقت در جمله های متن، هر چهار عامل روشن می شود.

----- صفحه ۲۰

تکامل یک بعدی

تکامل صحیح، آن است که در تمام شئون فرد مورد تربیت صورت گیرد زیرا تکامل در یک جهت و عقب ماندگی در جهات دیگر، مایه نابودی فرد است مثلاً هر گاه در تکامل جسمی و مادی کودک، تنها قلب او رشد کند، ولی اعضای دیگر او اصلاً رشد نکنند و یا رشد آنها متناسب با رشد قلب کودک نباشد، چنین تکامل یک بعدی، مایه مرگ می شود. عین همین مطلب در مجموع شئون انسان نیز حکم فرماست. هر گاه فشار رشد و نمو، روی جنبه های مادی و غرایز نفسانی قرار گیرد و جهات دیگر زندگی او مورد غفلت واقع شود، نام این تکامل، تکامل یک بعدی و تکامل غیر صحیح خواهد بود و تنها آن تکامل، صحیح و ضامن بقاست که در تمام جوانب و جهات موجود در حال رشد صورت پذیرد و همه جهات با نظام خاصی رو به جلو گام نهند. نقطه ضعف مکتب اخلاقی غرب این است که تنها به یک بعد از ابعاد روح انسان تکیه می کند و ابعاد دیگر روح انسان را نادیده می گیرد؛ مثلاً هر نوع مکتب تربیتی که بر اساس روان شناسی «فروید» استوار شود، شخصیت انسان را از طریق غرایز، تجزیه و تحلیل کرده و از میان غرایز، بر شهوت و تمایلات جنسی تکیه می کند و در نتیجه، شخصیت و منش واقعی انسان در شهوت و امور جنسی خلاصه می شود و دیگر ابعاد روح انسان - که روان شناسی روز بر آنها دست یافته - مورد غفلت قرار می گیرد. این گروه از علمای روان شناس و متخصصان امور تربیتی، انسان را از دیده شهوت و عینک تمایلات جنسی بررسی می کنند و بر اثر محدودیت شیوه

----- صفحه ۲۱

بحث، از دیگر کرانه های وجود او غافل و بی خبرند و ضرر این گروه از کارشناسان امور تربیتی، بسیار سهمگین و هولناک است. برخی دیگر از کارشناسان امور تربیتی - که تمایلات ماتریالیستی و مادی گری دارند و زیربنای افکار آنان را اصالت ماده و انکار ماورای آن تشکیل می دهد - در روش بحث خود غالباً به پرورش تن اهمیت می دهند، نه روح و روان و به جای تعدیل غرایز و رهبری آن، به ارضا و اشباع هر چه بیشتر آن می پردازند اصلاح آن با سوادانی می پروراند که زمین و فضا و دریا را جولانگاه خود قرار می دهند و با روشن کردن جرقه ای، جهان را به آتش می کشند، نه انسان های کاملی که به فضایل انسانی آراسته شوند و نوع پروری و تفاهم را پیشه خود سازند. در این نظام های اخلاقی - خواه از کشورهای برخوردار به رسمتاً به مادی گری و ماده پرستی و انکار ماورای طبیعت معروف هستند و یا از کشورهای صلیب و خدایان سه گانه، مایه افتخار و مباهات آنهاست - خلأ روحی انسان تنها با دانش، حرص تسلط بر منابع طبیعی و انرژی های جهان، گسترش و توسعه قدرت و اشباع غرایز پر می شود و دیگر در فضای روح انسان، جایگاهی برای ملکات انسانی و فضایل اخلاقی - که شرق و شرقی به آن می نازد - باقی نمی ماند. مسابقه دولت های بزرگ جهان - که برای علوم تربیتی و انسانی، ده ها دانشکده و صدها متفکر استاد دارند - در ساختن سلاح های مخرب و ویرانگر، در گسترش پایگاه های نظامی، در استخدام مغزهای علمی برای تحصیل نیروی رزمی بیشتر، گواه زنده بر گفتار ماست زیرا با وجود گسترش

----- صفحه ۲۲

علوم انسانی و تربیتی و با وجود پیدایش رشته ها و شاخه های فراوان برای علوم انسانی، غالباً کوشش های دانشمندان این علوم در رهبری اجتماع به سوی یک سعادت واقعی، عقیم و بی نتیجه مانده است علت بزرگ عقیم ماندن تلاش ها این است که نظام تربیتی بر اساس مادی گری و ماده پرستی و انقطاع از خدا و ماورای طبیعت است روش هایی است بر اساس فیزیک و غفلت از متافیزیک و چون تربیت در چنین نظام هایی، یک بعدی است، نمی تواند به نتیجه مطلوب برسد. بنابراین، برای رسیدن به هدف عالی، چاره ای جز این نیست که دگرگونی عظیم در سیستم های تربیتی و نظام های پرورشی پدید آید و متدهای تربیتی بر اساس «متافیزیک» و اعتقاد به خدای بزرگ استوار شود خدایی که بشر را با مسئولیت های بزرگ آفریده است و در سرای دیگر - که آغاز زندگی نو

است - به تمام این مسؤولیت‌ها دقیقاً رسیدگی خواهد شد و هر فردی متناسب کردار و رفتار خود، کیفر و پاداش خواهد داشت. زمانی که اعتقاد به خدا و مذهب و توجه به سرای دیگر، اساس نظام‌های تربیتی انسان‌ها را تشکیل ندهد، کلیه کوشش‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای اصلاح جوامع، عقیم و بی‌ثمر خواهد ماند. گواه زنده اکنون در این جا تلاش یک ملت بزرگ صنعتی را که سنت‌های اصیل دینی را به دست فراموشی سپرده اند و دین و مذهب، جز لعابی شیرین، روی مادی‌گری تلخ آنان نیست، برای اجرای یک برنامه اصلاحی، یادآور می‌شویم

----- صفحه ۲۳

تا روشن شود که چرا آن تلاش بزرگ و همه‌جانبه، عقیم و بی‌نتیجه ماند و چرا با آن همه تبلیغات از طریق کلیه وسایل ارتباط جمعی نتوانستند به اصلاح گوشه‌ای از اجتماع خود موفق گردند و جامعه خود را از یک کردار زشت و نوشیدن یک مایع مسموم و ویرانگر بازدارند. این پرسش، یک پاسخ بیش ندارد و آن این که آنان در تلاش و کوشش خود، روی اصول مادی‌گری تکیه کرده و از نیروی مذهب و اعتقاد به مسؤولیت‌های درونی، کمک نگرفتند. توضیح این که دولت آمریکا پیش از جنگ جهانی دوم تصمیم گرفت با نوشابه‌های الکلی به شدت مبارزه کند و ملت آمریکا را از چنگال این سم کشنده برهاند. دولت آمریکا برای مبارزه با مشروب‌خواری به کلیه وسایل از قبیل مجلات و جراید و سخنرانی‌ها و فیلم‌ها متوسل شد و برای تبلیغ بر ضد استعمال مشروبات الکلی، بیش از شصت میلیون دلار صرف کرد و بالغ بر ده میلیون صفحه کتاب و مجله و نشریه برای این منظور منتشر ساخت و در ظرف چهارده سال مبارزه، مبلغی در حدود ۲۵۰ میلیون لیره برای اجرای قانون تحریم نوشابه‌های الکلی صرف کرد و سیصد نفر را در این جریان اعدام کرد و ۵۳۲۳۳۵ نفر را به زندان افکند و در حدود شانزده میلیون لیره بابت جریمه قاچاق مشروبات الکلی گرفت و معادل ۴۰۴ میلیون لیره املاک مصادره کرد، ولی کلیه این مبارزات جز عشق و شیفتگی به صرف الکل سودی به بار نیاورد، تا سرانجام در سال ۱۹۳۳م. ناگزیر آن قانون را نقض کرد و مشروبات الکلی را به کلی آزاد ساخت. (۱)

۱. ماذا خسر الإسلام بانحطاط المسلمین، ص ۸۰.

----- صفحه ۲۴

چرا دولت بزرگی مانند آمریکا از اجرای یک قانون عاجز و ناتوان ماند، و هر نوع کوشش و شدت عمل با بن بست کامل رو به رو گردید؟ این کار، یک علت بیش ندارد و آن این که زیربنای مسائل تربیتی را در انسان‌های بزرگ، اعتقادات مذهبی و علایق معنوی تشکیل می‌دهد، و چون چنین زیربنایی در غرب، بسیار ضعیف و ناتوان است، از این جهت کوشش نیرومندترین دولت‌های جهان عقیم ماند. در برابر این تلاش بی‌ثمر، به گزارش گزارش گر تهران درباره روز بیست و یکم ماه رمضان گوش فرا دهید: تهران دیروز آرام و بی‌حادثه بود، پزشک قانونی بی‌کار مانده بود و در کلانتری‌ها از پرونده و متهم خبری نبود. دیروز آرام‌ترین روز سال بود و تقریباً هیچ حادثه‌ای رخ نداد و اداره پزشکی قانونی تهران، دیروز حتی یک جسد برای معاینه نداشت. پزشک کشیک گفت: تمام روز حتی یک جسد به اداره پزشکی قانونی نیاوردند، در ۲۴ ساعت گذشته هیچ حادثه‌ای که منجر به مرگ کسی بشود، در شهر تهران اتفاق نیفتاد و به قول معروف: آب از آب تکان نخورد. در کلانتری‌ها و پاسگاه‌های ژاندارمری نیز این وضع حکمفرما بود. مأموران کلانتری‌ها می‌گفتند: اکثر مردها دیروز در خانه‌هایشان بودند و اگر اختلافی بین آنها و همسرانشان اتفاق می‌افتاد، به احترام شهادت مولای متقیان، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) از ادامه آن صرف نظر می‌کردند و به همین دلیل، پرونده‌ای درباره اختلافات زناشویی تشکیل نشد. این نوع آرامش و انضباط، مخصوص روز بیست و یکم ماه رمضان

----- صفحه ۲۵

نیست، در تمام ایام سوگواری، مخصوصاً در تمام ماه رمضان به نسبت خاصی حکمفرماست و ما را به قدرت و اهمیت مذهب در

حفظ نظام و اجرای قانون، رهبری نموده و می‌رساند که شرق و شرقی چه گنجیه پنهانی در اختیار دارند و گروهی که بدون آگاهی از اهمیت مذهب، در تضعیف قدرت مذهب می‌کوشند، چه لطمه‌های بزرگ و غیر قابل جبرانی بر این گنجینه خود وارد می‌سازند. کتابی که هم اکنون به خوانندگان گرامی تقدیم می‌گردد، حاوی یک رشته اصول اخلاقی و اجتماعی است که پدری دلسوز و مربی نمونه، فرزند خود را با آنها آشنا کرده است و نام این مربی نمونه «لقمان حکیم» است که با بینش کاملاً صحیح و واقع بینانه، چنین اصولی را در اختیار ما نهاده است و از نظر اهمیت به پایه‌ای رسیده است که خداوند بزرگ آنها را در کتاب آسمانی ما نقل کرده است. تشریح سخنان این حکیم الهی که در سوره لقمان وارد شده است، ما را بر آن داشت که مجموع سوره را تفسیر نموده و آن را به استادان تربیت و مربیان دلسوز که می‌خواهند از اصول تربیت دینی آگاه گردند، تقدیم می‌داریم. محتویات این کتاب قبلاً در مجله وزین درس‌هایی از مکتب اسلام طی سال‌های ششم و هفتم مجله منتشر گردیده و هم اکنون به صورت کامل تری در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد. جعفر سبحانی ۲ ربیع الآخر ۱۳۹۷ قم - حوزه علمیه

----- صفحه ۲۶ ----- صفحه ۲۷ -----

۱- آشنایی با خصوصیات سوره لقمان

۱- آشنایی با خصوصیات سوره لقمان

آیات این سوره مکی است

سوره لقمان، سی و یکمین سوره از سوره‌های صد و چهارده گانه قرآن است که شماره آیات آن از ۳۴ آیه تجاوز نمی‌کند. مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مجموع آیه‌های این سوره در مکه نازل گردیده است، لذا می‌گویند: سوره لقمان از سوره‌های مکی است، جز آیه‌های ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ که در مدینه نازل گردیده است و به دستور پیامبر در این سوره قرار گرفته‌اند. ولی هرگز دلیل قطعی نداریم که این سه آیه در مدینه نازل شده است، بلکه با توجه به مفاد آنها که مانند بیشتر آیات مکی، درباره مبدأ و معاد بحث می‌کنند، می‌توان گفت که این سه آیه نیز در مکه نازل گردیده است. از این جهت می‌توان گفت: مجموع آیات این سوره مکی است. اهداف سوره

همگی می‌دانیم که هر سوره‌ای از سوره‌های قرآن، با این که از آیات

----- صفحه ۲۸ -----

مختلفی که هر کدام برای خود مفاد خاصی دارند، تشکیل شده است. جمع الوصف، مجموع آیات هر سوره، هدف یا اهدافی را تعقیب می‌کند که با در نظر گرفتن آیات یک سوره، هدف آن، روشن و آشکار می‌گردد. هدف اساسی از ۳۴ آیه سوره لقمان، مبارزه با شرک و دوگانه پرستی و ایجاد توجه به خدا و سرای دیگر است و با بررسی مجموع آیه‌های این سوره، خواهیم دید که غرض نهایی از تشریح اسرار آفرینش و طرح مواعظ بزرگ دانشمند جامعه بنی اسرائیل «لقمان»، همان توجه به خدای یگانه و محو آثار شرک و بت پرستی است. دستورهای اخلاقی و اجتماعی لقمان، آن چنان مهم و سازنده است که آفریدگار جهان سخنان و اندیشه‌های عالی او را در این سوره به عنوان عالی‌ترین نسخه سعادت و برنامه زندگی برای ما فرو فرستاده است و چون پاره‌ای از آیات سوره مورد بحث را سخنان حکیمانه او تشکیل می‌دهد، از این جهت نام آن حکیم روی این سوره نهاده شده و می‌گویند: «سوره لقمان» یعنی سوره‌ای که در لابه لای آیات آن، سخنان و اندرزهای لقمان حکیم وارد شده است. اکنون وقت آن رسیده است که به تفسیر آیات پردازیم.

----- صفحه ۲۹ -----

۲- پژوهشی درباره حروف مقطعه قرآن

۲- پژوهشی درباره حروف مقطعه قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. (الم)

«الف لام میم». این سوره، بسان ۲۸ سوره دیگر با حروفی آغاز شده است که در اصطلاح مفسران، آنها را «فواتح السور» و یا «حروف مقطعه» می نامند و مجموع حروفی که در آغاز ۲۹ سوره وارد شده اند، چهارده تاست و آنها عبارتند از: الف، لام، میم، صاد، راء، کاف، هاء، یا، عین، طاء، سین، حاء، قاف و نون، و همه این حروف در جمله زیر جمع شده اند: «صراط علی حق نمسکه راه علی حق است، ما به آن چنگ می زنیم.» مفسران در تفسیر این حروف به بحث و گفتگو پرداخته و اقوال و آرای زیادی در تفسیر این حروف بیان نموده اند و ما از میان آنها یک نظر را که با دلایل محکم و استوار همراه بوده و از ناحیه پیشوایان معصوم نیز تأیید شده است، تشریح می کنیم.

----- صفحه ۳۰

قرآن از این حروف تشکیل یافته است

این حروف به عنوان نمونه هایی از حروف تهجی در آغاز برخی از سوره ها آمده اند و هدف از آوردن آنها این است که قرآن مجید از این حروف، ترکیب یافته، و این سوره ها و آیات که همه بشر در مقابله با آن عاجز و ناتوان مانده اند، از این مواد و عناصر تشکیل یافته و در حقیقت «خمیرمایه» قرآن، همین حروف و مانند آنهاست. اگر فکر می کنید که قرآن ساخته و پرداخته فکر «محمد» (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده و او با فکر بشری خود، از این حروف، قرآن را ساخته است، شما نیز برخیزید از همین مواد که در اختیار همگی است، به کمک یکدیگر سوره ای مانند سوره های آن بسازید و حجت و دلیل او را ابطال نمایید و اگر با داشتن چنین امکانات در مقام مبارزه، با شکست رو به رو شدید، باید اذعان کنید که قرآن ساخته فکر بشر نیست، بلکه وحی الهی است که بر او نازل گردیده است. اصولاً تفاوت «اعجاز» و «صنعت» در این است که پیامبران پیوسته برای وصول به هدف و مطلوب، از وسایل بسیار ساده ای استفاده می کردند و امر بسیط و ساده ای را پایه برای وصول به هدف خارق العاده قرار می دادند، بر خلاف صنعتگران که از وسایل پیچیده علمی و دقیق که حقیقت آن برای نوع مردم معلوم نیست، برای نیل به هدف استفاده می کنند. وسیله موسی برای اعجاز، همان عصای خشک و بی روح و ساده او بود که آن را در همه موارد، حتی در بردن گوسفندان خود به کار می برد، و در مقام اعجاز همان وسیله را نیز به کار می برد که همگان با دیدگان دیده بودند که چوب خشکی است که به صورت حیوان درنده ای می آمد و در حالی که

----- صفحه ۳۱

جادوگران مصر از ابزار پیچیده و ریسمان های مملو از جیوه استفاده می کردند، که نوع مردم از حقیقت آن آگاه نبودند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) با ساده ترین وسیله به سوی آسمان ها پرواز کرد، در حالی که «فضانوردان شرق و غرب به وسیله «آپولوها» به سوی فضا می روند و یا گام در ماه می نهند و وسیله ای که برای ساختن یک واحد آن از سیصد هزار مغز انسانی و صدها دستگاه «الکترونی» کمک می گیرند و هزاران مهندس و تکنسین و دانشمندان فیزیکدان و شیمیدان و... در ترکیب قطعات و ساختن اجزای آن تشریک مساعی کرده و سفینه را با دستگاه های متعددی به پرواز در می آورند. قرآن نیز که معجزه جاویدان پیامبر خاتم است، از این راه وارد شده و از ساده ترین ابزار «حروف الفبایی» به عالی ترین هدف (کتابی که بشر پس از گذشت چهارده قرن نتوانسته است مانند آن را بیاورد) دست یافته است و از ساده ترین ابزار که در اختیار همگانی قرار داشت، کتابی ساخته است که کلمات آن موزون و معانی بزرگی در بر دارد و جمله های آن مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه از فصاحت قرار دارند،

و معانی بلند و ژرف را در قالب زیباترین الفاظ می ریزد که تاکنون نظیری بر آن دیده نشده است. هدف از آوردن این حروف در آغاز ۲۹ سوره، اشاره به این است که ای مردم! اساس و ریشه این قرآن را همین حروف تشکیل می دهد و ابزاری که در اختیار من است در دسترس شما نیز قرار دارد؛ هرگاه تصور می کنید که این کتاب، مصنوع فکر من و ساخته اندیشه بشر است، برخیزید از این ابزار و اسباب سوره ای بسان یکی از سوره های قرآن بسازید. این نظر، گذشته از این که مؤید قرآنی دارد، چنان که خواهیم گفت:

----- صفحه ۳۲ -----

مورد تأیید روایاتی است که از پیشوایان معصوم وارد شده است. شیخ صدوق از امام عسکری (علیه السلام) نقل می کند: «قریش و یهود به قرآن تهمت زدند و آن را جادو تصور کردند، در حالی که خدا می گوید: (الم ذلک الکتاب) یعنی ای محمد! این کتابی که برای فرستاده ام از همان حروف «الف»، «لام» و «میم» ترکیب و تشکیل یافته است و این کتاب که به زبان شما نازل شده، از حروفی مرکب شده است که با آن سخن می گوئید، هرگاه در این نسبت راستگو هستید، برخیزید و به کمک یکدیگر بشتابید و نظیر آن را بیاورید». (۱) پیشوای هشتم در حدیثی که درباره قرآن، نه حرف مقطعه سخن می گوید، جمله ای دارد که تا حدی مؤید این است، آن جا که می فرماید:

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۴.

----- صفحه ۳۳ -----

خداوند بزرگ، قرآن را با حروفی نازل کرد که تمام عرب با آن سخن می گفتند. سپس فرمود: هرگاه انس و جن دور هم گرد آیند و نظیر این قرآن را بیاورند، نخواهند توانست، هر چند یکدیگر را پشتیبانی نمایند. (۱) مؤید این نظر، این است که در سوره های بیست و نه گانه که با این حروف آغاز شده اند، جز در سوره های مریم، عنکبوت، روم و قلم، در همگی پس از ذکر این حروف سخن از قرآن و کتاب به میان آمده است: مثلاً در سوره بقره می فرماید: (الم * ذلک الکتاب لا ریب فیہ) (این است کتابی که در آن شک و تردیدی نیست). و در سوره آل عمران می فرماید: (الم * الله لا اله الا هو الحی القیوم * نزل علیک الکتاب ...) «خداوندی که جز او خدایی نیست، اوست زنده و بی نیاز. کتاب را بر تو نازل کرده است.» و همچنین بسیاری از سوره های دیگر که این حروف در آغاز آنها وارد شده است.

۱. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِي يَتَدَاوُلُهَا جَمِيعُ الْعَرَبِ ثُمَّ قَالَ: (لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً)». (توحید صدوق، ص ۱۶۲).

----- صفحه ۳۴ ----- صفحه ۳۵ -----

۳- نشانه های نیکوکاران

۳- نشانه های نیکوکاران

۲. (تلمک آیات الکتاب الحکیم) (این است آیه های سراسر حکمت). ۳. (هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ) (برای نیکوکاران هدایت و رحمت است). ۴. (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) (کسانی که نماز می گزارند و زکات می دهند و به جهان دیگر ایمان دارند). ۵. (أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (آنها از جانب خداوند هدایت یافته اند، و آنان رستگارانند). بررسی آیات قرآن به روشنی، این مطلب را ثابت می کند که آیین پیامبر اسلام، آیین جهانی و دین او خاتم ادیان و شخص وی خاتم پیامبران است، و در این باره آیات متعددی در قرآن وارد شده است که فقط به نقل دو آیه اکتفا

----- صفحه ۳۶ -----

می کنیم: ۱. «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً (۱)» «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.» این آیه به روشنی گواه بر این است که آیین اسلام، آیین جهانی است و به منطقه ای اختصاص ندارد. ۲. «ما كَانَ مُحَمَّدًا أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲)» «محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خداوند از هر چیز آگاه است.» خداوند برای تثبیت عمومی بودن رسالت وی، هنگامی که درباره کتاب او (قرآن) سخن می گوید، آن را راهنمای جهانیان معرفی می کند: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ (۳)» «ماه رمضان، ماهی است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است قرآنی که برای هدایت عموم مردم نازل شده و در آن دلایلی است که موجب هدایت و جدا کننده حق از باطل است.» این آیات و مانند آنها می رساند که نبوت پیامبر اسلام، جهانی است، حتی فیض معنوی قرآن که همان هدایت و راهنمایی است، به گروه معینی

 ۱. اعراف (۷) آیه ۱۵۸. ۲. احزاب (۳۳) آیه ۴۰. ۳. بقره (۲) آیه ۱۸۵.

----- صفحه ۳۷ -----

اختصاص ندارد. ولی در سومین آیه مورد بحث، صریحاً می فرماید که تنها آن گروه از قرآن بهره مند می گردند که نیکوکار باشند چنان که می فرماید: «هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۴)» «برای نیکوکاران مایه هدایت و رحمت است.» اکنون این سؤال پیش می آید که هرگاه فیض معنوی قرآن در شعاع وسیع و همگانی است، پس چرا در آیه مورد بحث، بهره گیری از آن را به نیکوکاران اختصاص داده است. پاسخ این سؤال روشن است و آن این است که قرآن که نسخه سعادت است که برای هدایت همگان فرو فرستاده شده است و هدف از بعثت پیامبر خاتم نیز همین است و بس، امّا تنها آن گروه از آن بهره مند می گردند که خود را در مسیر هدایت قرار داده و آماده بهره گیری باشند و تا فردی آماده هدایت و بهره مندی نباشد، هرگز قرآن به حال او سودی نمی بخشد. مثلاً باران رحمت الهی بر دشت و دمن می ریزد و سراسر صحرا را فرا می گیرد، تنها آن گروه از کشاورزان بهره مند می شوند که زمین را برای کشت آماده کرده و دانه در آن پاشیده باشند. بنابراین، هم صحیح است بگوییم که قرآن برای هدایت همه مردم فرو فرستاده شده است، زیرا انگیزه از نزول قرآن هدایت همه جهانیان است و هم صحیح است که بگوییم: تنها آن گروه از آن بهره مند می شوند که نیکوکار باشند. خلاصه، هدف از نزول قرآن، هدایت همگان است، هر چند نتیجه اش

----- صفحه ۳۸ -----

از آن گروهی است که آماده بهره برداری باشند. روی این بیان روشن می شود که چرا خدا قرآن را تنها شفا و رحمت برای افراد با ایمان می داند، می فرماید: «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۱)» «آیاتی از قرآن می فرستم که مایه شفا و وسیله رحمت برای گروه با ایمان است.» قرآن در عین این که نجات دهنده انسان ها از بیماری های فردی و اجتماعی، و مایه رحمت برای همه جهانیان است، ولی تنها آن گروه از این خوان گسترده بهره مند می شوند که آماده بهره مندی باشند. گروه دیگری که در آنها آمادگی وجود ندارد، نه تنها بهره ای نمی برند، بلکه با شنیدن آیاتی از قرآن از حق روی گردان شده و گامی به عقب می نهند چنان که می فرماید: «وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۲)» «ما در این قرآن به طور تفصیل درباره موضوعاتی سخن گفتیم، ولی نسبت به مشرکان نیز جز دوری از حق نتیجه ای نمی بخشد.» از این جهت، قرآن پس از آن که خود را شفا دهنده و مایه رحمت برای گروه با ایمان می داند، صریحاً اعلام می دارد که گروه ظالم و ستمگر از این قرآن جز زیان بهره ای نمی برند. زیرا قرآن با دلایل روشن، حجت را بر گروه های منحرف تمام کرده، و

۱. اسراء (۱۷) آیه ۸۲. ۲. همان، آیه ۴۱.

----- صفحه ۳۹

زبان آنان را در روز رستاخیز می بندد؛ دیگر نمی توانند بگویند: پروردگارا ما را معذور بدار و ما به وظایف و تکالیف خود جاهل و نادان بودیم، بلکه به آنان خطاب می شد: (قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ) (۱) «خداوند به آنان می گوید: آیات و پیامبران ما به سوی تو آمدند، ولی تو آنها را به دست فراموشی سپردی و امروز نیز تو فراموش می شوی». خود قرآن بار دیگر این حقیقت را به روشن ترین وجه، ضمن آیه ای بیان می کند و می فرماید: (يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) (۲) «[با مثل های] قرآن گروهی گمراه و گروه زیادی هدایت می شوند و جز بدکاران کسی گمراه نمی گردد.» مولوی این حقیقت را در ضمن مثلی مجسم می کند و می گوید: مثل قرآن مانند طناب چاه است که گروهی به وسیله آن از چاه بیرون می آیند و برخی به وسیله آن در درون آن وارد می شوند، این تقصیر طناب نیست، بلکه تقصیر آن کسی است که از آن به طور معکوس استفاده می کند؛ چنان که می گوید: از خدا می خواه تا زین نکته ها *** در نلغزی و رسی در انتها ز آن که از قرآن بسی گمراه شدند *** زین رسن قومی درون چه شدند مر رسن را نیست جرمی ای عنود *** چون تو را سودای سر بالا نبود

۱. طه (۲۰) آیه ۱۲۶. ۲. بقره (۲) آیه ۲۶.

----- صفحه ۴۰

نکات آیات

۱. در آیه دوم از آیات مورد بحث می فرماید: (الْكِتَابُ الْحَكِيمِ). همگی می دانیم که حکیم یکی از اسما و صفات خداست. قرآن مجید به طور مکرر خدا را به این صفت توصیف نموده است. حکیم به کسی می گویند که هر کاری را تحت ضابطه ای و برای هدفی انجام دهد (۱) و از کارهای لغو و بیهوده بپرهیزد. ولی در این آیه، خود قرآن با این صفت توصیف شده است و هدف از آن، بالا بردن مقام قرآن است که آن چنان سخنان او حکیمانه و سراسر حکمت است که گویا خود حکیم است و سخن می گوید. ۲. در آیات مورد بحث، نیکوکاران با سه صفت زیر معرفی شده اند: الف) (يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ): نماز می گزارند و نماز مایه رابطه انسان با خداست. ب) (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ): زکات می دهند که عامل ارتباط انسان با اجتماع است. ت) (بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ): به سرای دیگر مؤمن باشند و ایمان به روز بازپسین، زیربنای تربیت دینی و ضامن اجرای تمام قوانین آسمانی است. صفات گروه نیکوکار، منحصر به این سه صفت نیست، ولی از میان آنها این سه صفت را که از برجسته ترین صفات آنهاست، اختیار نموده و یادآور شده است و در هر کس این سه صفت باشد، دیگر صفات نیکوکاری در او

۱. از قدیم الأيام، حکیم را چنین تعریف کرده اند: «مَنْ يَضَعُ الْأَشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا».

----- صفحه ۴۱

جمع می گردد. و در آیه پنجم چنین نتیجه گیری می کند: گروهی که واجد صفات یاد شده هستند، هدایت یافتگان واقعی و رستگاران حقیقی می باشند؛ چنان که می فرماید: (أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (۱) «آنان از جانب خداوند هدایت یافته اند و آنان رستگارانند.»

۱. بقره (۲) آیه ۵.

----- صفحه ۴۲ صفحه ۴۳

۴- سرگرمی های ناسالم

۴- سرگرمی های ناسالم

۶. (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۶﴾) برخی از مردم داستان های باطل را می خرند [انتخاب می کنند] تا مردم را ندانسته از راه خدا (قرآن) باز دارند، و آیات قرآن را استهزا کنند، برای آنان است عذاب خوار کننده. «تاریخ اسلام گواهی می دهد که مخالفان پیامبر گرامی از راه های گوناگونی وارد مبارزه شده و مخالفت و کارشکنی خود را آغاز نمودند و فهرست برخی از پیکارهای ناجوانمردانه آنان به قرار زیر است: ۱. حربه تهمت آنان با تهمت های ناروا از قبیل شاعر، کاهن، مجنون و ساحر خواستند که از نفوذ سخن او بکاهند، ولی پیشرفت چشمگیر اسلام در میان طبقات گوناگون، ثابت نمود که وی بالاتر از آن است که این تهمت ها به او بچسبد.

----- صفحه ۴۴

۲. آزار پیروان

آزار و زجر و شکنجه و کشتن پیروان پیامبر، یکی دیگر از نقشه های شوم آنان بود که به این وسیله می خواستند از گسترش نفوذ سخن او بکاهند، ولی مقاومت پیروان وی در برابر هر نوع شکنجه و تهدید، سران قریش را مدهوش ساخت و همگی از ارادت و اخلاص علاقه مندان محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) انگشت تعجب به دندان گرفتند، تا آن جا که ابوسفیان می گفت: من قیصر و کسری را دیده ام، ولی هیچ کس را در میان پیروانش به عظمت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نیافتم که در راه اعتلا و هدف او این قدر جانباز و فداکار باشند. ۳. دعوت از داستانسرای بزرگ عرب

آنان در جذبه روحی قرآن سخت در شگفت و تعجب بودند و تصور می کردند که علت سر و دست شکستن مردم برای شنیدن آیات آن، همان داستان ها و سرگذشت اقوام پیشین است، از این جهت «نضر بن حارث»، داستانسرای بزرگ عرب حاضر شد که در مواقع خاصی در کوچه و بازار به نقل داستان های قهرمانان «ایران» پردازد و از این طریق افراد را از گرایش به رسول خدا باز دارد. این نقشه به قدری احمقانه بود که خود قریش از شنیدن داستان های او خسته و از دور او پراکنده شدند. شیوه مبارزه آنان با پیامبر، منحصر به آنچه که گفته شد نبود، بلکه برای خاموش ساختن چراغ توحید از طرق و راه های دیگری وارد شده اند که ما مشروح آنها را در کتاب فروغ ابدیت آورده ایم. آیه مورد بحث به جهت انتقاد از عمل نضر بن حارث نازل شده است.

----- صفحه ۴۵

«نضر» بازرگانی بود که گاه گاهی به ایران مسافرت می کرد و با داستانسرایان معروف ایران انس و الفتی داشت و در ضمن، داستان های مربوط به رستم و اسفندیار را یاد می گرفت و یک مشت کتاب های رمان و داستان خریداری می کرد. وی موقع بازگشت به مکه به خاطر سرگرم کردن و باز داشتن مردم از شنیدن قرآن، معرکه هایی برپا می کرد و شروع به نقالی می نمود و می گفت: اگر محمد، سرگذشت عاد و ثمود می گوید، من نیز داستان و جریان قهرمانی های رستم و اسفندیار را می گویم. نکات آیه

۱. نضر برای هدف های پلیدی این داستان ها را تهیه و کتاب های مربوط به این رشته را خریداری می کرد، چنان که می فرماید: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ﴿۶﴾) برخی از مردم هستند که داستان های باطل را می خرند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند. ۲. او نه تنها خود گمراه بود، بلکه گروهی را نیز ناخودآگاه از حق باز می داشت، قلب و روح آنان با سخنان باطل مملو می شد، دیگر مجال برای شنیدن آیات الهی پیدا نمی کردند، چنان که می فرماید: (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴿۶﴾) تا مردم ناآگاه را از راه خدا [قرآن] گمراه سازد و باز دارد.

----- صفحه ۴۶

۳. وی با گفتار خود: «اگر محمد از عاد و ثمود خبر می دهد، من نیز داستان رستم و اسفندیار می گویم»، قرآن را به باد سخریه و استهزا گرفته و کتاب سراسر حکمت را با کتاب های رمان و داستان یکسان حساب می کرد؛ چنان که می فرماید: (وَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ مِنْهُمْ) آیات قرآن را به سخریه و استهزا گرفته است. «لهو الحدیث» در عصر ما

قرآن مجید در این آیه، روی کلمه «لهو الحدیث» تکیه کرده و سخن می گوید. چه بهتر معنای این کلمه را به خوبی فرا گیریم. لهو در لغت عرب به معنای «بازداشتن و مشغول کردن» است. هر نوع سخن و کلامی و یا کار و کرداری که انسان را از حق و حقیقت باز دارد، به آن لهو می گویند. چیزی که هست، بازدارنده، گاهی مضمون کلام است و سخن، به آن لهو الحدیث می گویند و گاهی چیز دیگر است، مانند جمع ثروت و افراط در شهوت که به آنها «لهو» می گویند، که ما را از حق باز می دارد. قرآن مجید می فرماید: (أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ؟) «گردآوری ثروت شما را از گرایش به حقیقت باز داشت.» بنابراین هر نوع سرگرمی که مانع از توجه به حق و حقیقت گردد، در لغت قرآن به آن «لهو» می گویند. هرگاه یک چنین سرگرمی و باز دارنده، کلام و داستان باشد، لفظ «حدیث» به آخر آن ضمیمه می گردد، می گویند: «لهو

۱. تکاثر (۱۰۲) آیه ۱.

----- صفحه ۴۷

الحدیث» و در غیر این صورت بدون ضمیمه به کار می برند و می گویند: «لهو». رمان های عشقی و جنایی رمان های عشقی و افسانه های جنایی که رموز بی عفتی و آدمکشی را تعلیم جوانان و دختران ما می دهد، مصداق واقعی «لهو الحدیث» است. اگر نصر بن حارث افسانه های ایرانی را برای جلوگیری از ایمان آوردن افراد می گفت، نویسندگان و ناشران رمان های عشقی و جنایی به منظور منحرف نمودن جوانان و تشدید نشر فحشا، دست به این کارها می زنند و اگر چنین قصدی نیز نداشته باشند، ناخودآگاه نسل جوان را آلوده می سازند. زیان های بی حد و حصری که از این ناحیه بر پیکر اجتماع وارد می گردد، به مراتب بالاتر از ضررهای افسانه های ایرانی نصر بن حارث بود، که زاییده خیال بود و از تحریکات جنسی و تعلیمات جنایی، دور و پیراسته بود. فیلم های گمراه کننده، پرده های شهوت انگیز، صحنه های بی عفتی که در سینما و تلویزیون نشان داده می شود، حکم «لهو الحدیث» دارد، بالأخص هنگامی که گوینده در پشت پرده، رموز و اسرار فیلم را تشریح کند. دانشمندان روان شناس معتقدند که فیلم های جنایی و جنسی در گسترش فحشا و افزایش حجم جنایات، کاملاً مؤثرند، و بسیاری از مجرم ها در برابر هیأت های داوری صریحاً اعتراف می کنند که کارهای زشت و ناپسند آنها عکس العمل تماشای فیلم های سینماهاست که درس جنایت و خیانت در آنها تعلیم می دهد. اسلام هرگز با فیلم های علمی و اخلاقی و بهداشتی

----- صفحه ۴۸

مخالف نیست. امروز فیلم یکی از وسایل بزرگ آموزش و پرورش است و در جامعه های متمدن از آن به طرز صحیح استفاده می کنند و یک مادر می تواند طرز تغذیه و تربیت فرزندان خود را با دیدن یک یا دو فیلم بیاموزد، ولی متأسفانه چنین سینمایی وجود خارجی ندارد و اگر به ندرت بخواهند یک فیلم علمی و اخلاقی نشان بدهند، به قدری به آن پیرایه می بندند که حتماً با یک رشته کارهای خلاف و نامشروع توأم می گردد. (۱) گسترش لهو در زندگی ماشینی

درست است که قرآن مجید در آیه مورد بحث، یک قسم از لهو را که همان «لهو الحدیث» است تحریم نموده و مرتکبان را با عذاب خوار کننده تهدید کرده است، ولی باید توجه نمود که داستان های باطل و سرگرم کننده و باز دارنده از شنیدن سخنان خدا و پیمودن راه حق، از آن جهت حرام است که «لهو» و سرگرم کننده است، نه از این نظر حرام است که داستان می باشد، زیرا به گواه این که شنیدن داستان های آموزنده و سازنده نه تنها حرام نیست، بلکه یکی از وسایل و طرق تربیت می باشد. و به عبارت

دیگر، در موضوع بحث ما چیزی که مایه تحریم «لهو الحدیث» است، همان جنبه «لهو» بودن و باز دارندگی آن از شنیدن حقایق است، نه جنبه داستان و قصه گویی آن، بلکه داستان، محل و ظرف لهو

۱. خواننده محترم توجه داشته باشد که این کتاب در زمان طاغوت تألیف شده است، اگر چه امروزه نیز مستکبران از طریق ماهواره و ویدئو قصد دارند جوانان را به فساد بکشند. [ویراستار].

----- صفحه ۴۹ -----

می باشد بنابراین هر گاه لهوی در غیر مورد داستان محقق گردید، حتماً حرام خواهد بود. از این جهت، دانشمندان اسلامی با آیه مورد بحث بر تحریم «غنا» استدلال نموده و می گویند: هر نوع آهنگ و آوازی که مناسب مجالس عیاشی و آوازخوانی باشد، به حکم این که لهوی است که انسان را از حق و حقیقت باز می دارد، حرام است. اگر فرض کنیم قرآن و یا حدیث و یا شعر بس آموزنده ای را با این آهنگ بخواند، باز حرام خواهد بود. درست است قرآن و یا شعر آموزنده ای که با آهنگ غنا خوانده می شود، از قبیل «لهو الحدیث» نیست، یعنی خود سخن و مضمون کلام لهو و بازدارنده نیست، زیرا یا قرآن است و یا شعر آموزنده، ولی کیفیت و نحوه سخن گفتن لهوی است که مایه بازداشتن انسان از حق و حقیقت می باشد. هر گاه تصنیف مبتذل عشقی که احساسات خفته جنسی را به شدت بیدار می سازد، با چنین آهنگ خوانده شود، در این صورت علاوه بر این که مضمون کلام لهو و سرگرم کننده و بازدارنده است، کیفیت کلام نیز که به صورت غناست، لهو خواهد بود. نواختن دستگاه های موسیقی هر چند توأم با تصنیف و آواز نباشد، اگر چه لهو الحدیث نیست، اما روشن ترین مصداق برای لهو است، زیرا نواختن و استماع این آهنگ ها آن چنان مایه سرگرمی است که انسان را از شنیدن آیات الهی و توجه به مبدء و معاد و دیگر وظایف انسانی باز می دارد.

----- صفحه ۵۰ -----

موسیقی بالای عصر

یکی از بلاهای عصر ما گسترش موسیقی است که به صورت های مختلفی در هر خانه و لانه وارد شده است. چون بسیاری از خوانندگان عزیز، علاقه دارند که از مضرات آن آگاه گردند، به گوشه ای از مضرات آن اشاره می نمایم: گرچه رواج فوق العاده انواع موسیقی مانع از آن است که بسیاری از افراد در این باره درست فکر کنند و بیندیشند و مطابق طرز تفکر نادرستی که متداول شدن هر چیز را دلیل بر بی عیب بودن آن می گیرند، حاضر به مطالعه در اطراف آثار شوم و زیانبار موسیقی نیستند. ولی افراد واقع بین هیچ گاه به این مقدار قناعت نخواهند کرد و برای پی بردن به واقعیت ها، علی رغم شیوع و عدم شیوع آنها، همواره می کوشند و مطالعه می کنند. موسیقی از چند نظر قابل مطالعه است: ۱. از نظر زیان های جسمی و آثار شومی که روی دستگاه اعصاب انسان می گذارد. آقای دکتر ولف آدلر، پروفیسور دانشگاه کلمبیا می گوید: بهترین و دلکش ترین نواهای موسیقی، شوم ترین آثار را روی سلسله اعصاب انسان می گذارد، مخصوصاً وقتی که هوا گرم باشد، آثار نامطلوب آن شدیدتر می گردد. دکتر الکسیس کارل، فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسه می نویسد:

----- صفحه ۵۱ -----

ارضای وحشیانه شهوات ممکن است جلب نوعی اهمیت کند، ولی هیچ چیز غیر منطقی تر از یک زندگی که به تفریح بگذرد نیست. کاهش عمومی هوش و نیروی عقل از تأثیر الکل، بالأخره از بی نظمی در عادت ناشی می گردد و بدون تردید سینما و رادیو در این بحران فکری سهیمند. به طور کلی باید موسیقی را در ردیف مواد مخدر شناخت، زیرا آثار تخدیر آن به هیچوجه قابل انکار نیست، و تخدیر، انواع و اقسامی دارد، و بشر می تواند از طریق مختلف، اعصاب خود را تخدیر کند. گاهی تخدیر به وسیله خوردن است. نوشابه های الکلی تخدیر شدیدی در اعصاب به وجود می آورد و انسان را از مطالب دیگر بی خبر می سازد. و

گاهی تخدیر به وسیله استنشاق از بینی، در بدن ایجاد می شود، مانند گرد هرئین که از طریق بینی در بدن وارد می شود، اعصاب را برای مدتی تخدیر می کند و برای بسیاری از بیمارانی که احتیاج به تخدیر دارند، از طریق تزریق مواد مخدر در رگ انجام می گیرد. و گاهی همین تخدیر از مجرای گوش صورت می پذیرد، و استماع موسیقی و «کنسرت»، در اعصاب شنونده اثر تخدیری ایجاد می کند و گاهی آن چنان شدید می شود که انسان را مانند افراد بهت زده، از حالت طبیعی بیرون می آورد و توجه او را از یک سلسله امور مادی و معنوی سلب می کند. با توجه به این نکته، تصدیق خواهید نمود که موسیقی مخدری بیش نیست و تمام و یا بسیاری از عیوب و مضرات تخدیر را داراست. اصولاً لذت فوق العاده ای که افراد از آن می برند، به سبب همین اثر

----- صفحه ۵۲

تخدیری آن است. گاهی این اثر تخدیری به قدری قوی است که انسان عقل و هوش خود را آن چنان از دست می دهد که دست به حرکات غیر عادی می زند. مثلاً وقتی تخدیر موسیقی قوی گردید، قدرت قضاوت صحیح از انسان سلب می گردد، دیگر نمی تواند خوب و بد را در حد واقعی خود درک کند، چه بسا در مواقعی بسیاری از اعمال ناشایست که در حالت عادی از او سر نمی زند و آن را شایسته شأن و انسانیت خود نمی داند، وقتی تحت تأثیر عوامل مرموز کشش های صوتی قرار گرفت و عقل و اندیشه و قوه ممیزه او اسیر جذبه و آهنگ های تند موسیقی گردید، بی پروا از او سر زده و کوچک ترین اندیشه ای درباره عواقب و مضرات آن نمی کند. تصور نمی کنیم این قسمت از گفتار ما احتیاج به ذکر مثال و بیان نمونه داشته باشد، زیرا هر فرد بیداری توجه دارد که رقص های دسته جمعی و شب نشینی هایی که مردان بیگانه با زنان بیگانه به پایکوبی و دست افشانی مشغول می گردند، همواره توأم با آهنگ های تند موسیقی بوده و ارتعاش اصوات موسیقی، آن چنان سرپوشی بر روی عقل و ادراک افراد می گذارد که انجام دادن هر گونه عمل دور از مقام انسانی، برای آنها سهل و آسان می گردد. چه تخدیری بالاتر از این؟ وقتی انسان تحت نفوذ زیر و بم آهنگ موسیقی قرار گرفت، یک نوع رخوت و نسبتی بر اعصاب مستولی شده و از مفاهیم انسانی، جز شهوترانی، خوانندگی، عشق بازی و جمال پرستی چیزی در برابر دیدگان بی فروغ و عقل وی مجسم نمی گردد و آن چنان سرپوش روی ادراک و نیروی خرد گذارده می شود که مفاهیم مقدسی به نام رحم، مروت، عفت، حیا، امانت، مساوات، برادری، مجد و عظمت، کوشش و فعالیت

----- صفحه ۵۳

و استقامت در راه هدف، به دست فراموشی سپرده می شود؟ جای گفتگو نیست که از روز نخست، الکل و موسیقی بزرگ ترین وسیله هوسرانی برای مردان و زنان شهوتران بوده و در مواقع خاصی برای تخدیر اعصاب به آن پناه می بردند. درست است که اسلام هرگز انسان را از لذایذ طبیعی باز نمی دارد، ولی از آن لذایذ زودگذر که از طریق تخدیر اعصاب و تحریک غرایز شهوانی پیدا می شود و انسان را از حالت طبیعی بیرون می برد جلوگیری می نماید. ضررهای اخلاقی موسیقی آیا جای گفتگوست که یکی از عوامل انحطاط اخلاقی، همین صفحات و تصنیفهاست و آیا نواهای فریبنده و تحریک آمیز موسیقی به شیوع فساد و اعمال دور از عفت دامن نمی زند، و آواز گرم زنان و دختران توأم با آهنگ های شهوت انگیز موسیقی روح عشق بازی را در جوانان ایجاد نمی کند؟ وانگهی، آیا قلبی که مملو از نغمه های شهوت انگیز و تصنیف های عاشقانه گردید، در آن جایگاهی برای یاد خدا باقی می ماند؟ آیا دلی که در آوازه های عاشقانه و ارتعاش امواج موسیقی غرق گردید، می تواند به فکر بی نوایان و درماندگان باشد؟ اصولاً باید دید که لوازم و مناسبات مجالس موسیقی چیست و زیر و بم های موسیقی و ارتعاشات مختلف آن چه تقاضایی دارد؟ جز این است که دانش و رقص و اختلاط زنان و مردان و دختران و پسران و شراب و الکل را به دنبال دارد؟

----- صفحه ۵۴

جلوگیری نمود، زیرا حیات معنوی و مادی، بدون رهبری صحیح عقل ممکن نیست. اسلام برای حفظ مقام و موقعیت خرد، از عواملی که مایه فساد عقل و انحراف دستگاه رهبری انسان می گردد، به شدت جلوگیری کرده، شراب و انواع مخدر را تحریم کرده است و نه تنها از عوامل فاسد کننده دستگاه رهبری، جلوگیری نموده، بلکه در تربیت و پرورش عقل فطری کوشیده، تا انسان عقل فطری را با عقل مکتسب همراه سازد. علم و دانش، مطالعه و بررسی آثار دانشمندان، غور در قوانین آفرینش، مایه شکفتگی عقل و خرد می گردد، چنان که ممارست با گناه و همنشینی با

----- صفحه ۵۸ -----

بدکاران، دیدن مناظر معصیت، مایه ضعف شنوایی و بینایی خرد گردیده و زشتی بسیاری از کارها را از میان می برد. بدترین انحراف برای یک انسان، انحراف فکری است، انحرافی که سبب می گردد که وی خوب و بد را درست از هم تشخیص ندهد، بلکه بالاتر، مثلاً باطل در نظر او به صورت حق جلوه کند. پیامبر گرامی روزی یاران خود را نصیحت می کرد، چنین گفت: روزگاری فرا می رسد که زنان و جوانان شما فاسد می شوند و امر به معروف و نهی از منکر متروک می گردد. یک نفر از یاران او برخاست، با کمال تعجب گفت: آیا چنین چیزی ممکن است؟ پیامبر فرمود: بدتر از این هم انجام می گیرد. روزگاری فرا می رسد که شما را به بدی ها امر کرده و از خوبی ها باز می دارد. به حضرتش عرض شد: آیا چنین کاری امکان پذیر هست؟ پیامبر فرمود: بدتر از این هم رخ می دهد و آن این که خوبی ها در نظر مردم بد جلوه کرده و بدی ها لباس خوب می پوشند. (۱) جمله اخیر پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم)، ناظر به این است که تشخیص مردم دگرگون خواهد شد، خوبی ها و بدی ها را از هم تمیز نخواهند داد، بلکه رذایل اخلاقی و هرزه درایی جای فضایل انسانی را خواهد گرفت.

۱. «كَيْفَ بَكُم إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ، وَفَسَقَ شَبَابُكُمْ، وَلَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَلَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَقِيلَ لَهُ: وَيَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَشَرٌّ مِنْ ذَلِكَ. كَيْفَ بَكُم إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَيَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَشَرٌّ مِنْ ذَلِكَ. كَيْفَ بَكُم إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَالْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا». (وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳۹۴).

----- صفحه ۵۹ -----

تأثیر فیلم در طرز تفکر انسان ها

شکی نیست که صنعت فیلم، یکی از صنایع عظیم عصر ماست و انسان از طریق دیدن مناظر علمی و نظامی و طبیعی به بسیاری از نکات آگاه گردیده و اموری را می آموزد. آیین اسلام، یگانه آیینی است که بشر را به علم و صنعت، به تفکر و تدبیر دعوت نموده و خواهان پیشرفت های معنوی انسان هاست. ولی هزار نکته باریک تر از مو این جاست که هر فیلمی نه ارزش نشان دادن دارد و نه هر فیلمی جالب و آموزنده است، زیرا فیلم های عشقی و جنایی درباره کودکان و جوانان که شخصیت آنان تکمیل نگشته و دستگاه تفکر و داوری آنان در حال رشد و نمو است، به اندازه ای سوء تأثیر دارد که این کتاب گنجایش بیان یک صدم آن را ندارد. انسان از طریق چشم و گوش با آنچه که بیگانه است آشنا می شود. به همین جهت بنای تعلیمات امروز دنیا بر اساس آموزش سمعی و بصری گذاشته شده، بیش از آن که روش پرورش و آموزش بر این اصل جدید برقرار گردد. بابا طاهر عریان گفته است: ز دست دیده و دل هر دو فریاد *** که هر چه دیده بیند دل کند یاد بسازم خنجری نیشش ز پولاد *** ز نم بر دیده تا دل گردد آزاد اما متأسفانه از یک اصول صحیح، نتیجه معکوس گرفته می شود که آنچه را که امروز نسل جوان از راه دیدن و شنیدن یاد می گیرند، گمراه کننده است. اکثر فیلم هایی که در سینماها نمایش می دهند، از ماجراهای عشقی و

----- صفحه ۶۰ -----

کانگستر بازی مایه گرفته و دختران و پسران را به وادی ضلالت سوق می دهد. برای این که به تأثیر سینما و این نوع فیلم ها و اثر

آن در فکر انسان پی ببریم، کافی است روحيات کودکانی که چند بار به تماشای فیلم های به اصطلاح «بزن، بزن» رفته اند، مورد مطالعه قرار دهیم. غالب این کودکان در وقت بیکاری به تقلید از آرتیست های سینما در کوچه و خیابان و خانه و دبستان، به جان هم می افتند و با مشت، سر و صورت یکدیگر را خونین می کنند و در هنگام زد و خورد، اسم آرتیست های سینما را روی خود می گذارند، بعضی اوقات کار به جاهای بالاتری می کشد. سال گذشته چند کودک از خانه های خود فرار کرده و به جنگل های شمال رفته بودند، تا تارزان «وطنی» باشند. مدیر یکی از مدارس تعریف می کرد که یکی از شاگردان مدرسه او که فیلم «یتیم» را دیده بود، به تقلید از آن، چند نفر از همشاگردی های خود را فریب داده و یک باند دزدی در دبستان تشکیل داده بود که «طبق نقشه»، اثاثیه شاگردان را می دزدیدند. این کودکان تقصیری ندارند، زیرا فیلم یک عامل تبلیغاتی و تربیتی بسیار مؤثری است. دستگاه آفرینش، مقام فرماندهی را به دست عقل سپرده است، او باید بسنجد و تصمیم بگیرد و به دیگر قوای روحی، فرمان اجرا صادر کند. شهوت و تمایلات جنسی که برای حفظ نسل و بقای نوع انسانی آفریده شده است، باید به فرمان عقل کار کند و اگر به دست شهوت بیفتد، نظام زندگی به هم خواهد خورد و فضایل و ارزش های اخلاقی از میان خواهد رفت. یکی از مواهب الهی، غضب و خشم است. آفرینش در نهاد انسان این نیرو را نهاده که در مقام دفاع از جان و مال و شرف و ناموس، قوای درونی بدن

----- صفحه ۶۱

را بر ضد دشمن بسیج کند، از این جهت از این نیرو باید به مقدار ضرورت و یا تجویز و راهنمایی عقل استفاده نمود، و اگر زمانی زندگی فرد یا جمعیتی به دست غضب و خشم افتد، نتیجه ای جز ویرانگی نخواهد داد. زندگی سالم و سودمند، آن زندگی است که بر نظام خلقت استوار باشد و عقل و خرد بر تمام روحيات و احساسات ما حکومت کند، و در غیر این صورت، دستگاه ادراکی و بینایی فکری، ضعیف و ناتوان شده و حقایق در نظر انسان اوهام و پندار جلوه می کند و از شنیدن سخنان حکیمانه و نصایح بزرگان چهره برمی تابد. هیچ بلایی برای انسان بالاتر از بلای ناتوانی بینایی درونی و دگرگون گشتن حس تشخیص نیست. دیگر برای چنین فردی شانس هدایت و بازگشت به راه حق باقی نمی ماند. قرآن مجید در آیه مورد بحث به این حقیقت اشاره می کند، می فرماید:

----- صفحه ۶۲

(وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيَ مُسِيئَتِكُمْ كَأَنَّ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا) (هنگامی که آیات خدا برای او تلاوت شود، با تکبر از آن روی می گرداند، گویی نشینده است، گویی در گوش های او سنگینی است.) جوان غرق در شهوات و تمایلات جنسی، غرق در تجملات، بینایی عقلی او آن چنان ناتوان می شود که هر چیزی که در نقطه مقابل اهداف پست او قرار گیرد، بی ارزش و غیر قابل استماع خواهد دانست و چیزی که به تحریک عواطف جنسی و تمایلات مادی او کمک نماید، رنگ قداست و لباس حقیقت خواهد پوشید. قرآن مجید به این حقیقت در آیه زیر اشاره می کند و می فرماید: (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا). (۱) آیا از زیانکارترین افراد به شما خبر دهم؟ کسانی هستند که کوشش های آنان در زندگی دنیوی بی فایده است و آنان تصور می کنند که کار خوبی انجام می دهند [و کارهای بد آنان در نظرشان خوب جلوه می کند]. روزنامه کیهان در شماره ۷۳۲۰ می نویسد: «پسر بچه چهارده ساله ای که در فرانسه کودکی را بعد از ربودن به قتل رسانده است، اعتراف کرد که این جنایت را بعد از تماشای یک فیلم جنایی تلویزیونی انجام داده است. وی به مأموران گفت: چند شب پیش از قتل، من برنامه فیلم «در روان و وجدان شما» را از تلویزیون پاریس تماشا می کردم، در این فیلم قاتل، یک جان ۲۱ ساله بود که به جهت مجازات، آدم می کشت. من هم هوس کردم بینم اعدام شدن چه مزه ای می دهد. روی این فکر به سراغ «امانوئل» کوچولو رفتم و او را به عنوان بازی کردن، با خودم به خارج شهر بردم. «امانوئل» خیلی خوشحال بود و من از خوشحالی او رنج می بردم و حتی تا آخرین لحظه هم به خیالش من با او بازی می کنم و می خندیدم و خوشحالی می کرد. قرار

است این قاتل خردسال، سه ماه تحت درمان روانی قرار بگیرد. - باز هم بگویید دیدن فیلم های جنایی مضر نیست و خاصیت ندارد! در واقع تأثیر سینما در اکثر تماشا کنندگان تقریباً به اندازه همان کودک

۱. کهف(۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.

----- صفحه ۶۳

است. یک جوان کارگر یا یک مرد کاسبکار وقتی می بیند قهرمان فیلم با یک مشت، رقیب خود را از پا می اندازد، یا با دست خالی جلو رگبار مسلسل سینه سپر می کند، چنان مجذوب این منظره می شود که قدرت تعقل خود را از دست می دهد و باور می کند که این کارها شدنی است، زیرا فیلم سینما از سه جانب روح او را تسخیر کرده: یکی از راه گوش، دوم از راه چشم، سوم از راه احساسات، زیرا آن چیزی را که به او نشان می دهند حقیقت می پندارد و ایده آل خود قرار می دهد. این تنها برای جوانان، ایده آل نیست، بلکه به صورت های گوناگون برای کلیه تماشاگران از هر طبقه تحقق پیدا می کند. برای دختران و پسران جوان، زیبایی های خیره کننده و عشق های آتشین موهوم، برای زنان و مردان جوان، عشق بازی های شهوت انگیز، برای مدیرستان، لباس های فاخر و مدهای جالب و برای کسانی که گزینه تبهکاری دارند، عامل تحریک است. (۱) بدترین انحراف ها انحراف فکری است. خسارت های اقتصادی، چندان کمرشکن و غیر قابل جبران نیست، ولی ضررهایی که از ناحیه انحراف فکری و فرهنگی متوجه ملتی می گردد، قابل جبران نیست، زیرا در این موقع، خوبی ها و ارزش های اخلاقی، تحت عنوان ارتجاع و بازگشت به سنت های دیرینه، محکوم شده و به دست فراموشی سپرده می شود، بر عکس هرزه درایی و ژاژخایی و آزادی جنسی و لاقیدی اخلاقی و نوخواهی، جای آنها را می گیرد.

۱. نسل سرگردان، ص ۴۱-۴۳.

----- صفحه ۶۴ ----- صفحه ۶۵

۶- یک اعجاز علمی قرآن

۶- یک اعجاز علمی قرآن

۱۰. (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَعِيرٍ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) «آسمان ها را بدون ستونی که ببینید آفرید، و در زمین کوه هایی ایجاد کرد تا [بر اثر حرکات ناموزون آن] شما را مضطرب نکند، و در آن از تمام انواع جنندگان منتشر ساخت، و از آسمان آبی نازل کردیم و از هر نوع گیاه زیبایی رویانیدیم.» در این آیه، عالی ترین و جالب ترین درس های توحیدی بیان شده است. آنچه قرآن پیرامون آفرینش آسمان ها و حکمت و رمز پیدایش کوه ها بیان کرده است، با آخرین تحقیقات علمی دانشمندان موافق است. پیامبر درس نخوانده و مکتب ندیده، در آن محیط چگونه بر این حقایق پیچیده علمی دست یافته، حقایقی را که بشر امروز به کمک فکر هزاران دانشمند و ابزار و وسایل علمی به آنها رسیده است، بیان کرده است. ما در

----- صفحه ۶۶

برابر این سؤال پاسخی نداریم، جز این که بگوییم: راهنمای او در این موارد، «وحی» الهی و آسمانی بوده است. آیا این گونه معجزات علمی دلیل بارز و روشن بر نبوت و ارتباط او با جهان دیگر نیست؟ آسمان نیلگون یا نقطه ای که همیشه مورد توجه بشر بوده است. آسمان که به صورت قبه نیلگون و طاق برافراشته، خودنمایی می کند، پیوسته با اجرام شفاف و درخشنده خود مورد

توجه انسان بوده است، و در هر دوره ای به گونه ای رموز و مشکلات آفرینش او تفسیر می شده است. روزگاری هیئت «ذیمقراطیس»، دورانی هیئت «فیثاغورث» و زمانی هیئت «مصری ها» در جوامع علمی تدریس می شد، ولی عمر همه اینها کوتاه بود، و یا رواج کامل نداشت. یگانه فرضیه ای که از طول عمر و رواج کامل برخوردار گردید، فرضیه «بطلمیوس» است. هیئت بطلمیوس

این فرضیه به وسیله دانشمند مزبور در یک قرن و نیم قبل از میلاد به وجود آمد و حدود ۱۵۰۰ سال بر افکار و جوامع علمی حکومت کرد و هواداران آن به اندازه ای فرضیه های او را محکم و استوار می پنداشتند که آیات و احادیث و روایاتی که بر خلاف نظریه بطلمیوس بود، تأویل و توجیه می کردند. از نظر او زمین، کره ای، ساکن و ثابت و مرکز کرات دیگر می باشد. دور زمین کره آب، دور آن را کره هوا و کره هوا را کره آتش فرا گرفته است. سپس ستارگان «سیار» هر کدام در فلکی به ترتیب ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری و زحل وجود دارند. فلک زحل را نیز فلک هشتم بزرگی احاطه

----- صفحه ۶۷

کرده که همه ستاره های ثابت که مانند میخ بر پیکر آن کوبیده شده و پس از فلک ثابت، فلک نهم نامیده می شود که همه افلاک در شکم وی قرار دارد و این افلاک بسان یک پیاز، طبقات آن، محیط بر یکدیگر است و پوست آن، محیط بر همه است. هر یک از سیارات، سیر مخصوصی دارد که تابع سیر فلک خود بوده و بر خلاف جهت سیر فلک اطلس حرکت می کند. این بود خلاصه نظریه بطلمیوس که حدود ۱۵۰۰ سال در جوامع علمی با قدرت هر چه تمام تر حکومت کرد، سپس به وسیله چهار دانشمند بزرگ، اساس آن متزلزل گردید: ۱. کپرنیک لهستانی: وی مرکزیت زمین را جدا تکذیب کرد و کره آتشین و فروزان خورشید را مرکز سیارات معرفی نمود و از این راه، طومار افلاک نه گانه درهم پیچیده شد. ۲. کپلر منجم و ریاضی دان آلمانی: وی موفق شد اثبات کند که هر سیاره ای در گردش خود به دور خورشید، یک مسیر بیضی شکل را طی می کند و هر سیاره ای هر چه به خورشید نزدیک تر باشد، حرکت آن سریع تر است. ۳. گالیله ایتالیایی: او با اختراع دوربین کوچک، از نظرهای دو دانشمند پشتیبانی کرد و نظریاتی درباره سیارات ابراز نمود. وی به وسیله دوربین، ستارگان نامرئی بسیاری کشف کرد که تا آن زمان شناخته نشده بودند، و کهکشان آسمان را با ستارگان انبوه تفسیر نمود. ۴. نیوتن: وی با اثبات قانون «جاذبه عمومی و قانون گریز از مرکز» گردش ستارگان را تحت یک قانون کلی گنجانید و معتقد بود که قانون جاذبه

----- صفحه ۶۸

عمومی به ضمیمه قوه گریز از مرکز، بر تمام اجرام آسمانی حکمفرماست و در هر یک از اجرام بالا- این دو قوه به طور متعادل وجود دارد. منظور از جاذبه عمومی، این است که تمام اجسام یکدیگر را جذب می کنند و هیچ موجودی از جاندار و غیره از این قانون مستثنا نیست، و نیروی جاذبه با فاصله دو جسم، نسبت معکوس دارد؛ یعنی هر چه فاصله اجسام کمتر باشد، جاذبه آنها بیشتر می شود، و اگر فاصله آنها بیشتر باشد، جاذبه آنها کمتر می گردد. اگر تنها در اجسام نیروی جاذبه بود، در این صورت اجسام و اجرام آسمانی باید به هم بخوردند و انتظام از بین برود، ولی در پرتو قانون گریز از مرکز، تعادلی به وجود می آورد. قوه گریز از مرکز در تمام اجسامی که حرکت دورانی دارند موجود است، هنگامی که آتش گردان را می چرخانیم، احساس می نمایم که دست ما را می کشد، این همان نیروی گریز از مرکز است. در سایه این دو قانون، میلیون ها منظومه شمسی و کهکشان و سحابی در فضا به طور معلق تحقق پذیرفته و بدون ستون، از سقوط و اصطکاک آنها جلوگیری به عمل آورده است. این بود اجمال هیئت نوین عصر حاضر؛ چیزی که هست شماره سیارات با کشف سه ستاره دیگر به نام های اورانوس، نپتون و پلوتون، به نه شماره رسیده است و آینده نیز روشن نیست. قرآن مجید متجاوز از ده قرن قبل از نیوتن، به این حقیقت علمی در دو جای قرآن تصریح کرده و می فرماید:

----- صفحه ۶۹ -----

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» (۱) «خداوندی که آسمان ها را بدون ستون مرئی برافراشته است.» توضیح این که مفسران جمله «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» را چنین تفسیر می کنند: ۱. جمله «ترونها» صفت «عمد» که جمع «عمود» است باشد و ضمیر در «ترونها» به «عمد» برگردد، نه به «سماوات» در این صورت معنای جمله چنین خواهد بود: خداوندی که آسمان ها را برافراشت بدون ستونی که دیده شود و در حقیقت، آیه ستون مرئی را نفی می کند، نه اصل ستون را. این نظر را بسیاری از مفسران مانند ابن عباس و غیره اختیار کرده اند، (۲) و احادیثی که از پیشوایان ما رسیده، کاملاً آن را تأیید می کند. حسین بن خالد از امام هشتم، علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: «أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ: بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؟ فَقُلْتُ: بَلَى قَالَ: ثُمَّ عَمَدَ لَكُنْ لَا تَرَوْنَهَا» (۳) آیا خداوند نمی فرماید که بدون ستونی که دیده شود؟ گفتم: آری چنین است. فرمود: در آسمان ها ستون هایی وجود دارد، ولی دیده نمی شوند.» مؤید این نظر، روایتی است که از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده که فرموده است:

۱. رعد (۱۳) آیه ۲ لقمان (۳۱) آیه ۱۰. ۲. تبيان، ج ۶، ص ۲۱۳. ۳. برهان، ج ۲، ص ۲۷۸.

----- صفحه ۷۰ -----

«هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ، مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ» (۱) این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهای روی زمین و هر شهری با شهر دیگر، با ستونی از نور مربوط می باشد.» روی این نظر باید دید منظور از ستون های نامرئی که ستارگان را از سقوط و اصطکاک حفظ می نماید چیست. آیا جز آن نیروی مرموز ناپیدایی است که نیوتن و دانشمندان دیگر، نام آن را «جاذبه عمومی» نهاده اند، و عبارتی رساتر و همگانی تر از «ستون نامرئی» می توان پیدا کرد؟ قرآن در رساندن این حقیقت علمی، تعبیری را انتخاب نموده که در تمام ادوار، برای بشر قابل درک و فهم باشد، حتی در آن دورانی که بشر به واقعیت این ستون نامرئی پی نبرده بود، از این عبارت می فهمید که این کاخ بی ستون، ستون هایی نامرئی دارد که بسان ستون های عمارت، این کاخ برافراشته را حفظ می نماید. قرآن مجید در آیات دیگر نیز به وضع آسمان ها و زمین اشاره کرده آن جا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا» (۲) «خداوند، آسمان ها و زمین را از این که از محل خود بیرون بروند نگاه می دارد.»

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷۴، و قریب به همین در مجمع البحرين، ماده کوکب وارد شده است و به جای جمله عمود من نور، عمودین من نور، و ممکن است منظور از عمودین (دو ستون) همان دو قانون نیروی جاذبه و گریز از مرکز باشد. «مجمع البحرين، ص ۱۳۲». ۲. فاطر (۳۵) آیه ۴۱.

----- صفحه ۷۱ -----

و این که خداوند نگاهدارنده آسمان ها و زمین است، مانع از آن نیست که یک رشته عوامل طبیعی، به فرمان خدا در حفاظت آنها مؤثر باشد. امام امیرمؤمنان (علیه السلام) در برخی از خطبه ها به این حقیقت علمی درباره زمین تصریح کرده می فرماید: «وَأَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ، وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ، وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ» (۱) زمین را بدون تکیه گاه، استوار ساخت و آن را بدون پایه، به پا داشت و بدون ستون برافراشت.»

۱. نهج البلاغه، خ ۱۸۶.

۷- اسرار آفرینش کوه ها

۷- اسرار آفرینش کوه ها

۱- ۱۰. (...وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿...﴾) و در زمین کوه هایی بسان لنگرها پدید آورد تا شما را از اضطراب حفظ کند و در آن از همه جنندگان منتشر ساخت، و از آسمان آبی نازل کردیم و از هر نوع گیاه زیبایی رویانیدیم. ۱۱. (هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿...﴾ این است آفرینش خداوند، به من نشان دهید معبودهای دیگر چه آفریده اند؟ ولی ستمگران در گمراهی آشکارند. در برابر کسی باید به سر حد بندگی، خضوع و اظهار تذلل نمود که یکی از شرایط را دارا باشد: ۱. معبود از نظر علم و قدرت و دیگر کمالات وجودی به حدی برسد که وجدان های بیدار برای ستایش او برانگیخته شود، و در مقابل جمال نامحدود

----- صفحه ۷۴

و کمال نامتناهی او، بی اختیار سر تعظیم فرود آورد و خضوع و کوچکی در مقابل جمال و زیبایی و کمال موجودی، آن هم به صورت نامحدود، امری قهری و غیر اختیاری است. ۲. گذشته بر کمال و جمالی که دارد، لطف و کرم وجود او شامل انسان ها گردد و نعمت های او در اختیار بشر قرار گیرد. اظهار کوچکی در برابر ولی نعمت و احساس خضوع در برابر افراد کریم، فطری و قهری است. هر گاه ملاک عبادت و خضوع تا سر حد بندگی، به یکی از این دو موضوع است جز خدا، کسی شایسته عبودیت و بندگی افراد نیست، زیرا خداوند جهان، موجود نامحدودی است که برای کمال و جمال و صفات او حد و مرزی نیست. او موجودی است که وجود او از خود او می جوشد و صفات و همه کمالات وی مربوط به خود اوست و از جایی اخذ و کسب نکرده است. اگر موجوداتی در جهان، کمال و جمالی دارند، همگی به حکم قانون «علیت و معلولیت» از او گرفته و خود فاقد وجود و هر نوع کمالی می باشند. اگر بنا باشد در برابر «ولی النعمی» سجده کنیم و او را تا سر حد بندگی بپرستیم، جز خدا ولی نعمتی وجود ندارد که در برابر او خضوع و بندگی کنیم، زیرا سرچشمه تمام نعمت های ریز و درشت اوست و هر کسی هر چه دارد از خوان کرم او گرفته و به دیگری تعارف می کند. خداوند در نخستین آیه مورد بحث، چهار موضوع را یاد آور می شود که هر یک حاکی از قدرت بی پایان و کمال نامحدود اوست و در عین حال یاد آور

----- صفحه ۷۵

نعمت های بی کران او می باشد از این جهت در آیه بعدی نتیجه می گیرد که جز او کسی شایسته عبادت و پرستش نیست. اینک موضوعات چهار گانه: ۱. کوه ها را آفرید تا ما را از حرکات ناموزون زمین حفظ کند، چنان که می فرماید: (...وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ ﴿...﴾ در زمین کوه هایی بسان لنگر پدید آورد، تا شما را از اضطراب حفظ کند. ۲. در زمین موجودات جاننداری آفریده و در نقاط مختلف آن پخش کرد، چنان که می فرماید: (وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ ﴿...﴾ در روی زمین از جنندگان منتشر ساخت. ۳. از آسمان آب نازل کردیم، چنان که می فرماید: (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ﴿...﴾ از آسمان آب نازل کردیم. ۴. در روی زمین از هر گیاه زیبایی رویانید، چنان که می فرماید: (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿...﴾ در آنجا از هر گیاه زیبایی رویانیدیم. اینک درباره هر یک از موضوعات چهار گانه، به طور فشرده سخن می گوئیم.

----- صفحه ۷۶

۱. اسرار آفرینش کوه ها

اسرار مرموز کوه ها بیش از آن است که در این مقام بگنجد. تنها در آیه مورد بحث به راز مهمی اشاره می نماید و می فرماید: کوه ها بسان لنگرهای کشتی، شما را از حرکات ناموزون زمین حفظ می کند و مضمون همین آیه در سوره دیگر نیز وارد شده

است. (۱) و در آیه دیگر، کوه‌ها را میخ‌های زمین معرفی کرده و می‌فرماید: (وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا). (۲) امیرمؤمنان در نخستین خطبه نهج البلاغه می‌فرماید: «وَتَدَّ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ زَمِينَ رَا بِا كُوهٍ اَز لِرْزَشِ بَا زِدَا شَتْ». و در برخی از سخنان امیرمؤمنان، کوه‌ها به لنگر کشتی نیز تشبیه شده، چنان که می‌فرماید: «وَعَدَّلَ حَرَكَاتِهَا بِالرَّاسِيَّاتِ مِنَ الْجَلَامِيدِهَا» (۳) حرکات زمین را وسیله لنگرهایی از سنگ تعدیل نمود. در آیه مورد بحث، از کوه‌ها به لفظ «رواسی» تعبیر آورده که جمع «راسیه» به معنای لنگر است. در زبان عرب گفته می‌شود: راست السفینة: أي وقفت على الانجر. یعنی روی لنگر ایستاد و «انجر» همان معرب «لنگر» است.

۱. نحل (۱۶) آیه ۱۵. ۲. نبأ (۷۸) آیه ۷. ۳. نهج البلاغه، خ ۹۱.

صفحه ۷۷

بنابراین باید دید مقصود از لنگر بودن کوه‌ها چیست، و چگونه کوه‌ها برای زمین، حکم لنگر را دارند. در این جا نظرهای مختلفی بیان شده است که ما دو نظر را یادآوری می‌کنیم و معترفیم که کشف این راز، نیاز به دقت بیشتری دارد، و شاید در آینده، بشر نحوه لنگر بودن کوه‌ها را بهتر از این دریابد. ۱. ممکن است که این حرکات ناموزون که کوه‌ها مانع از بروز آن است، معلول جاذبه نیرومند ماه باشد که می‌تواند در پوسته زمین جزر و مدی مانند جزر و مد دریاها به وجود آورده و همواره در حرکت و اضطراب باشد. ولی عامل مانع از بروز این نوع حرکات ناموزون، همان کوه‌هاست، زیرا کوه‌ها در حقیقت در حکم یک زره محکم فولادین را دارند که دور تا دور زمین را احاطه کرده و با توجه به ارتباط و پیوندی که از زیر به هم دارند، یک شبکه نیرومند سرتاسری را تشکیل می‌دهند. اگر این زره محکم و این شبکه نیرومند، کره زمین را پوشانده بود و پوسته روی زمین از یک قشر نرم و لطیفی همچون خاک و شن تشکیل یافته بود، مسلماً به آسانی تحت تأثیر جاذبه نیرومند ماه واقع می‌شد و حرکات ناموزونی مانند جزر و مد دریاها در آن به وجود می‌آورد. با این که قشر محکمی پوسته زمین را پوشانیده، باز حرکات خفیف جزر و مد در آن پیدا می‌شود و هربار حدود سی سانتی متر پوسته زمین به تدریج بالا و پایین می‌رود. (۱) ۲. ممکن است عامل این حرکات ناموزون، همان مواد مذابی باشد که هسته مرکزی زمین را تشکیل می‌دهد و دل زمین مملو از گازهای متراکمی است

۱. قرآن و آخرین پیامبر، ص ۱۸۵.

صفحه ۷۸

که با شدت هر چه تمام تر بر آن فشار می‌آورد. زلزله‌های خطرناکی که ضررهای جبران ناپذیری به وجود می‌آورد، به عقیده گروهی از دانشمندان، نتیجه عمل حرارت و گازهای درونی است که با شدت خارج می‌شوند. در این صحنه متلاطم، یگانه عاملی که از متلاشی شدن و تفرق قطعات زمین مانع می‌گردد، همان کوه‌هاست، زیرا ریشه‌های کوه‌های سنگین که در اعماق زمین فرو رفته و قطعات زمین را در بر گرفته و آنها را به هم اتصال می‌دهد، و بسان میخ‌ها که قطعات تخته را به هم متصل می‌سازد و از انفکاک و جدایی جلوگیری می‌کند، قطعات زمین را از تفرق و پاشیدگی باز می‌دارد. شاید آیه (وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا) (۱) «کوه‌ها را میخ‌های زمین قرار دادیم». اشاره به همین حقیقت باشد که بیان گردید. امیرمؤمنان در ستایش و بیان عظمت کاخ آفرینش چنین می‌فرماید: «وَوَدَّ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ» (۲) زمین را با کوه‌هایی که حکم میخ را دارند، از لرزش باز داشت. «و یا در جای دیگر می‌فرماید: «وَعَدَّلَ حَرَكَاتِهَا بِالرَّاسِيَّاتِ مِنَ الْجَلَامِيدِهَا» (۳) حرکات زمین را به وسیله کوه‌های استوار که از صخره‌های بزرگ تشکیل یافته‌اند، تعدیل نمود. شاید فرموده علی (علیه السلام) ناظر به این حقیقت باشد، تو گویی که کوه‌ها بسان لنگر کشتی است که حرکات آن را تعدیل می‌نماید.

۱. نبأ (۷۸) آیه ۷. ۲. نهج البلاغه، خ ۱. ۳. همان، خ ۹۱.

----- صفحه ۷۹

۲. پخش جاندار در روی زمین

یکی دیگر از مظاهر قدرت خداوند، وجود حیات و زندگی در روی زمین و دل دریاهاست. «دابه» در لغت عرب به جنبنده می گویند، که در نتیجه با حی و زنده مساوی و برابر است. پیدایش حیات در روی زمین، در گرو شرایط بی شماری است که فقدان یکی از آنها مایه امتناع تحقق «زیست» در این کره خاکی است. شماره اوضاع و احوالی که حیات را در زمین پدید آورده، از حد فکر بشر بیرون است، و تصور این که همه این شرایط بر حسب تصادف پیدا شده و جمع و جور گشته اند، دور از خرد و از نظر احتمال ممتنع و در سر حد صفر است. از باب نمونه، به توضیح یک شرط می پردازیم: استقرار حیات در روی زمین، بر اثر حرارت متناسبی است که از خورشید به زمین می رسد. اگر فاصله زمین تا خورشید دو برابر کنونی بود که از خورشید به زمین می رسید، حرارت کنونی تنزل می کرد و سرعت حرکت بر مدار آن نصف می شد و طول مدت زمستانی دو برابر می گردید و همه موجودات یخ می زدند. (۱) تنظیم این شرایط به این شکل متناسب، گواه بر دخالت تدبیر کلی در نظام آفرینش می باشد.

۱. درباره آگاهی اجمالی از شرایط تحقق حیات در روی زمین ر.ک: سرچشمه هستی، ص ۱۰۳-۱۱۱.

----- صفحه ۸۰

۳. اوست که از آسمان آب نازل می کند

«سما» در جمله (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ) به معنای مطلق بلندی است. اتفاقاً یکی از معانی «سما» همان بلندی است. ابن عباس می گوید: «سما» عبارت است از چیزی که «علا-ک و أظْلَک»، یعنی چیزی که بالا-تر از تو قرار گیرد و بر سر تو سایه بیندازد. چون ابرهایی که از دریا برمی خیزند، در نقطه مرتفع تر از ما قرار می گیرند و پس از یک رشته فعل و انفعال به صورت قطرات باران به دشت و دمن می ریزند، خداوند در این مورد لفظ «سما» را به کار برده و فرموده: (وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً). البته «سما» در قرآن معانی دیگری نیز دارد؛ مثلاً، در همین آیه مورد بحث (آیه دهم سوره) به معنای «اجرام و ستارگان» به کار رفته است، چنان که فرمود: (خَلَقَ السَّمَوَاتِ بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا) «آسمانها (اجرام و ستارگان) را بدون ستونی که ببینید آفرید». البته «سما» در قرآن معانی دیگری نیز دارد که یکی از کلیدهای حل آیات مربوط به آفرینش آسمانها این است که بدانیم «سما» در قرآن در یک معنا به کار نرفته است. آیات مربوط به خلقت و آفرینش آسمانها، از مباحث شایان دقت قرآن است و پرده برداری از رازی که در این آیات وارد شده است، در گرو این است که مجموع آیات در یک جا گردآوری گردد، سپس با تأمل و تدبیر در مفردات و جمله های آیه ها، هدف قرآن روشن گردد.

----- صفحه ۸۱

۴. گیاهان روی زمین

گیاهان روی زمین که به صورت مخمل های سرسبز، سطح زمین را پوشانیده است، خود آیتی بزرگ بر مبدأ آفرینش و دخالت تدبیر در سازمان خلقت می باشد. ساختمان گیاهان و سلول های مختلف آنها که به شکل های «کروی»، «بیضی»، «شش ضلعی»، «دوکی» و «استوانه ای» می باشند، گواه بر عظمت خلقت آنها، و دلیل بر مداخله نیروی عظیمی در آفرینش آنها می باشد. نه تنها ساختمان سلول های آنها اعجاب هر دانشمند محقق را می انگیزد، بلکه آنچه مربوط به پیدایش گیاه و تکامل آنهاست، از قبیل نمو، تولید مثل، تقسیمات سلول، ساختمان ساقه و برگ و گل و... همه و همه گواه بر علم و شعور آفریدگار آنهاست. از این جهت می فرماید: (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ). آیا با مطالعه احوال ستارگان و اجسام بزرگ معلق در فضا، که از سقوط و اصطکاک

مصون و محفوظ می باشند، انسان به عظمت خلقت آنها و به عظمت خالق و آفریننده جهان پی نمی پرد. آیا شایسته است با وجود چنین مرکز قدرت در برابر مخلوق های ناتوان او به عنوان پرستش، سر تعظیم فرود آورده و موجودات بی اثر و بی خاصیت را شریک او بدانیم. عبادت و پرستش، شایسته آن ذات با کمال است که خالق جهان و جهانیان می باشد، نه موجوداتی که توانایی آفریدن چیزی را ندارند. از این جهت، در یازدهمین آیه مورد بحث می فرماید:

----- صفحه ۸۲

(هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ﴿۸۲﴾ این است آفرینش خداوند، [ولی] به من نشان دهید معبودهای دیگر چه آفریده اند.». و در آیه دیگر در نکوهش معبودهای باطل که قادر به انجام دادن کاری نیستند، چنین می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسئَلُ بِهِمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ ﴿۸۱﴾) «آنان را که جز خدا می خوانید [و می پرستید] نمی توانند مگسی را بیافرینند، هر چند دست به دست هم بدهند و اگر مگس چیزی از آن بگیرد، توانایی برگرفتن آن ندارند. چقدر دعوت کننده و دعوت شده ناتوانند!»

۱. حج (۲۲) آیه ۷۳. صفحه ۸۳

۸- لقمان و سیاست‌گزاری

۸- لقمان و سیاست‌گزاری

۱۲. (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۱۲﴾) ما به لقمان حکمت عطا کردیم و دستور دادیم که شکر خدا را به جا آورد. هر کس خدا را سپاس کند، نتیجه آن به خود او برمی گردد. هر کس کفران نعمت کند [خدا را ضرر نمی زند]. خداوند بی نیاز و شایسته ثناست. می گویند: در دوران حکومت حضرت داود (علیه السلام) در خانواده ای که نسب آن به حضرت ابراهیم (علیه السلام) منتهی می گشت، کودکی سیه فام چشم به دنیا گشود. سپس بر اثر داشتن ملکات فاضله، هوش سرشار، عقل و تدبیر فوق العاده، تجربه و پختگی، بیان شیرین و منطقی محکم، به نام لقمان حکیم معروف گردید. خصوصیات زندگی او درست ضبط نگردیده، ولی سخنان حکیمانه وی زینت بخش صفحات کتاب های اخلاق و تفسیر و تاریخ است. آنچه مسلم است، روزگاری غلام بوده و آقایی داشته، ولی این نکته چندان روشن نیست که چگونه کودکی که در خاندان نبوت به دنیا آمده بود،

----- صفحه ۸۴

بالآخره غلام زر خرید شده است. از این جهت، برخی از مفسران معتقدند که وی غلام حبشی یا مصری بوده و در میان بنی اسرائیل بزرگ شده و دارای کمالات اخلاقی و فضایل روحی زیادی بوده است. لقمان حکیم بود، نه پیامبر
برخی از روایات حاکی است که لقمان با آن همه کمالات، به مقام پیامبری نرسیده بود. از پیامبر اسلام نقل شده که آن حضرت فرمود: لقمان، پیامبر نبود، بنده ای بود فکور و خوش عقیده، او خدا را دوست می داشت، خدا نیز او را دوست داشت و بر او منت نهاد و حکمت به او آموخت. (۱) حماد بن عیسی از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت چنین فرمود: «لقمان در سایه حسب و نسب، ثروت و مال، نیرومندی و زیبایی به آن مقام بلند نرسید، لکن او مردی بود که در اطاعت خدا استقامت داشت، گرد محرّمات نمی گشت، آرام و با وقار و تیزبین بود، در هر موضوعی عمیقانه فکر می کرد، از هر حادثه ای درس می گرفت، کمتر خنده و فراح می کرد، از اقبال دنیا خوشحال نمی شد، و از پشت کردن آن اندوهناک نمی گشت، فرزندان زیادی داشت و در مرگ آنها زمام بردباری را از دست نداد. یکی از صفات جمیله او این بود که هر گاه دو نفر با یکدیگر اختلاف پیدا

می کردند، تا صلح و

۱. لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَلَكِنْ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ، حَسَنَ الْيَقِينِ، أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ وَمَنْ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ». (مجمع البيان، ج ۴، ص ۱۵).

----- صفحه ۸۵

صفایی میان آنها برقرار نمی ساخت، از پای نمی نشست. مجالست دانشمندان و بزرگان را مغتنم می شمرد. برای دادرسان و داوران و زمامداران، تأسف می خورد که چگونه فریب مقام و منصب چند روزه دنیا را می خورند.» (۱) و در حدیث دیگر می خوانیم: «روزی یکی از بزرگان بنی اسرائیل از محلی عبور می کرد، دید گروهی مانند تشنگانی که اطراف آب گوارا گرد می آیند، دور لقمان جمع شده اند و به سخنان حکیمانه او گوش می دهند و حل مشکلات خود را از او می خواهند. آن رهگذر از طریق تعجب رو به لقمان کرد و گفت: تو آن نیستی که مدت ها با ما گله داری می کردی؟ گفت: آری. گفت: در سایه چه چیز به این مقام بلند رسیدی؟ فرمود: سه خصلت مرا به این مقام رسانیده است: «صِدْقُ الْحَدِيثِ، وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ، وَ تَرْكُ مَا لَا يَعْنِي» (۲) راستگویی، پس دادن امانت، اعراض از کارهای بیهوده.» از نظر یک مرد الهی، این مطلب جای گفتگو نیست که بندگی و پیروی از اصول انسانی و اخلاقی، و دوری از گناهان و پرهیز از معاصی و خلافکاری، روح و روان انسانی را جلا و روشنی می بخشد، و ذهن او را برای درک حقایق و واقعیات آماده می سازد. به طور مسلم یک مرد مادی که با این اصول سر و کاری ندارد و در این راه، تجربه و آزمایشی نیز ندارد، این مطلب را صد در صد انکار خواهد کرد. او قدرت فکری و جهش ذهنی را در گرو نبوغ ذاتی و هوش طبیعی و پس از آن

۱. همان، ص ۳۱۷. ۲. همان، ص ۳۱۵.

----- صفحه ۸۶

در دایره تعلیم و تعلم می داند و بس، ولی شخص خداشناس که به جهان دیگر و عوالم غیبی، ایمان راسخ دارد و معتقد است که این جهان با تمام محتویات خود زیر نظر عالم دیگری می گردد، و تمام نعمت ها و کمال ها از جانب خداوند است، به آسانی می تواند این مطلب را تصدیق کند که بندگی و پیروی اوامر خدا و مخالفت با شهوات و دوری از گناهان، می تواند روح را برای درک حقایق و فهم مسائل پیچیده کمک کرده و راهنمایی کند. قرآن مجید، کتاب بزرگ آسمانی ما نیز به این حقیقت اشاره کرده و می گوید: (الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (۱) «و کسانی که برای ما [با هوس ها و سایر مشکلات] بجنگند، ما آنها را به راه های خود هدایت می کنیم.» پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَزَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ وَلَسَانِهِ.» مرحوم مجلسی حدیث را این طور نقل کرده است: «ما أَخْلَصَ عِبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَزَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (۲) هر کس چهل روز، خود را برای خدا پاک و خالص گرداند، چشمه های علم و دانش از قلب او به سوی زبان او جاری خواهد شد.»

۱. عنكبوت (۲۹) آیه ۶۹. ۲. بحار الانوار، چاپ ایران، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

----- صفحه ۸۷

بنابراین هرگاه از روایات یاد شده استفاده شود که لقمان مراتب علمی و اخلاقی را از طریق بندگی حقیقی و ترک گناهان و فرمانبرداری به دست آورده، نباید تعجب کرد. به علاوه، وی از مجاری طبیعی نیز برای بالا بردن مراتب علمی خود بهره برداری می کرد، چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «وی مرد فکوری بود و در هر موضوعی بیش از همه چیز فکر می کرده

است. فکر، چراغی است روشن که تاریکی‌ها را از بین می‌برد. علاوه بر این، امام صادق (علیه السلام) در حدیث گذشته فرمود که پیوسته با دانشمندان نشست و برخاست داشت. نمونه‌ای از طرز تفکر لقمان معروف است روزی آقای لقمان به او دستور داد که وی گوسفندی را سر ببرد و لذیذترین عضو آن را بپزد و بیاورد. وی زبان و دل آن را پخت و آورد. دو مرتبه دستور داد که گوسفند دیگری را سر ببرد و پلیدترین عضو آن را بپزد. وی فردای آن روز زبان و دل آن حیوان را پخت و سر سفره گذارد. آقای وی از روی تعجب، سرّ این مطلب را پرسید. وی گفت: «إِنَّهُمَا أَطْيَبُ شَيْءٍ إِذَا طَابَا، وَأَخْبَثُ شَيْءٍ إِذَا خُبَّتَا» دل و زبان پاکیزه‌ترین عضوند، هرگاه با یکدیگر مطابق و برابر باشند یعنی آنچه در دل باشد به زبان جاری گردد، و آنچه به زبان جاری می‌گردد حاکی از دل باشد، و این دو پلیدترین عضوند، هرگاه مخالف یکدیگر باشند و آنچه زبان می‌گوید، دل با آن مخالف باشد.

----- صفحه ۸۸

مقصود از حکمت چیست؟

حکمت در لغت یک معنای جامع و وسیعی دارد که بر هر سخن و نظریه محکم و پا برجایی که ضامن سعادت انسان است گفته می‌شود. بنابراین هر نظریه سودمندی که ضامن صلاح فرد و اجتماع باشد، از مصادیق حکمت است. هر عقیده‌ای در باب معارف و خداشناسی و صفات او و سایر مسائل عقیده‌ای که مطابق و عین حق و صواب باشد، حکمت است. همچنین تفسیر روایات از «حکمت» به احکام فرعی فقهی یا شناسایی امام و یا نصایح و پندهایی که ضامن مصلحت اجتماع است از این باب است. هر نظریه صحیح، هر رأی حق و پا برجا در علوم نظری و مسائل عملی، حکمت است و تمام اینها از مصادیق این لفظ به شمار می‌روند. حالا لقمان حکیم از این خرم‌من بی پایان حکمت، چقدر نصیب داشته است، خدا می‌داند. ولی از نصایح و سخنان عالی و حکیمانه‌ای که در این سوره از او نقل شده و از دستورات سودمندی که از این مرد حکیم درباره مسائل اخلاقی و اجتماعی در کتاب‌های حدیث دیده می‌شود و از این که مدت‌ها مرجع سؤالات در «بنی اسرائیل» بوده و سخنان بکر و بی سابقه‌ای در قسمت‌های مختلف، از آن جمله طب و بهداشت، از او شنیده شده است، همه گواه محکم است بر این که این مرد در علوم نظری و اجتماعی و اخلاقی، از بزرگان دانشمندان عصر خود بوده و شایسته بود که به «لقمان حکیم» مشهور و معروف گردد.

----- صفحه ۸۹

سپاسگزاری و جهان امروز

مقصود از جمله (أَنْ أَشْكُرُ لِلَّهِ) تفسیر و توضیح «حکمت» نیست، بلکه منظور نتیجه‌گیری است، یعنی از آن جا که به لقمان، حکمت عطا کردیم، از این جهت در برابر این نعمت بزرگ به او دستور دادیم که شکر خدا را به جا آورد. شکر در لغت عرب به معنای اظهار نعمت و نشر و پخش آن در برابر کفر که فراموش کردن و پنهان نمودن آن است. به طور مسلم اظهار نعمت درجانی دارد. دانشمندان می‌گویند که سپاسگزاری سه درجه دارد: ۱. شناسایی نعمت دهنده است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «وَأَذْنِي الشُّكْرِ رُؤْيَا النَّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ (۱۶)» کمترین مراتب سپاسگزاری، این است که انسان بداند نعمتی که در اختیار دارد از جانب خداوند است. و این همان سپاسگزاری قلبی است که نخستین درجه «شکر» شمرده می‌شود. (۲) ۲. سپاسگزاری و شکر و تقدیر به وسیله زبان است که این قسمت در تشویق نعمت دهنده تأثیر به‌سزایی دارد. البته این اثر در صورتی است که نعمت دهنده بشر باشد نه خدا، زیرا تشویق خدا که معنای آن تأثر از گفتار بندگان باشد و مدح و ثنای بنده در او اثر بگذارد، و او را تشویق کند که انعام

۱. همان، ص ۷۱۰. ۲. در روایت دیگری می‌فرماید: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَعَلِمَ أَنَّ الْمُنْعِمَ عَلَيْهِ، اللَّهُ تَعَالَى فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا». (سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۱۱، تحف العقول، ص ۳۶۹).

----- صفحه ۹۰ -----

خود را دو چندان نماید، درباره خدا تصور ندارد، بلکه نتیجه سپاسگزاری نسبت به خدا این است که بنده لیاقت و شایستگی خود را اثبات می‌کند و این همان نکته ای است که در این آیه به آن تصریح شده: (وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) نتیجه سپاسگزاری به خود سپاسگزار برمی‌گردد، و خداوند از سپاسگزاری افراد بی‌نیاز است. خلاصه، سپاسگزاری در برابر خداوند، جز اثبات لیاقت و شایستگی بنده، چیز دیگری نیست، ولی شکر در برابر نیکی و خدمات یک شخص، علاوه بر این [اثبات شایستگی] اثر دیگری نیز دارد، و آن این است که طرف را تشویق و دلگرم می‌نماید و او بر اثر ابراز احساسات و تقدیر، احسان و انعام خود را دو چندان می‌نماید. سپاسگزاری یک دانش آموز در برابر فداکاری های آموزگاران عشق و علاقه او را به امور آموزشی و پرورشی تشدید می‌کند. باغبانی که در سرزمینی تخم افشاند و تحمل سرما و گرما کرده است، هرگاه نتیجه اعمال خود را دید، تصمیم و علاقه او برای آباد کردن آن منطقه زیادتر می‌شود، زیرا زمین به وسیله سرسبز شدن و میوه دادن، با لسان تکوینی، لیاقت و شایستگی خود را اثبات نموده و به وسیله تقدیر تکوینی، شوق و شور باغبان را برای خدمتگزاری بیشتر عمیق تر می‌سازد. ۳. مرحله دیگر شکرگزاری آن است که انسان نعمت را در جای خود مصرف کند. دانشمندان گفته اند:

----- صفحه ۹۱ -----

«الشُّكْرُ صَيْرُفُ الْعَيْدِ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِيمَا خَلَقَ لَهُ» یعنی یکی از درجات سپاسگزاری، این است که هر نعمتی را در جایی به کار ببرد که برای آن آفریده شده است. (۱) دو نکته اجتماعی

در پایان از تذکر دو نکته ناگزیریم: ۱. جهان امروز به اهمیت مسأله شکر و سپاسگزاری که در زبان امروز به آن «تقدیر» می‌گویند، پی برده است از این جهت، تشویق مخترعان و مکتشفان و دانشمندان بزرگ و خدمتگزاران اجتماع در سرلوحه دولت های جهان قرار گرفته است. زیرا از طریق تقدیر می‌توان موجبات دلگرمی آنان را فراهم آورد، تا آنان نیز در راه خدمت به علم و اجتماع ثابت استوار باشند. از این جا می‌توان پی به عظمت جمله ای برد که در کتاب های حدیث نقل شده است: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ» هر کس از مردم تقدیر نکند، هرگز موفق به سپاسگزاری خدا نیز نمی‌گردد. زیرا بی‌اعتنایی به خدمات دیگران، یک نوع نمک شناسی است و اگر این روحیه در انسان تقویت شود، کم کم نسبت به نعمت های الهی نیز بی

۱. گاهی این مراتب سه گانه به گونه ای برای ایمان که یک نوع سپاسگزاری است از پیامبر نقل شده است که وی فرمود: «الإيمان عقدٌ بالقلب، ونُطقٌ باللسان، وعَمَلٌ بالأركان». (سفينه البحار، ج ۱، ص ۷۱۰).

----- صفحه ۹۲ -----

اعتنا بوده و از شکر او نیز سرباز خواهد زد از این جهت در احادیث اسلامی می‌خوانیم: «أَشْكُرُ كَمَلَلَهُ أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ (۱) آن گروه، بهتر به سپاسگزاری خدا موفق هستند که از خدمات مردم تقدیر نمایند. بنابراین، تقدیر از خدمات دیگران، شاخه ای از روحیه حق شناسی است که انسان را به خداشناسی و سپاسگزاری از الطاف و نعمت های او دعوت می‌کند. مال و ثروت، شباب و جوانی، صحت و تندرستی، علم و دانش، قدرت و توانایی، همگی از نعمت های ارزنده الهی است که بشر در مقابل آنها مسؤولیت عظیم دارد، و شکر این نعمت، این است که تمام این مواهب را در جای خود صرف کند و کفران آنها این است که از این مواهب، سوء استفاده نموده و آنها را در موارد زیانبار به کار برد. بزرگ ترین کفران نعمت برای یک دانشمند، این است که علم و دانش خود را در ساختن سلاح های مخرب و ویرانگر به کار ببرد. بالاترین بدبختی برای یک شیمیدان، این است که معلومات و اندوخته های علمی خود را در راه ساختن بمب های میکروبی به کار اندازد. این گروه از دانشمندان کسانی هست که نسبت به نعمت های خدا کفر ورزیده و از به کار بردن آنها در مورد خویش سرباز زده اند. امروز صنعت در خدمت فساد قرار گرفته است، بد نیست

خبر زیر را که

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۰۹.

----- صفحه ۹۳

خبرگزاری های جهان مخابره کرده اند بشنوید...: «اخيراً دزدان انگلیسی با استفاده از جدیدترین ابزار علمی برش، یک خزانه محکم را در لندن سوراخ کرده اند و آنچه بود به سرقت برده اند. در حدود ۲۲۰ میلیون ریال بوده که تعلق به «مؤسسه کارگشایی لندن» داشت. اکنون مقامات این مؤسسه به سرعت مشغول صورت برداری از اموال سرقت شده است و ممکن است تعیین رقم اموال چند روز طول بکشد. دزدها با استفاده از مته های ترمیک توانستند با سرعت و بدون سر و صدا دری را به قطر شصت سانتی متر از فولاد سوراخ کنند و بشکافند و از آن عبور کنند. مته های ترمیک که مورد استفاده سارقین قرار گرفت، آن چنان قوی است که می تواند بتون را سوراخ کند. جالب توجه این که این مته ها چنان حرارتی ایجاد می کنند هیچ فلزی در برابر آن مقاومت ندارد و می تواند ۲۵۰۰ درجه سانتیگراد حرارت به وجود آورد.» (۱) همان طور که ملاحظه می فرمایید، یک چنین مته های قوی و نیرومند که از نعمت هایی است که در اختیار بشر قرار گرفته، اکنون در خدمت فساد انجام وظیفه می کند. مته های «ترمیک» همان طور که ممکن است برای سوراخ کردن سنگها و رسیدن به منابع پر ارزش و مفید نفتی و امثال آن مورد استفاده قرار گیرد، کاملاً ممکن است برای سوراخ کردن در بسیار قطور شصت سانتی متری فولادی (مؤسسه کارگشایی لندن) مورد استفاده واقع شود.

۱. کیهان، ۲۳/۸/۴۶.

----- صفحه ۹۴

ممکن است دانشمند یا دانشمندانی که این مته های عجیب را اختراع کرده اند، به این امر راضی نباشند، ولی رضایت آنها در تأثیر این مته ها شرط نیست. آن روز که برادران «رایت» که نخستین هواپیما را اختراع یا تکمیل کردند، شاید تصور می کردند در آینده اختراع آنها مفیدترین یا بی ضررترین وسیله نقلیه سریع خواهد شد. آنها هرگز باور نمی کردند که با همین هواپیماهای تکامل یافته، کمی پس از نیم قرن هزاران تن بمب های آتش زا و مخرب، در یک کشور دور افتاده و بی دفاع به نام «ویتنام» ریخته خواهد شد. با این که پاستور که برای نخستین بار در اروپا پرده از روی اسرار جانداران ذره بینی و میکروب ها برداشت، تصور نمی کرد از این کشف مفید او که جان میلیون ها انسان را از مرگ نجات می دهد، برای ساختن و تکمیل بمب های میکروبی نیز استفاده شود و میلیون ها نفر را به وسیله آن با فجع ترین صورتی به مرگ تسلیم نمایند. همین «اتم» که شکافتن و آزاد کردن انرژی هسته ای آن یکی از بزرگترین پیروزی های علمی و صنعتی بشر محسوب می گردد، چه کسی پیش بینی می کرد که این پیروزی بزرگ، همزادی دارد به نام «فاجعه جنگ های اتمی» که «ماکت» کوچک آن در «هیروشیما» و «ناکازاکی» (دو شهر بزرگ ژاپن که در جنگ جهانی دوم با دو بمب کوچک اتمی، به گورستان وحشتناکی تبدیل گردید) به نمایش گذارده خواهد شد. بنابراین اگر پیشرفت های عظیم صنعتی، درهایی از خوشبختی و رفاه به سوی جهان بشری گشوده، درهایی از بدبختی و هلاکت را نیز به روی آنها باز کرده است، تا انسان ها از کدامین در وارد شوند. اگر انسان امروز از این پله های ترقی صنعتی، به سرعت زیاد بالا رفته،

----- صفحه ۹۵

باید توجه داشت که به هنگام لغزش و سقوط هم از آن بلندی چنان استخوان های او درهم می شکنند که قدرت حرکت نخواهد داشت. البته این حساب مخصوص یک قسمت و دو قسمت از فرآورده های صنعتی و ابزارهای علمی که پرتو اکتشاف جدید به دست آمده، نیست، بلکه تمام این وسایل و ابزار را بدون استثنا شامل می شود. بنابراین، عظمت و قدرت صنایع مهم نیست، مهم

نحوه بهره برداری از آن است و آن هم بستگی به نوع تربیت انسان، همان انسان زمانی که زمام این وسایل بزرگ را در اختیار دارد، خواهد داشت و حساس ترین نقطه زندگی انسان ها همین جاست. مکتب های دینی و اخلاقی، دست روی همین نقطه حساس می گذارند؛ آنها می کوشند انسان ها را چنان تربیت کنند که این پدیده های عجیب انگیز صنعتی و مادی را در راه خوشبختی و سعادت و رفاه خود و دیگران صرف کنند، نه این که با آنها سریع تر از پای خویش، خود را به گور بکشانند، ولی این یکی از بزرگ ترین خدماتی است که این مکتب ها می توانند به نوع انسان کنند. کتاب بزرگ آسمانی ما «قرآن» می گوید: «ما به بعضی از اقوام و ملل گذشته امکانات و قدرت ها دادیم که به شما ندادیم، و هم به آنها چشم و گوش و عقل دادیم» تا مطالب را درست درک کنند] ولی هیچ یک از آنها به حالشان سودی نداد، زیرا آیات خدا را انکار کردند و سرانجام به مجازات های دردناکی که قبلاً آن را باد مسخره می گرفتند گرفتار شدند.» (۱)

۱. احقاف (۴۶) آیه ۲۵. قسمت اخیر، از مجله مکتب اسلام، شماره ۲، از سال نهم نقل شده است.

----- صفحه ۹۶ ----- صفحه ۹۷

۹- لقمان و تربیت اولاد

۹- لقمان و تربیت اولاد

۱۳. (وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ [۱] بیاد آر] زمانی را که لقمان به فرزند خود اندرز داد، و گفت: فرزندم! برای خدا شریک قرار مده، زیرا شرک ستم بزرگی است.» مسائل مربوط به تعلیم و تربیت کودک، یکی از امور مهم اجتماع کنونی بشر است که فکر دانشمندان را به خود متوجه ساخته، و از این راه فصل تازه ای در علوم تربیتی و پرورشی، بازگشوده شده و افکار تازه و سودمندی در این باره به مراکز و محافل تربیتی عرضه شده است، و سازمان هایی برای رفع نیازمندی های علمی و تربیت کودک به وجود آمده و این قسمت به صورت رشته تخصصی در آمده است. دانشمندان به خوبی دریافته اند که زیربنای زندگی در دوران کودکی پی ریزی می شود، و سعادت و شقاوت ادوار مختلف زندگی، یعنی دوران های جوانی و پیری، در گرو طرز تربیت دوران کودکی است.

----- صفحه ۹۸

با این که شخصیت انسان به عوامل گوناگونی بستگی دارد که هر کدام از آنها در سرنوشت انسان تأثیر بسزایی داشته و کاملاً مؤثر می باشد، مع الوصف تربیت های دوران کودکی در نظر دانشمندان، حائز اهمیت خاصی است و آن را «زیربنای زندگی» می نامند. قلب و روان کودک بسان صفحه کاغذ سفیدی است که در دست نقاش چیره دست قرار گیرد، هر نقشی که روی آن ترسیم شود، تا آخر عمر صفحه، باقی می ماند. فرض کنید قطعه سنگ مرمری در دست استادکار هنرمندی قرار گیرد، از آن جا که او یک سنگ تراش توانا، یک صنعتگر ماهر، یا یک مجسمه ساز چابک دست است، ده ها فکر و خیال درباره آن کرده و نقشه هایی می ریزد، ولی اگر دست به پیکر آن «مرمر» زد و آن را به صورت مجسمه یکی از نوابغ جهان یا یکی از اشیای ظریف درآورد، همه گونه امکانات و استعدادهایی که قبلاً در این قطعه مرمر وجود داشت، از میان می رود و تا سنگ باقی است، صورت نابغه نیز همراه آن باقی خواهد بود. روح و روان حساس کودک در آغاز زندگی، از جهات بسیاری مانند همین ماده خامی است که برای همه گونه فعالیت ها و صورت ها، برای همه رقم تربیت ها و پرورش ها آمادگی دارد؛ و اگر اولیای کودک، حسن ابتکار به خرج دهند و فطرت پاک و احساسات ارزنده او را با شیوه های پسندیده رهبری نمایند، سرنوشت او را از این طریق روشن می کنند، و اگر در این راه، سهل انگاری نمایند و با روش های غلط و پرورش های ناستوده فطرت او را آلوده سازند، حتماً مقدمات بدبختی کودک را

فراهم ساخته اند، به طوری که عوامل

----- صفحه ۹۹

دیگر شخصیت های غلط، زود یا دیر در زندگی او نمایان خواهد شد. علی(علیه السلام) می فرماید: «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ (۱۷) همانا دل جوان نارس، همچون زمین کشت نشده و بکر است، هر بذری در آن بپاشند می پذیرد.» بنابراین، جا دارد بگوییم که مغز کودک مانند فیلم عکاسی است، از آنچه می بیند و مشاهده می کند، عکس برمی دارد. مسؤولیت های سنگین

برخی از پدران تصور می کنند که مسؤولیت آنان فقط منحصر به تأمین نیازمندی های جسمانی کودک است و دیگر وظیفه ای ندارد، در صورتی که پرورش های اخلاقی و ایمانی، بزرگ ترین مسؤولیتی است که بر دوش آنها گذارده شده است و انجام دادن این مسؤولیت، ارزنده تر از تأمین حوایج مادی آنهاست. دومین شخصیت جهان اسلام، امیرمؤمنان(علیه السلام) می فرماید: «مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدًا نُحْلًا أَفْضَلَ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ (۲۱) بهترین هدیه ای که پدر می تواند به فرزند خود بدهد، همان تربیت پسندیده است.»

 ۱. نهج البلاغه، ک ۳۱. ۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۵.

----- صفحه ۱۰۰

مسؤولیت پدران در این باره به قدری سنگین و قابل توجه است که امام سجاد(علیه السلام) در انجام دادن این وظیفه خطیر از خداوند استمداد می کند، و در ضمن راز و نیاز خود چنین عرض می کند: «وَأَعْنَى عَلَى تَرْبِيَّتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ وَبِرِّهِمْ (۱۷) [بارالها] مرا در تربیت و تأدیب فرزندان و نیکی به آنها یاری بفرما.» اگر پدران حق اطاعت در گردن فرزندان دارند، فرزندان نیز حق بزرگتری در عهده پدران دارند و آن حق تربیت است، یعنی آموختن راه و رسم زندگی از طریق صحیح و پرورش دادن سجایای انسانی است که در فطرت او تعییبه شده است. اگر دانشمندان، امروز به اهمیت تربیت کودکان و راهنمایی رجال آینده کشور پی برده اند و با تشکیل جلسات و نوشتن کتاب ها و جزوه ها و نشان دادن فیلم های اخلاقی و علمی، گام های بلندی در این راه برداشته اند، رهبران عالی قدر اسلام و پیشوایان مذهبی ما، از چهارده قرن پیش با دادن دستورات لازم و ارشاد و راهنمایی های سودمند، و با پرورش کودکان و فرزندان نمونه، قدم مؤثری در این راه برداشته اند. اگر دانشمندان و روان شناسان، استادان آموزش و پرورش، برنامه های تربیتی خود را از دورانی شروع می کنند که کودک چشم و گوش خود را باز کرده و در آستانه چیز فهمی قرار می گیرد، ولی اسلام برنامه وسیع خود را برای تحقق یافتن سعادت کودک، پیش از انعقاد نطفه او آغاز می نماید. اسلام درباره پیوند زناشویی دستورات لازم و کافی دارد و در این باره به

 ۱. صحیفه سجادیه.

----- صفحه ۱۰۱

تمام جوانب توجه نموده و در انتخاب همسر به ریشه خانوادگی و شرافت موروثی، اهمیت فوق العاده داده است. رسول اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: از «خضراء الدمن» (گیاهانی که در نقاط آلوده می رویند) بپرهیزید! عرض کردند: منظور چیست؟ فرمود: زن زیبایی که در خاندان بد و پلید به وجود آمده باشد. (۱) اسلام برای حالت آمیزش، آداب و وظایفی معین فرموده که مراقبت هر کدام، در سعادت و خوشبختی کودک تأثیر بسزایی دارد و بالأخص از آمیزش در حالت مستی به شدت جلوگیری کرده است، زیرا کودکانی که در این حال نطفه آنها بسته می شود، از عوارض عصبی درمان ناپذیر بی نصیب نیستند. اسلام، تنها به این قسمت اکتفا نکرده، در ایام بارداری و پس از وضع حمل با موشکافی شگفت آوری، تمام شؤون پرورش کودک را مد نظر قرار

داده است، تا آن جا که به پدران دستور داده که برای فرزندان نام نیکی انتخاب نمایند، زیرا نام، خصوصاً نامی که حاکی از بندگی کودک نسبت به خدای یکتا باشد، نشانه شخصیت و از نظر روانی اثر نیکی در روح کودک دارد. اسلام دستور می دهد که کودک را پس از تولد با آب پاک و تمیزی شستشو دهند، و در گوش های او اذان و اقامه بگویند، تا گوش های او از روز نخستین با جمله هایی که حاکی از یگانگی خدا و رسالت نبی اکرم و دعوت به کارهای نیک است، آشنا گردد. اگر مردم آن روز، اسرار این تعالیم عالی را دریافتند، امروز پیشرفت دانش، پرده از روی این مطلب برداشته است. دستورهای اسلام درباره تربیت کودک به قدری زیاد است که نقل یک

۱. المرأة الحسنة في المنيب السوء. (کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۰۰، ح ۴۴۵۸۷).

----- صفحه ۱۰۲

صدم آنها برای ما مقدور نیست، ولی خوشبختانه امروز این مسائل زنده و ارزنده، مورد توجه دانشمندان است و نویسندگان و گویندگان ما با طرز جالبی، نظر اسلام را درباره نحوه تربیت کودک بیان می کنند. ایجاد شخصیت در کودک مربیان کودک باید متوجه باشند که کودک یک انسان به تمام معنا واقعی است، چیزی از انسانیت کم ندارد، چیزی که هست انسانیت او در حال رشد و تکامل، در حال پیشرفت و پرورش است و مربی باید از ذخایر و سرمایه معنوی و فطری او به تدریج بهره برداری کند. یکی از اساسی ترین اصول تربیت، همان «احیای شخصیت کودک» است؛ یعنی باید به طفل فهماند که تو یک انسان واقعی هستی، و سپس به صورت یک انسان کامل با او سخن گفت و مطالب علمی و اجتماعی، روش های صحیح و اخلاقی را در افق فکر او توضیح داد؛ به سخنان او به طور دقیق گوش داد و مانند یک انسان کامل به گفت و شنود پرداخت، دست از تشریح و توضیح و افهام برنداشت، تا آن جا که کودک حقیقت را بفهمد و باور کند. ما در این جا نمونه ای از گفتار پیشوایان خود که حاکی از طرز تربیت اسلامی است نقل می کنیم، تا گواهی برای گفتار خود آورده باشیم: امام مجتبی (علیه السلام) روزی فرزندان و برادرزادگان خود را دعوت کرد و رو به آنها کرد و گفت: «إِنَّكُمْ صِغَارٌ قَوْمٌ وَيُوشِكُ أَنْ تَكُونُوا كِبَارَ قَوْمٍ آخِرِينَ،

----- صفحه ۱۰۳

فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ لَمْ يَسْتَيْطِعْ مِنْكُمْ أَنْ يَحْفَظَهُ فَلْيَكْتُبْ، وَلْيَضَعْهُ فِي بَيْتِهِ؛ شما کودکان امروز و بزرگان آینده هستید، بر شماست که تحصیل علم کنید و هر کس از شما که نمی تواند مطالب را حفظ کند، درس خود را بنویسد و در موقع لازم به آن مراجعه کند.» اکنون دقت کنیم، امام مجتبی (علیه السلام) چگونه می خواهد فرزندان خود را تربیت کند. او می خواهد فرزندانش دانش بیاموزند، ولی هرگز در این راه به شدت و خشونت متوسل نمی گردد و با سیطره و فشار، آنها را وادار به درس خواندن نمی کند، چرا؟ زیرا اثر آن موقت و مایه پیدایش عقده هایی است که بعدها جبران ناپذیر است. او در ایجاد شخصیت، با باز کردن فکر کودک، امیدوار ساختن او به آینده خود، و با تشریح منافع دانش اندوزی، وارد گفتگو شده و عملاً برای آیندگان روش صحیح تربیت را می آموزد. لقمان و تربیت اولاد

اندرزهایی که لقمان به فرزند خود داده و قرآن مجید آنها را به عنوان برنامه تربیتی در این سوره آورده است، همگی بر اساس ایجاد شخصیت در فرزند استوار است؛ همان اساسی که امام مجتبی (علیه السلام) از آن پیروی کرده، همان روشی که امروز در کشورهای متمدن تعقیب می شود. اکنون باید دید اساسی ترین مسأله در نظر لقمان چیست. نخستین پایه تربیت یک کودک در نظر او چه بوده و او برنامه خود را از کجا شروع می کند و

----- صفحه ۱۰۴

چگونه اساس را پی ریزی می نماید. او برنامه تربیتی خود را با فطری ترین مسائل که همان مسأله توحید و یکتاپرستی و بت شکنی

است آغاز می نماید. هیچ مسأله ای ساده تر و روشن تر از مسأله «توحید» نیست که هر فردی به اتکای سرشت خود می تواند آن را بفهمد و درک آن، نیازی به دلایل پیچیده عقلی ندارد. ما برای آن که حقیقت شرک و علل پیدایش آن و حدودی که از طرف اسلام برای آن بیان شده است، به خوبی روشن گردد، در این باره به طور گسترده بحث می کنیم.

----- صفحه ۱۰۵

۱۰- لقمان و مبارزه با شرک

۱۰- لقمان و مبارزه با شرک

۱۳. (یا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (فرزندم! برای خداوند شریک قرار مده، زیرا شرک ستمی بزرگ است.) از نظر دانشمندان، نه تنها خداپرستی یک امر فطری و نهادی است، بلکه یکتاپرستی نیز بسان اصل خداپرستی از فطریات انسان می باشد. در مواقع مصیبت و گرفتاری، همه مردم به خدا پناه برده و حس خداشناسی آنان بیدار می گردد و چنین گرایش گواهِ بر فطری بودن اصل خداپرستی است، همچنین این انسان در همان لحظه به یک خدا، بلکه تمام افراد به خدای یگانه پناه برده و از او که واحد و یگانه است استمداد می جویند. بنابراین، یکتاپرستی (توحید) روشن ترین مسأله ای است که هر انسانی به مقتضای ندای فطرت ناچار است به آن معتقد شود و در برابر آن، پاسخ مثبت بگوید. یکتاپرستی، اساس و ریشه تمام ادیان آسمانی است و دعوت تمام پیامبران روی این اساس بوده، و غرض اصلی از بعثت پیامبران، تحکیم این

----- صفحه ۱۰۶

عقیده در میان ملت هاست و هر طریقه ای که از آن بوی شرک بیاید، به طور قطع و مسلم یک روش ساختگی و با هدف پیامبران الهی مباین است. واقعیت یکتاپرستی را دو عقیده تشکیل می دهد: ۱. اعتقاد به این که این جهان سازنده و صانع دارد. ۲. سازنده و پدید آورنده جهان یکی است بنابراین، مرد موحد باید به هر دو مطلب معتقد باشد. مطلب اول به قدری روشن و واضح است که پیامبران الهی روی آن فشار نیاورده و فشار دعوت آنها روی قسمت دوم بوده است یعنی اعتقاد به این که صانع یکی است، دو تا یا بیشتر نیست. اعتقاد به صانع، کهن ترین اندیشه انسانی است

شما در تاریخ پر غوغای بشریت، دورانی را پیدا نمی کنید که بشر نسبت به اصل وجود صانع مردد بوده باشد. این عقیده، پیوسته در قلوب آنها راسخ و پای برجا بوده است، گو این که در تشخیص خدای واقعی دچار اشتباه می شده، و خدایان مجازی و ساخته خود را به جای خدای واقعی می پنداشت، ولی با این همه اختلافات، اصل اعتقاد به خدا و صانع - اعم از یک یا بیشتر - با تشخیص درست و یا باطل، پیوسته محفوظ بوده است. راهنمای بشر اولی برای چنین اصل مسلم، فطرت او بوده، فطرتی که در هیجانات واضطرابات، بیشتر قدرت نمایی می کند. او هنگامی که فاصله مرگ و زندگی را کمتر می دید، و در لب پرتگاه قرار می گرفت و تمام اسباب طبیعی از کار می افتاد، پرده ها و حجاب های مادیگری از برابر دیدگان او عقب

----- صفحه ۱۰۷

می رفت، فطرت با یک کشمکش پر قدرتی او را به عالم بالا، عالمی که از شرایط زمان و مکان بیرون است، و تمام جهان در کف قدرت اوست، متوجه می ساخت. از آن جا که اعتقاد به خدا از فطرت انسان سرچشمه می گیرد و با سرشت آدمی آمیخته است، امروز هم بشر مغرور مادی در گرفتاری ها و شداید و مصائب به آن نقطه پناه می برد. بشر، در طول تاریخ در تحکیم این عقیده نه تنها به فطرت اتکا داشته، بلکه از اصل مسلم «علیت و معلولیت» به فراخور حال خود بهره مند و برخوردار بوده است. او می دید و با دیده خود درک می کرد که هر حادثه ای در جهان هستی، از نقطه ای سرچشمه می گیرد که به اصطلاح علمی به آن علت می گویند و هرگز اتفاق نیفتاده که چیزی خود به خود سر از عدم بردارد و بی علت پدید آید. این مسأله (هر حادثه ای علتی می

خواهد) تقریباً مانند سایر مسائل فطری، با سرشت انسانی آمیخته گردیده است. کودک در نخستین روزهای زندگی، هر موقع صدایی را بشنود، بی اختیار متوجه سمتی می شود که صدا از آن طرف آمد، و اگر توانایی سخن گفتن داشته باشد، فوراً از مادر و نزدیکان خود از علت حادثه سراغ می گیرد. در طول تاریخ، روی این دو اساس محکم، یعنی «فطرت و قانون علیت»، کاخ رفیع و محکم خداپرستی استوار شده است و تا ابد این کاخ، استوار و خلل ناپذیر خواهد ماند. همان طور که در اثبات وجود خدا دو راه در اختیار داشتیم، گاهی از طریق فطرت پی به وجود می بردیم و هر انسانی خود را در شرایط خاصی

----- صفحه ۱۰۸

خداخواه و خداجوی می دید و گاهی از طریق مشاهده دلایل وجود او، به تصدیق او برمی خواستیم. همچنین است وحدانیت و یکتایی او، گاهی با دلایل عقلی و فلسفی پی به یگانگی او می بریم، و گاهی راهنمای ما در پیمودن این راه، فطرت و سرشت انسانی است و خود فطرت بهترین راهنما در این موضوع می باشد. سرشت هر انسانی بر وحدانیت و یگانگی او گواه می دهد، زیرا در مواقعی که تمام اسباب مادی و علل طبیعی از کار می افتد و بشر خود را بر لب پرتگاه و نابودی می بیند، بی اختیار زنگ غفلت و غبار فراموشی از روی دل و روان انسان زدوده می شود، و روح ما به نقطه مرموزی که او را عالم و آگاه بر وضع خویش، و قادر و توانا بر رفع گرفتاری های خود می داند، متوجه می گردد. در این لحظات حساس، هر فردی جز به یک نقطه و جز به یک قدرت وسیع متوسل نمی گردد، و همه انسان ها دل به نقطه واحدی بسته و پیوسته از او استمداد می جوید که مشکلات او را برطرف سازد. دلایل فلسفی و کلامی توحید، بیش از آن که در این صفحات منعکس گردد، و ما به طور گسترده درباره یگانگی خدا در کتاب با صفات خدا آشنا شویم، بحث کرده ایم. علل پیدایش بت پرستی

شرک، به معنای معبود غیر واقعی را به جای معبود واقعی پنداشتن، جهتی جز آمیختگی فطرت با جهل و نادانی ندارد. یعنی از یک طرف انسان تحت فشار فطرت و دلایل روشن خداشناسی قرار می گیرد، خواه ناخواه معتقد

----- صفحه ۱۰۹

می گردد که برای جهان صانعی هست و نظام شگفت انگیز عالم هستی بی پدید آرنده امکان ندارد، از طرف دیگر بر اثر جهل و نادانی و نبودن معلومات صحیح، و دور بودن از محیط تبلیغی پیامبران الهی، چون خدای واقعی را از خدا نمایان درست تشخیص نمی دهد، بی اختیار مجازها را حقیقت پنداشته، بت های بی جان و بی روح و یا اجرام شفاف و درخشان آسمانی را خدا می پندارد. اگر مشعل های فروزان علم و دانش و برنامه های صحیح انبیا این فطرت را راهنمایی کنند، ریشه بت پرستی از صفحه گیتی برداشته می شود. شرک یعنی چه؟

هر گاه کسی غیر خدا را خدا پندارد، و یا موجودی را در انجام دادن کاری مستقل و غیر محتاج به خدا بداند، و یا مخلوقی را برای تحصیل قرب و نزدیکی به خدا بپرستد، به چنین فرد، مشرک و به خود این کار شرک می گویند. بنابراین، شرک دارای مراحل سه گانه است: ۱. غیر خدا را خدا بداند. ۲. موجودی را در انجام دادن کاری مستقل اندیشد. ۳. موجودی را برای تحصیل قرب به خدا بپرستد. همه مسائل شرک که فعلاً مورد بحث ماست، در این مراحل سه گانه خلاصه می گردد. گروه وهابیه در تشخیص شرک دچار اشتباه عجیبی شده اند و تصور کرده اند که شفاعت خواهی از اولیای خدا و این که بگویند: ای پیامبر گرامی، در روز رستاخیز در حق من شفاعت بنما، یا بوسیدن ضریح و تعمیر قبور،

----- صفحه ۱۱۰

شرک است. گویا حقیقت شرک در اختیار آقایان است که هر طوری بخواهند آن را تفسیر نمایند، در صورتی که شرک برای خداوند حد و اندازه ای دارد. مشرک در اسلام و تمام ادیان، کسی است که مخلوقی را خدا بخواند، و یا مخلوقی را در تأثیر و انجام دادن امور، مستقل بداند، و یا مخلوقی را برای تقرب به خدا بپرستد. بنابراین، بوسیدن ضریح به عنوان احترام از کسی که آن

جا دفن شده و یا خواندن زیارت و گفتن جمله‌هایی که حاکی از مقام بلند او باشد، و یا تعمیر نقطه‌ای که بدن پاک مردان جانباز الهی در آن جا به خاک سپرده شده است، و یا حاجت خواهی از خدا در کنار قبر آنان، و یا خواستن شفیع بودن آنان در نزد خدا، کوچکترین ارتباطی به شرک ندارد؛ یعنی از نظر شرک نمی‌توان اینها را از مصادیق شرک دانست، زیرا مشرک به طوری که اجمالاً گفته شد، کسی است که به یکی از سه مطلب فوق ملتزم گردد، و کسی از مسلمانان نه یکی از پیشوایان دینی را خدا می‌داند، و نه کسی آنها را به عنوان معبود و مقرب پرستش می‌کند، و نه برای آنها استقلال در امور و انجام دادن کاری قائل است، بلکه همه مسلمانان به احتیاج و نیازمندی آنان در تمام شؤون زندگی، اعتراف و اقرار صریح دارند. شگفت آور استدلالی است که برخی از وهابی‌ها در این مورد دارند؛ آنان می‌گویند: در شداید و مصائب و حوائج نباید جز خدا را خواند، زیرا قرآن مجید دستور می‌دهد: (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) (۱)

۱. جن (۷۲) آیه ۱۸.

صفحه ۱۱۱

«مراکز سجده [و یا معابد] مال خداست، هرگز نباید همراه خدا دیگری را خواند.» آنان می‌گویند: به حکم جمله (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ)، نباید گفت: «اشفع لنا یا محمد» پیامبر در حق ما شفاعت کند. همچنین نباید گفت: ای رسول گرامی! از خدا بخواه تا خدا ما را شفا بخشد، یا دین ما را ادا کند، زیرا همه اینها مصداق «دعوت مع الله» است، یعنی همراه خدا دیگری را نیز می‌خوانیم. پاسخ این استدلال کاملاً روشن است: اولاً مقصود از این که غیر خدا را نخوانیم، یعنی غیر او را عبادت و پرستش نکنیم، و هدف آیه این است که جز خدا کسی دیگر را پرستش ننماییم. گواه مطلب آیه بعدی است که می‌فرماید: (قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا) (۱) «بگو من تنها خدایم را می‌خوانم [و او را می‌پرستم] و کسی را شریک او قرار نمی‌دهم.» جمله (وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا) گواه بر این است که مقصود از «دعوت» در هر دو آیه، همان خواندن به عنوان پرستش است، نه هر دعوت و توسل. اگر کسی در چاهی افتاد و از کسانی که از اطراف چاه عبور می‌کنند درخواست کرد که او را نجات دهند، نمی‌گویند: این شخص که در درون چاه است با چنین دعوت، آنها را پرستش کرد. خلاصه پرستش داریم، دعوت و درخواستی، آنچه که حرام است، همان موضوع پرستش و عبادت غیر خداست، نه هر دعوت، و مقصود از آیه

۱. همان، آیه ۲۰.

صفحه ۱۱۲

(فَلَا تَدْعُوا)، «فَلَا تَعْبُدُوا أَحَدًا» است. ثانیاً، دقت در لفظ «مَعَ اللَّهِ»، حقیقت را روشن تر می‌سازد، زیرا آنچه حرام است این است که از شخصی به عنوان شریک خدا چیزی بخواهیم، برای آن شخص همان مقامی را قائل بشویم که برای خدا قائل هستیم و بگوییم: او نیز بسان خدا و ردیف خداست. در صورتی که هیچ مسلمانی در تمام دعوت‌های خویش، چنین عقیده را درباره اولیای خدا ندارد، بلکه مدعو واقعی و درخواست شده حقیقی در همه جا خداست، چیزی که هست گاهی به وسیله شخصی مانند پیامبر، از خدا، شفای مریض و ادای دین را می‌طلبیم و گاهی بدون رابطه و وسیله، حاجت خود را از خدا می‌خواهیم. بنابراین، ما جز خدا کسی را نمی‌خوانیم و جز او کسی را در رفع حوائج و نیازمندی‌ها و شداید و مصائب، مؤثر نمی‌دانیم، چیزی که هست گاهی بدون واسطه از او خواستار چیزی می‌شویم، و گاهی به واسطه یکی از اولیای او از او مطلبی را درخواست می‌نماییم. هرگاه مستقلاً از او مطلبی را درخواست کردیم، به این آیه عمل نموده ایم: (أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (۱) «مرا بخوانید [و از من بخواهید] تا دعای شما را مستجاب سازم.» و اگر به وسیله یکی از اولیای خدا از او چیزی را خواستیم، به دستور دیگر خدا عمل کرده ایم که می‌فرماید:

۱. مؤمن (۴۰) آیه ۶۰.

----- صفحه ۱۱۳

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ (۱) «ای افراد با ایمان! از مخالفت با خدا پرهیزید و به سوی او وسیله ای تحصیل کنید.» همان طور که نماز و روزه و دیگر اعمال نیک، وسیله جلب رضایت خداوند است، همچنین توجه به اولیا و درخواست دعا از آنان، از وسایلی است که باید سراغ آنها رفت و به طور مسلّم دعای اولیای حق درباره افراد گنهکار و نیازمند، بی اثر نیست. اگر کسی تصور کند که توجه به عزیزان درگاه الهی، و درخواست دعا از آنان، و دعا کردن و نکردن آنها یکسان است، زهی دور از حق، سخن گفته و مقام اولیا را نشناخته است. اگر دعا کردن و نکردن آنان درباره افراد نیازمند و گنهکار یکسان است، پس چرا فرزندان یعقوب از پدر خواستند که درباره آنان طلب آمرزش کنند و چنین گفتند: (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۲)) «پدرجان! درباره ما از خداوند طلب آمرزش کن، ما خطاکار بودیم.» حضرت یعقوب نیز به آنان وعده داد که درباره آنها طلب آمرزش کند، چنان که فرمود: (قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۳))

۱. مائده (۵) آیه ۳۵. قریب به همین مضمون، اسراء (۱۷) آیه ۵۷. ۲. یوسف (۱۲) آیه ۹۷. ۳. همان، آیه ۹۸.

----- صفحه ۱۱۴

«[یعقوب] گفت: به همین زودی در حق شما طلب مغفرت می کنم، خدایم غفور و رحیم است.» اگر واقعاً توجه به اولیای حق و درخواست دعا از آنان، یک نوع شرک محسوب می گردد، پس چرا خداوند به جامعه اسلامی دستور می دهد که افراد خطاکار حضور پیامبر برسند، و از او بخواهند که درباره آنان طلب آمرزش نمایند؟ آن جا که می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَأْذَنُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرُوا لَهُمْ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۱)) «اگر آنان وقتی که بر خویش ستم کردند پیش تو [ای پیامبر] می آمدند و خود آنها از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز درباره آنان طلب آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند.» قرآن مجید، گروه منافق را از این نظر نکوهش می کند که هر موقع به آنان گفته می شود که حضور پیامبر برسند تا پیامبر در حق آنها از خداوند طلب آمرزش کند، با بی اعتنایی کامل سرباز می زنند و تکبر میورزند، چنان که می فرماید: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُءُوسِهِمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲)) «و اگر به آنان گفته شود: بیایید تا پیامبر درباره شما طلب آمرزش کند، سرهای خویش را برمی گردانند و چهره درهم می کشند و سد راه حق می شوند و کبر میورزند.»

۱. نساء (۴) آیه ۶۴. ۲. منافقون (۶۳) آیه ۵.

----- صفحه ۱۱۵

هرگاه دعای پیامبر در درگاه الهی مؤثر نبود، پس چرا خداوند به پیامبر دستور می دهد که درباره افرادی که زکات مال خود را می پردازند دعا کند، چنان که می فرماید: (وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ (۱)) «درباره آنان دعا کن، زیرا دعای تو مایه آرامش آنهاست.» خنده آور سخنی که پایه گذار مسلک وهابی در منطقه نجد، «محمد بن عبدالوهاب» در این مورد دارد، او می گوید: درست است که خداوند به پیامبر اسلام مقام شفاعت را داده و به دعای او اثر عجیبی بخشیده است، ولی ما را نهی کرده است که از او چنین چیزی را نخواهیم. این سخن از جهاتی مردود است: اولاً، از این شخص باید پرسید: خداوند در کجا ما را از این کار نهی کرده است، در صورتی که در حال حیات پیامبر به ما دستور داده است که حضور او برسیم و از او چنین کاری را بخواهیم جمع الوصف، چگونه می گوید: خداوند ما را از درخواست دعا از او نهی کرده است؟ ثانیاً، معنا ندارد که خداوند بر پیامبر چنین مقامی

را ببخشد و ما را از درخواست دعا از او نهی کند. این سخن، مثل این است که خداوند در روز رستاخیز، پیامبر را ساقی حوض کوثر کند، ولی دیگران را از طلب آب از او منع کند! یا زمامدار کشوری به یک نفر از شخصیت های بارز کشور، آن چنان اهمیت دهد که رسماً اعلان کند که او هر چه از من بخواهد من سخن او را می پذیرم، ولی از طرف دیگر مردم را از نزدیک شدن و تماس با او و درخواست

۱. توبه (۹) آیه ۱۰۳.

----- صفحه ۱۱۶

از او باز دارد. این دو نوع کار، یک نوع تناقض و تضاد شمرده می شود. شرک در اجتماع ما به صورت دیگر قرآن مجید بیش از هر مسأله ای روی شرک تکیه می کند و از آن نکوهش می کند. شرک به آن صورت که در زمان نزول قرآن رایج بود، در پرتو تعالیم اسلام از سرزمین های ما رخت بر بسته و جامعه اسلامی از بت پرستی پیراسته ساخت. (۱) امّا گاهی در جامعه های اسلامی، شرک به صورت دیگر جلوه کرده و جای آن شرک کهن را می گیرد. در این جا هر چند از بت چوبی و فلزی یا اجرام آسمانی خبری نیست، ولی بت در این جا به صورت مقام و منصب، پول و ثروت، مد و تجمل پرستی و دیگر هواها و هوس ها در می آید، که همگی از شاخه های خودپرستی و نفس پرستی است. قرآن مجید درباره این افراد می فرماید: (أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) (۲). از مردم کسانی هستند که بت آنها هوا و هوس آنهاست، زیرا مقام، پول، جاه و شهرت را آن چنان می خواهند که آنها را به سرحد معبود می پرستند. آنان به اندازه ای به مقام و هوا و هوس علاقه دارند که تصور می کنند پول و قدرت ظاهری همه کاره است و اگر این وسایل مادی از دست آنها گرفته

۱. هر چند بیماری شرک و بت پرستی در کشورهای هند و ژاپن و قسمتی از خاور دور و آسیای جنوبی به قوت خود باقی است و چه بدبختی هایی از این راه دامنگیر آنها شده است. ۲. فرقان (۲۵) آیه ۴۳.

----- صفحه ۱۱۷

شود، دوران بیچارگی آنها آغاز می گردد. از این جهت، مقام، قدرت، ثروت و پول را بسان یک معبود می پرستند و حیات و زندگی را در گرو آنها می دانند. یک چنین افراد، تمام فضایل اخلاقی را فدای بت هایی به نام های قدرت، شهرت، جاه و مال و... می نمایند و همه اصول انسانی را فدای آنها می سازند. جنگ های بین المللی اول و دوم، علتی جز هواپرستی یک مشت توسعه طلب نداشت، که بر اثر جاه طلبی آنها میلیون ها نفوس از بین رفت. سقوط چنین افراد نفس پرست از مقام انسانی قطعی است، سقوطی که از انسانیت اثری باقی نمی ماند. شاید آیه زیر اشاره به مطلب فوق باشد: (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ). (۱) «کسی که جز خدا را می پرستد [خواه بت باشد یا نفس و مقام] مانند این است که از آسمان سقوط کند و در فضا بدن او طعمه پرندگان شکاری گردد، و یا طوفانی او را به قعر دره ای عمیق پرتاب کند.» آیا با این وضع، جا ندارد که لقمان شرک را ستم بزرگ بشمارد؟ ستمی بر خدا، ستمی بر خویش که مبدأ بسیاری از مفاسد است، چنان که فرموده: (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ). ریا در مقابل اخلاص

شرک و دوگانه پرستی، در مقابل توحید و یگانه پرستی است و درباره آن به گونه ای بحث نمودیم. اکنون وقت آن رسیده است که درباره همتای شرک که

۱. حج (۲۲) آیه ۳۱.

----- صفحه ۱۱۸ -----

همان ریا در مقابل اخلاص باشد نیز سخن بگوییم. بسیاری از افراد مسلمان، هرچند از چنگال ظاهری شرک‌ رهایی یافته و موجودی را جز خدا نمی‌پرستند، ولی در برابر آن، گاهی دچار شرک مخفی و پنهان شده و در کارهای خود، «اخلاص» و خدا را در نظر نمی‌گیرند. چه بسا یک فرد نیکوکار، دبستان و درمانگاه می‌سازد و یا از مستمندان و فقیران دستگیری می‌کند، اما محرک او در این کار جلب رضایت خدا و یا پاداش اخروی نیست، بلکه انگیزه او یک رشته امور مادی زودگذر است که او را به این کار وادار می‌سازد. قرآن مجید در آیات فراوانی، از ریای در عمل و انجام دادن کار نیک، روی انگیزه‌های مادی، نکوهش کرد و همه را در آخرت بی‌ثمر دانسته است. (۱) در این جا برتری مکتب اخلاقی و اجتماعی اسلام کاملاً روشن می‌گردد. روشن تر بگوییم: قضاوت و داوری درباره عمل یک فرد از نظر اسلام، نیاز به بررسی دو پرونده دارد: ۱. پرونده عمل؛ یعنی کار ذاتاً کار خوبی باشد. ۲. پرونده نیت و انگیزه؛ یعنی باید دید که انگیزه فرد در انجام دادن این عمل چه بوده است. فرض کنید مرد ثروتمندی به ساختن بیمارستانی پرداخت، بیمارستانی که مجهز به چند صد تختخواب و تمام دستگاه‌های مورد نیاز باشد. در موقع افتتاح، خبرنگار و عکاس می‌ریزد و از نقاط حساس آن عکسبرداری کرده و همه را با آب و تاب، همراه با ذکر فضایل مؤسس، چاپ می‌کند. تلویزیون و

۱. بقره(۲) آیه ۲۶۱-۲۶۵.

----- صفحه ۱۱۹ -----

مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی، شروع به تعریف و تمجید از او می‌نمایند؛ دیگر نمی‌پرسند نیت او از این عمل چه بود، برای چه دست به ساختن چنین بیمارستانی زده است، بلکه به ظاهر سازی اکتفا می‌نمایند. ولی اسلام می‌گوید: پرونده نیت او را بیاورید تا درست بررسی شود، سپس درباره عمل او قضاوت صحیح به عمل آید. آیا او این بیمارستان را برای جلب رضای خدا ساخته است؟ آیا عواطف بشری محرک و انگیزه او بوده و جز معنویت محرک دیگری نداشته است، و یا این که او این بیمارستان را تأسیس کرده تا در میان مردم به خوبی و نیکی معروف گردد تا در موقع انتخابات رأی بیشتری بیاورد؟ هرگاه پرونده نیت او نشان داد که او این مؤسسه را به منظور انتفاع مادی و کسب مقام و شهرت ساخته است، در این صورت، عمل او ارزش دارد، و الا این ظاهر سازی فریبنده، در درگاه خدا و از نظر مکتب اسلام، ارزش بی‌ارزش است، زیرا «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، ارزش عمل بسته به نیت است. قرآن می‌گوید: عمل ریاکاران مانند آن بذری است که بر سنگ خارا که مقداری خاک روی آن باشد افشاند شده باشد، سپس رگباری به آن برسد و خاک و بذر را بشوید و تنها سنگ به جا بماند؛ اینک متن آیه: (كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا). (۱)

۱. بقره(۲) آیه ۲۶۴.

----- صفحه ۱۲۰ صفحه ۱۲۱ -----

۱۱-احترام پدر و مادر

۱۱-احترام پدر و مادر

۱۴. (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ) (به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر [احترام بگذارد و نیکی کند] مادر با ناتوانی‌های روز افزون، دوران حمل او را طی می‌کند، و پس از دو

سال او را از شیر باز می‌گیرد. [نیز توصیه کردیم] که مرا و پدر و مادر خویش را شکرگزار باشد و بازگشت شما به سوی من است. نخستین فرمان خداوند به لقمان حکیم، پس از آموختن حکمت به وی، این بود که در برابر یک چنین نعمت بزرگ که از خدا به وی رسیده است، شاکر و سپاسگزار باشد، زیرا شکر و سپاسگزاری نشانه معرفت و مقیاس درک و فهم و شایستگی انسان است. همان طور که باید در برابر نعمت های الهی به وظیفه اخلاقی خود عمل کنیم و با قلب و زبان و یا به کار بردن نعمت های منعم در موارد مناسب، شکر او را به جا آوریم، همین طور باید خدمات کلیه افراد انسان را تقدیر نموده و به

----- صفحه ۱۲۲

نحو مناسب از آنها تشکر کنیم، خواه پدر و مادر باشند، خواه دیگران. پس از خداوند، بزرگ ترین خدمتی را که بشری درباره بشری انجام می دهد، خدمات ارزنده پدر و فداکاری های مادر است. هستی انسان در مراحل بعدی در گرو خدمات ارزنده آنان است و پدر و مادر در دوران بارداری و کودکی، زحمات توانفرسایی را متحمل می شوند و در حق کودک خود مبذول می دارند، و اگر از طرف این دو باغبان وجود، چنین خدماتی انجام نمی گرفت، نهال وجود تمام انسان ها می خشکید. به همین مناسبت، قرآن مجید پس از مسأله شکرگزاری خدا، موضوع نیکی بر پدر و مادر را مطرح می کند، تا انسان به بزرگترین وظیفه اخلاقی و وجدانی خویش مطلع و آگاه گردد. اگر خدا را از آن نظر سپاسگزاریم که آفریدگار و مربی و پرورش دهنده ماست، پدر و مادر نیز مربیان دوران کودکی و مراحل نخستین زندگی ما می باشند. روی این اساس، پیامبران و معلمان و مربیان اجتماع در هر صنف، درخور ستایش و احترامند و تمام طبقات خدمتگزار با اختلافی که از نظر حقوقی و تربیت دارند، همگی از نظر اسلام، عزیز و گرامی اند. گنج های نهفته در شرف

تعالیم عالی اسلام در تکریم و تعظیم پدران و مادران، از هر نظر بی سابقه است. عواطف و محبت های عمیق و ریشه داری که امروز در جامعه های مشرق زمین، میان فرزندان و اولیا وجود دارد، از هر جهت ستایش پذیر و از دیده جامعه شناسان حائز اهمیت و برانگیزنده اعجاب ملت مغرب

----- صفحه ۱۲۳

زمین می باشد. امروز در اروپا و آمریکا کانون های گرم خانوادگی، رو به انحلال گذارده، زندگی ها به صورت زندگی ماشینی در آمده است. هنوز فرزندان به حد کامل از بلوغ نرسیده، مطابق تقاضای محیط، حساب خود را از پدر و مادر جدا کرده و دور از محیط والدین زندگی می نمایند و این کار که به عمل غیر انسانی بیشتر شبیه است، زیرا این لفافه که نباید فرزندان سربار والدین باشند و از آغاز بلوغ خود را برای سختی های زندگی آماده سازند، انجام می گیرد، در صورتی که روح مطلب غیر این است، زیرا تربیت رشدی و فکری فرزندان و آشنا ساختن آنها به رموز زندگی، هرگز نیازی به طرد آنان از کانون گرم زندگی دسته جمعی ندارد، تا رشته عواطف از هم گسسته شود و محیط گرم خانوادگی از بین برود. امروز روی همین عوامل، دایره خویشاوندی در محیط غرب، از فرزندان تجاوز نمی کند و سایر بستگان از عموها و خاله ها و ... در ردیف بیگانگان قرار گرفته اند و این خود یک ضربت مهلک بر اجتماعی است که باید اساس آن را عواطف تشکیل دهد. اسلام و موقعیت پدران و مادران

راستی کتاب آسمانی در تحکیم اصل حیاتی «عاطفه» که نشاط و لذت زندگی بستگی به آن دارد، حداکثر کوشش را به عمل آورده است و با تعابیر گوناگون و روش های ستوده، اساس آن را محکم نموده است. ولی متأسفانه امروز در اجتماع ما، برخی از مادران هوسباز، پدران عیاش، عملاً اساس عواطف را متزلزل ساخته و با فرستادن فرزندان به

----- صفحه ۱۲۴

شیرخوارگاه، خود را از قید پرورش اولاد راحت کرده اند و در نتیجه، محیط گرم و پر نشاط خانوادگی را به یک محیط سرد دور از مهر و محبت مبدل نموده اند. دانشمندان می گویند: شیرخوارگاه اگر چه می تواند تربیت جسمانی فرزندان را به عهده بگیرد،

ولی ریشه عواطف را که از دامن‌های پرمهر و آغوش‌های گرم پدران و مادران سرچشمه می‌گیرد، می‌سوزاند و میوه چنین محیط (شیرخوارگاه) غالباً بچه‌های خشن، بی‌رحم و جانی می‌باشد، و از این رهگذر، بر دشواری‌های اجتماع مبالغی افزوده می‌شود. اهمیت مقام والدین در قرآن، از تعبیرات گوناگون و طرز بیان شیرین آن به خوبی استفاده می‌شود: ۱. برای این که فرزندان به اهمیت مقام پدران و مادران متوجه شوند، در سوره‌های مختلف، نیکی به پدر و مادر پس از پرستش خدا بیان شده است و جمله زیر و مشابه آن در قرآن زیاد است: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) (۱) «فقط خداوند حکم کرده است که او را پرستید و به والدین نیکی نمایید.» این مضمون در سوره‌های بقره (۲) آیه ۸۳؛ نساء (۴) آیه ۳۶؛ انعام (۶) آیه ۱۵۱؛ اسراء (۱۷) آیه ۲۳؛ لقمان (۳۱) آیه ۲۴ با عبارات مختلف تکرار شده است. ۲. صریحاً دستور می‌دهد که مسلمانان از هرگونه بذل و بخشش به والدین، خودداری نمایند و در تمام دوران زندگی از والدین مواظبت کامل به

۱. اسراء (۱۷) آیه ۲۳.

صفحه ۱۲۵

عمل آورند؛ اینک متن آیه‌ها را در این جا می‌نگاریم: (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ) (۱) «اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند.» (قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ) (۲) «بگو آنچه می‌توانید درباره پدران و مادران انفاق نمایید.» (إِمَّا يَلْعَنَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ) (۳) «اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به پیری رسیدند، به آنها [حتی] اف مگو.» ۳. قرآن شیوه رهبران آسمانی و آموزگاران الهی را نقل می‌کند، که آنان نسبت به پدر و مادر شدیداً احترام می‌کردند و پس از درگذشت در حق آنها استغفار می‌نمودند و با ملاحظه آیات زیر، این مطلب روشن می‌شود: (وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ) (۴) [حضرت یحیی] نسبت به والدین نیکوکار بود. «(رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ).» (۵) حضرت خلیل الرحمن از خداوند درخواست می‌نماید که خداوند، او و والدین و مؤمنان را روز حساب بیامرزد.

۱. بقره (۲) آیه ۱۸۰. ۲. همان، آیه ۲۱۵. ۳. اسراء (۱۷) آیه ۲۳. ۴. مریم (۱۹) آیه ۱۴. ۵. ابراهیم (۱۴) آیه ۴۱.

صفحه ۱۲۶

جامع‌ترین آیه‌ای که وظایف فرزندان را نسبت به پدران و مادران معین می‌نماید، آیه ۲۳ و ۲۴ سوره اسراء است که خلاصه آن را در این جا می‌آوریم: اول: نیکی به والدین؛ دوم: در دوران پیری از آنها پرستاری نماید؛ سوم: سخنی که موجب انزجار روحی آنهاست نگویید و با کمال احترام با آنها سخن بگویید؛ چهارم: در برابر آنها خاضع و فروتن باشد؛ پنجم: از خداوند برای آنها طلب رحمت و مغفرت بنماید. از رهبر عالی قدر اسلام و سایر پیشوایان ما روایات زیادی وارد شده است که وظایف فرزندان را در برابر پدران و مادران تعیین نموده است، و ما برای اختصار از نقل آنها خودداری می‌نماییم. اکنون برگردیم آیه مورد بحث را تفسیر کنیم: قرآن مجید روی اهمیتی که خدمات ارزنده پدر و مادر دارد، پدر و مادر را سفارش می‌کند و می‌فرماید: (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ) (۱) «ما به انسان در مورد پدر و مادر سفارش کردیم.» سپس علت احترام به مادر را مدلل می‌کند که در راه پرورش کودک در دوران جنینی ناتوانی‌های فراوانی را متحمل شده، چنان که می‌فرماید: (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ) (۲) «با ناتوانی‌های روزافزون او را حمل کرده و کار او را به پایان رسانیده است.»

صفحه ۱۲۷

مقصود از این جمله، همان دوران بارداری است که دوران متوسط آن حدود ۲۸۰ روز است و حداکثر توقف طبیعی آن ۱۰ روز، و بالاتر از آن یک امر غیر طبیعی محسوب می‌شود، و این ناتوانی بر اثر رشد و نمو جنین است که عارض مادر می‌شود. تازه با طی

شدن دوران حمل، کار مادر به پایان نمی رسد، بلکه باید دو سال او را شیر دهد، چنان که می فرماید: (وَفَصَالُهُ فِي عَامَيْنِ). مفسران می گویند: مقصود از این جمله، این است که پس از دو سال او را از شیر بازگیرد. مؤید این تفسیر آیه ۲۳۳ سوره بقره است که صریحاً دستور می دهد که مادران دو سال به فرزندان خود شیر دهند، چنان که فرموده: (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ) (مادران دو سال کامل به فرزندان شیر بدهند). ولی احتمال دیگر دارد که منظور این باشد که در ضمن دو سال او را شیر بازگیرد، و دیگر لازم نیست که دو سال تمام شیر دهد، زیرا در سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵، دوران حمل و شیردادن را سی ماه قرار داده است چنان که می فرماید: (وَحَمْلُهُ وَفَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) (دوران بارداری و از شیر گرفتن او سی ماه تمام است). هرگاه بگوییم: این آیه فقط راجع به فرزندان است که حداقل حمل آنها شش ماه است که بر سر شش ماه متولد می گردند، در این صورت، این نوع کودکان با طی کردن دوران ۲۴ ماه شیرخوارگی، سی ماه تکمیل می گردد. ولی اگر بگوییم که این حد، یعنی سی ماه، منحصر به فرزندان نیست

----- صفحه ۱۲۸

که در حداقل حمل به دنیا می آیند، بلکه یک قانون عمومی است، برای عموم فرزندان، خواه شش ماهه، یا نه ماهه، در این صورت هرگاه بچه در رحم کم بماند به جبران این که کمتر در رحم مانده است، بایست دو سال تمام شیر بخورد و اگر بچه سر نه ماه چشم به دنیا گشود، برای این که دوران بارداری و شیرخوارگی نبایست بیش از سی ماه باشد، باید بچه را، سر ۲۱ ماه از شیر باز گرفت، تا مدت دو دوران او بیش از سی ماه نباشد. بنابراین می توان احتمال دوم را در جمله (وَفَصَالُهُ فِي عَامَيْنِ) تقویت کرد که منظور این است که در ضمن دو سال باید فرزند را از شیر باز گرفت، خصوصاً که غلبه با بچه هایی است که در حد متوسط طبیعی که همان نه ماه است، چشم به جهان می گشایند از این جهت نمی توان آیه (وَحَمْلُهُ وَفَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) را حمل بر افراد غیر غالب نمود.

----- صفحه ۱۲۹

۱۲- اطاعت و فرمان برداری محدود

۱۲- اطاعت و فرمان برداری محدود

۱۵. (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (اگر [پدر و مادر] به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قرار ده، در حالی که به آن علم نداری [و می دانی درست نیست] از آنها پیروی مکن! مع الوصف] در دنیا با آنها به نیکی رفتار کن و از راه کسانی که به سوی من رو آورده اند، پیروی نما! سرانجام و بازگشت شما به سوی من است و شما را از آنچه انجام می دادید آگاه می کنم.) (۱) اطاعت محدود

خدمات ارزنده پدر و مادر سبب شد که ما نسبت به آنان احترام کنیم و تا جان در بدن داریم در رفع نیازمندی آنها بکوشیم و از این طریق، مراتب حق

۱. ارتباط این آیه با آیه های زیر روشن است، زیرا یکی از نصایح حکیمانه لقمان در آیه سیزدهم به فرزند خود، نهی از شرک بود و این آیه نیز در همان موضوع بحث می کند.

----- صفحه ۱۳۰

شناسی خود را ابراز نماییم، ولی از طرف دیگر، مراتب حق شناسی و احترام به آنان، نباید سبب شود که دستگاه تعقل و تفکر خود را تعطیل کنیم و در مسائل فکری و عقیدتی از آنها پیروی کنیم، بلکه در این مسائل باید با پی گیری خاصی دنبال حق برویم و حق

را با دلیل و منطق پیدا کنیم، از این جهت می فرماید: (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ﴿۲۰﴾ هرگاه پدر و مادر اصرار ورزند که برای من شریکی قرار بدهی، در حالی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن.» به عبارت دیگر، با این که در آیه چهاردهم دستور داده شده که فرزند از پدر و مادر فرمان ببرد، در این آیه، حدود فرمانبرداری او را محدود ساخته و حق حاکمیت آنان را در «شرک» بلکه مطلق گناهان سلب می نماید. نکته این مطلب روشن است، زیرا علت لزوم فرمانبرداری از سخنان پدر و مادر، این است که پدر و مادر، خواهان سعادت فرزندند، گرمی و سردی روزگار را زیاده‌تر از او چشیده‌اند و تجربیات خوبی در این راه اندوخته‌اند. از این جهت باید در مسائلی که نمی‌دانند از تجربیات آنها استفاده کنند، ولی اگر پدر و مادر بر اثر نادانی و گمراهی یا هوسرانی بخواهند فرزند را به لب پرتگاه بکشند، او را به انواع گناه آلوده سازند، مقام انسانی او را به قدری تنزل دهند که در برابر اجسام بی روح خاضع گردد، در این صورت، جهتی برای فرمانبرداری نیست. (علیه السلام) می فرماید:

----- صفحه ۱۳۱

«إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقًّا... فَحَقُّ الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ حَقُّ پدر آن است که فرزند در هر چیزی جز معصیت خداوند، از او پیروی کند.» به خصوص موضوع شرک که تمام رهبران آسمانی برای مبارزه با این بیماری مبعوث شده‌اند، خون میلیون‌ها خداشناس یکتاپرست در راه آبیاری درخت خداپرستی ریخته شده، هرگز شایسته نیست که برای جهل و بیماری روحی پدر و مادر در این مورد، کورکورانه از منطق آنان پیروی شود. پناهگاه در مسائل اصولی، منطق و خرد است اصولاً پناهگاه بشر در مسائل اصولی و اساسی، عقل و خرد است. پیروی از هر مقامی ولو هر اندازه بزرگ باشد، اگر توأم با منطق و استدلال نگردد، از نظر اسلام بی ارزش است و در اسلام، مسأله‌ای بالاتر از توحید و مبارزه با شرک نیست و برای توبیخ کسانی که بی فکر در این مسائل به دنبال این و آن هستند، این آیه نازل شده است: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿۱۰﴾) «بر چیزی که آگاهی ندارید دل مبنیدید، به راستی گوش و چشم و قلب، روز قیامت مسؤولند.» دانشمند بزرگ شیعه، مرحوم علامه حلی صریحاً از عموم علمای اسلام

۱. اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

----- صفحه ۱۳۲

نقل می نماید که تقلید و پیروی از قول دیگران در مسائل اصولی که راه درک و فهم آن برای همه باز است، حرام است و هر فردی باید این رشته از مسائل را از طریق دلیل و گواه خرد به دست آورد، اینک عین عبارت ایشان را در این جا نقل می کنیم: «أَجْمَعَ الْعُلَمَاءُ عَلَىٰ وَجُوبِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ، وَصِفَاتِهِ الثَّبُوتِيَّةِ، وَمَا يَصْحَحُ عَلَيْهِ وَمَا يَمْتَنِعُ عَنْهُ، وَالثَّبُوتُ وَالْإِمَامَةُ وَالْمَعَادُ بِالذَّلِيلِ لَا بِالتَّقْلِيدِ ﴿۲۰﴾» دانشمندان اسلام به اتفاق آرا می گویند که هر فرد مسلمانی باید عقیده خود را نسبت به مسائل خداشناسی و صفات او و موضوع نبوت و امامت و معاد، روی دلیل و برهان استوار سازد. هرگز جایز نیست در این مسائل تقلید نماید. لزوم تحقیق در مسائل اصولی اسلام، قدرت روحی و فکری و وسعت شعاع دید اسلام را می رساند که می خواهد جامعه انسانی در این مسائل خود فکر کند و پیرو منطق و استدلال باشد، در نتیجه سطح افکار بالا-برود و یک مشت سودجو به عنوان متخصص در مسائل عقاید، افکار و روح مردم را قبضه نمایند. اسلام با کمال شهادت به مردم در این مسائل، حق دخالت و فکر داده است. دستگاه روحانی مسیح به پیروان خود اجازه نمی دهد که در مسائل اساسی آیین مسیح، مانند «تثلیث» و پسر خدا بودن حضرت مسیح و امثال آن، ابراز نظر کنند و مریدان را تحت عنوان «اسرار مگو» و «رمز مسیحیت» از تفکر آزاد باز می دارد. راستی این منطق، کجا و منطق قرآن کجا، زیرا این کتاب آسمانی

----- صفحه ۱۳۳ -----

کسانی را که بی جهت از روش گمراه کننده پدران پیروی می نمایند، چنین مذمت می فرماید: (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ* وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ* قَالَ أُولَٰئِكَ خِطَابٌ لِّبَاطِلٍ مُّجْتَمِعِينَ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ). (۱) « مشرکان، آیین خرافی خود را روی تقلید از پدران توجیه می کنند و می گویند: ما پدران خود را بر آیین بت پرستی یافتیم و از پی آنها خواهیم رفت. تو ای رسول خدا، از جوابی که به تو می گویند دلگیر مباش! ما به نقاط مختلفی پیامبرانی اعزام کرده ایم و به آنها همان جوابی را داده اند که به تو نیز داده اند و چنین گفتند: ما پدران خود را بر آیین بت پرستی یافتیم و از آیین آنها پیروی خواهیم نمود». در جواب آنها بگو: اگر دینی بهتر از آنچه از پدران شما به شما رسیده بیاورم، باز از آیین پدران پیروی می نمائید؟ آنان از روی لجابت می گویند، ما آیین شما را انکار می کنیم. واجب بودن احترام پدر و مادر کافر

تا این جا روشن شد که هرگاه پدر و مادر از نظر عقیده منحرف بودند، هرگز نباید از عقاید آنان پیروی کرد، ولی این، سبب نمی شود که نسبت به آنها

۱. زخرف (۴۳) آیه ۲۲-۲۴.

----- صفحه ۱۳۴ -----

بی مهر باشیم. هر فرد مسلمانی باید حتی به پدر و مادر مشرک و غیر مسلمان احترام کند و این خود یکی از دستورات جاویدان اسلام است که در این آیه عنوان شده است، چنان که می فرماید: (وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) زیرا این طرز برخورد با پدر و مادر غیر مسلمان، علاوه بر این که روح حق شناسی و احترام به صاحبان حقوق را زنده می کند، چه بسا باعث هدایت و راهنمایی پدران و مادران گمراه می گردد و بدینی آنها را نسبت به دین اسلام از بین می برد. زکریا فرزند ابراهیم نقل می کند: من یک جوان مسیحی بودم و در محضر امام صادق (علیه السلام) به دین اسلام مشرف شدم. از حضرتش درباره پدر و مادر غیر مسلمانم سؤال کردم که آنها از نعمت اسلام بی نصیب و بی بهره هستند. فرمود: تا آن جا که می توانی به آنها احترام کن. وی می گوید: من پس از مراجعت، سفارش آن حضرت را درباره مادرم مراعات می کردم. کردار من به اندازه ای در نظر او اعجاب انگیز بود که سرانجام از علت این تکریم روز افزون سؤال نمود و گفت: در گذشته تا این حد نسبت به من مهر نمیورزیدی، اکنون چه شده است که مراتب علاقه تو به من زیادتر شده است. به او گفتم: آیین تازه ای که به آن گرویده ام، به من چنین دستور داده است. او اشتیاق فراوانی به شناسایی آیین اسلام پیدا کرد. من تا آن جا که اطلاعاتم اجازه می داد، درباره اسلام با او سخن گفتم، طولی نکشید که به آیین اسلام تشریف یافت. (۱) جهاد یکی از وظایف بزرگ اسلام است. جوانی به طور داوطلب، آماده

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۸.

----- صفحه ۱۳۵ -----

رفتن به جهاد بود، ولی پدر و مادر او از رفتن وی خیلی متأثر شدند. جوان حضور پیامبر اسلام رسید و او را آگاه کرد. رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنْسُهُمَا بِكَ يَوْمًا وَلَيْلَةً خَيْرٌ مِنْ جِهَادِ سَنَةٍ» به خدایی که روح من در دست اوست، یک شبانه روز در حضور پدر و مادر باشی و با تو مانوس شوند، بهتر از آن است که یک سال در راه خدا شمشیر بزنی. (۱) پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در آخرین لحظه های عمر، گروهی را سفارش فرمود، از آن جمله، کارگران و پدران و مادران. پیروی از طریقه مردان نیک

بیشتر پی می برد. روزگاری دانش بشر درباره جهان، محدود به یک مرکز (زمین) و نه فلک بود و معتقد بود که پس از نه فلک، هیچ چیز وجود ندارد. تحقیقات

----- صفحه ۱۴۰

دانشمندانی، مانند «کپرنیک» و «گالیله» این فرضیه را درهم پیچید و با چشم های مسلح، جهانی را دیدند که طول و عرض و به اصطلاح صحیح تر، وسعت و پهنای آن را نمی توان با متر و فرسخ تعیین و تحدید نمود از این رو ناچار شدند با مقیاس دیگری این فواصل را تعیین کنند، آن مقیاس نوین برای تعیین فواصل ستارگان «سیر نور» است. نور در هر ثانیه، سیصد هزار کیلومتر که با پنجاه هزار فرسنگ معادل است، راه می پیماید و اگر مقدار مزبور را ضرب در شصت ثانیه که یک دقیقه تمام است بکنیم، سرعت سیر نور در هر دقیقه به سه میلیون فرسنگ می رسد بنابراین نور می تواند در یک ثانیه، هفت مرتبه دور زمین که چهل هزار کیلومتر است دور بزند. اکنون که مسلم است نور خورشید تقریباً در ظرف هشت دقیقه به زمین می رسد، باید گفت: نور در این مدت کوتاه، ۲۴ میلیون فرسنگ، راه می پیماید و فاصله این سیاره (زمین) با مرکز خود (خورشید) تقریباً ۲۴ میلیون فرسنگ است. عقل و هوش در برابر این وسعت و عظمت، مبهوت و حیران است، در صورتی که این محاسبه مربوط به یک ستاره از یک منظومه شمسی است، در حالی که منظومه شمسی ما در برابر صدها هزار منظومه و سحابی بسیار ناچیز و بی ارزش است. آنچه مسلم است، این است که در این سال های اخیر، قدم های بزرگی در راه درک عظمت و وسعت عوالم نجومی برداشته شده، به طوری که از میزان تصور انسان خارج است. «فلاماریون» فاصله دورترین سحابی ها (عوالم نجومی خارج از کهکشان ما) را پنج میلیون سال نوری فرض کرده است، ولی

----- صفحه ۱۴۱

امروز از هزار میلیون سال نوری هم بیشتر شمرده می شود و عدد آنها تا جایی که معلوم شده به میلیون ها می رسد. هیچ بعید نیست معلومات کنونی بشر در برابر معلومات آیندگان، بسان اطلاعات پیروان «بطلمیوس» نسبت به اطلاعات کنونی بشر باشد و بشر آینده به این اندازه گیری ها لبخند بزند و با دیده حقارت بنگرد. قرآن این حقایق را در یک آیه کوتاه بیان فرموده است: (لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (۱) «آفرینش زمین و آسمان ها بر خلاف تصور بیشتر مردم، بالاتر و بزرگ تر از آفرینش بشر است». لقمان به فرزند خود چه می گوید؟

مکتب اخلاقی و تربیتی لقمان دارای فصول و برنامه های گوناگونی است که یکی پس از دیگری در ضمن چند آیه خواهد آمد: نخستین برنامه تربیتی وی خداشناسی و مبارزه با تمام اقسام شرک بود دومین برنامه او با معرفی و شناساندن خدا و احاطه وی بر سراسر جهان هستی آغاز می گردد و می گوید که او بر تمام موجودات جهان، محیط است و هیچ چیز، هر قدر جزئی و کوچک باشد، از نظر او مخفی و پنهان نیست. لقمان با یادآوری و یا تعلیم این قسمت از صفات خدا هدف تربیتی دارد و آن، این است اکنون که ما در برابر یک چنین خدای آگاه از تمام امور قرار

۱. مؤمن (۴۰) آیه ۵۷.

----- صفحه ۱۴۲

گرفته ایم، باید بدانیم خدا به حساب تمام کارهای ما اعم از کوچک و بزرگ خواهد رسید. اکنون ما در هر دو مرحله (آگاهی خدا بر تمام امور و رسیدگی خدا به تمام کارهای بشر) به طور اجمال سخن می گوئیم. قرآن خداوند را چگونه معرفی می نماید؟ قرآن احاطه علمی خدا را به تمام موجودات با جمله های گوناگونی بیان نموده و مقام مقدس الهی را از جهل به هر امری ولو کوچک باشد، منزّه و مبرا دانسته است اینک آیاتی چند در این باره: ۱. (لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا

أَصِيغْرٌ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ (۱) «هموزن ذره ای در زمین ها و آسمان ها و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر بر خداوند پوشیده نیست». ۲. (وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ (۲) «کلیدهای اسرار غیب، نزد خداست که جز او کسی از آنها اطلاعی ندارد و آنچه در خشکی و دریاهاست می داند. هیچ برگ درختی نمی ریزد، مگر این که از آن آگاه است و نه هیچ دانه ای در دل زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتاب مبین (لوح محفوظ) منعکس است.»

۱ . سبأ (۳۴) آیه ۳ . ۲ . انعام (۶) آیه ۵۹.

----- صفحه ۱۴۳ -----

آیه های متعددی در قرآن ، تسلط علمی خدا را بر امور جهان و بر آنچه در دایره هستی رخ می دهد ثابت می نماید، مانند: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۱) « در حقیقت، هیچ چیز [نه] در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند.» اکنون شایسته است که مقایسه کوتاهی میان قرآن و تورات کنونی که هرگز ربطی به تورات واقعی ندارد به عمل آید. مقایسه کوتاهی میان قرآن و تورات

ملاحظه فرمودید که قرآن، چگونه از آگاهی و احاطه عملی خدا گزارش داده و همه را در برابر او حاضر خوانده، ولی تورات در داستان آدم و حوا علم و آگاهی خدا را آن چنان محدود و کوچک می شمرد که قلم از نقل آن شرم دارد: «وقتی آدم و حوا از میوه آن درخت خوردند، دیدگان آنها باز گردید و دیدند که هر دو برهنه اند. فوراً برای خود لنگی درست کردند. خداوند آدم و حوا را در حالی که در بهشت راه می رفتند دید. آدم و حوا فوراً پنهان شدند. خدا آدم را صدا زد کجایی؟ آدم پاسخ داد من تا صدای تو را شنیدم فوراً پنهان شدم، زیرا عریان و برهنه ام. خدا گفت: چه کسی تو را آگاه ساخت که برهنه هستی، مگر از میوه آن درخت خورده ای؟» (۲) آیا صحیح است بگوییم که خدا از مخفی گاه آدم که در دو قدمی او قرار داشت آگاه نبود. به طور مسلم، تورات کنونی غیر از تورات واقعی است که

۱ . آل عمران (۳) آیه ۵ . ۲ . تورات، کتاب پیدایش، فصل دوم.

----- صفحه ۱۴۴ -----

قرآن درباره آن می گوید: (وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِزِبْطِهِمْ يَرْهَبُونَ (۱) «تورات کتابی است که سراسر آن، هدایت و رحمت برای کسانی است که از خدای خود بترسند.» هر کاری عکس العملی دارد

لقمان در نخستین پند خود، فرزند عزیزش را متوجه عبادت و ستایش خدا نمود و او را از انواع شرک بازداشت و در دومین پند خود، مکتب جزای اعمال را به روی او باز کرد و یکی از صفات خدای بزرگ را متذکر می گردد و می گوید: «هر بشری هر عملی را ولو به اندازه یک دانه خردل باشد، انجام دهد و آن را در دل سنگ ها و یا فضای لایتناهای آسمان ها پنهان سازد، خدا آن را خواهد آورد.» مقصود از جمله (يَأْتِ بِهَا اللَّهُ) (خدا آن عمل را می آورد) چیست؟ این جمله احتمالاتی دارد که همه را یادآور می شویم: ۱. هر عمل به صورت خاصی در روز رستاخیز در برابر انسان مجسم می گردد: نماز و روزه به یک صورت، اعمال ناشایست به صورت های دیگر، چنان که صریح آیه ۳۵ سوره براءت بر این مطلب گواهی می دهد، آن جا که صریحاً می گوید: طلا و نقره های اندوخته شده که حقوق واجب آن پرداخته نشده و با احتیاج مسلمانان حبس گردیده است، روز رستاخیز به آتش مبدل شده و پیشانی و پهلوی صاحبان آنها را به آنها داغ می کنند، آن جا که می فرماید:

۱. اعراف (۷) آیه ۱۵۴.

----- صفحه ۱۴۵

(يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كُنْتُمْ لَا تُنْفِسُونَ لَكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱) «به یاد آرند روزی را که طلا- و نقره های گنج شده در آتش جهنم سرخ می گردد و پیشانی و پهلو و پشت های آنها را به آن داغ می کنند (آتش ها) همان است که آنها را گنجینه و ذخیره کرده بودید در این صورت، رنج آن گنج را بچشید». شاید مراد لقمان این است که هر عمل خوب و بدی روز قیامت به فرمان خدا به صورت مخصوص آن، حاضر می گردد و مجسم می شود. ۲. ممکن است مقصود این باشد که روز رستاخیز، اعمال انسان با همان کم و کیف و خصوصیتی که در دنیا داشته است، بدون کوچک ترین تفاوت در برابر دیدگان انسان، هنگام محاسبه حاضر می گردد، اما طرز حاضر کردن این اعمال، بر ما پوشیده است. این حقیقت یعنی احضار اعمال از آیه های زیر نیز استفاده می شود: الف) (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا). (۲) ب) (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا). (۳) اعمال خود را حاضر می بینند و پروردگار تو به احدی ظلم نمی کند. پ) (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۴) «هر کس به سنگینی ذره ای عمل خیر انجام دهد، آن را می بیند.»

۱. توبه (۹) آیه ۳۵. ۲. آل عمران (۳) آیه ۳۰. ۳. کهف (۱۸) آیه ۴۹. ۴. زلزله (۹۹) آیه ۷.

----- صفحه ۱۴۶

۳. احتمال دیگر، این که بشر دیر یا زود به سزای کردار خود می رسد و هر کرداری اثر مخصوص و عکس العملی دارد که از آن جدا نمی گردد (چه بسا این عکس العمل ها در این جهان، دامنگیر او گردد. این گنبد نیلگون، این طاق برافراشته آسمان، بسان طاق های ساخته بشر است که هرگونه صدای زیر آن، انعکاس مخصوصی دارد و در این جهان مادی آثار اعمال ما به خود ما بازگشت می کند. هرگز ذیل ندارد که ما فقط در انتظار روز رستاخیز بنشینیم که در آن جا مجازات شویم، بلکه پیش از آن روز، هر فردی میوه نهال اعمال خود را در این سرای خواهد چید. خداوند، نهال اعمال نیک هر زن و مردی را در این جهان، پرورش می دهد و او را از اعمال خود بهره مند می سازد، چنان که می فرماید: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱) «هر فرد با ایمانی عمل صالحی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، او را زندگی پاکیزه می بخشیم و پاداش آنها را بهتر از اعمالی که انجام داده اند عطا خواهیم کرد.» درست است که مرکز اصلی مکافات و کیفر اعمال و پاداش کردارهای نیک، روز رستاخیز است و از این جهت، نام این روز، «یوم الدین» (روز جزا) است، ولی پاره ای از اعمال در همین جهان، عکس العمل شدیدی دارد که پیش از آن که گام در آن جهان بنهیم، با واکنش برخی از اعمال خوب و بد خویش، رو به رو می گردیم و به قول مولوی:

۱. نحل (۱۶) آیه ۹۷.

----- صفحه ۱۴۷

این جهان، گواه است و فعل ما ندا *** سوی ما آید نداها را صدا گرچه دیوار افکند سایه دراز *** باز گردد سوی او، آن سایه باز از این جهت بعید نیست که بگوییم: مقصود از جمله (يَأْتِ بِهَا اللَّهُ) یک معنای اعم و وسیعی است که چه بسا همین جهان را نیز شامل می باشد و گروهی از ستمکاران و یا مردان نیک، نتیجه اعمال خود را در همین جهان باز می یابند. در تاریخ بشر به قدری گواه های زنده بر این مطلب وجود دارد که ما از بیان آن همه مشاهده، دو سرگذشت را نقل می کنیم: ۱) یکی از صفات برجسته پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) این بود که خدمات افراد و حقوق اشخاص را هر قدر هم کوچک و ناچیز بود، نادیده نمی

گرفت و اگر کسی درباره وی نیکی می کرد، آن را با چند برابر جبران می نمود. پیامبر اسلام دوران کودکی خود را در میان قبیله «بنی سعد» که تیره ای از قبیله «هوازن» بودند گذرانیده و زنی به نام «حلیمه سعدیه» او را شیر داده و پنج سال در دل قبیله خود به پرورش او پرداخته بود. قبیله بنی سعد که در نبرد با اسلام شرکت کرده گروهی از زنان و کودکان و مقداری از اموال آنان در نبرد حنین به دست مسلمانان افتاده بود، سخت از کرده خود پشیمان بودند، ولی به خاطر داشتند که محمد در میان آنان پرورش یافته و با شیر زنان این قبیله، بزرگ شده است و پیامبر اسلام، کانونی از

----- صفحه ۱۴۸

عواطف و جوانمردی و حق شناسی است و اگر او را متوجه موضوع سازند، بدون ترید اسیران آنها را آزاد نموده و به کسان خود باز می گردانند. چهارده تن از سران قبیله که همگی اسلام آورده بودند (در رأس آن هیأت، زهیر بن صرد و «ابو برقان» عموی رضاعی پیامبر قرار داشت) شرفیاب محضر پیامبر شده و چنین گفتند: در میان اسیران، عمه ها و خاله ها و خواهران رضاعی و خدمتگزاران دوران طفولیت شما وجود دارند و لازمه کرم و عطوفت، این است که به پاس حقوقی که برخی از زنان این قبیله در گردن شما دارند، کلیه اسیران ما را از زن و مرد و کودک آزاد فرمایید و اگر ما از نعمان بن منذر و یا حارث بن ابی شمر، سرداران عراق و شام، چنین تقاضایی می نمودیم، امید پذیرفتن آن را داشتیم تا چه رسد به شما که کانونی از لطف و مهر می باشید. پیامبر در پاسخ آنان گفت: زنان و فرزندان خود را بیشتر دوست دارید یا ثروت خود را؟ همگی در پاسخ پیامبر گفتند: ما زنان و کودکان خود را با هیچ چیز عوض نمی کنیم. پیامبر فرمود: من حاضرم سهم خود و فرزندان عبدالمطلب را به خود شما ببخشم، ولی سهم مهاجر و انصار و مسلمانان دیگر مربوط به خود آنهاست و باید شخصاً از حق خود در گذرند. پس از آن که من نماز ظهر را گزاردم، شما در میان صفوف برخیزید و رو به مسلمانان کنید و چنین بگویید: ما پیامبر را پیش مسلمانان شفیع می سازیم و مسلمانان را پیش پیامبر واسطه قرار می دهیم که فرزندان و زنان ما را به خود ما بازگردانند، در این لحظه من برمی خیزم و آنچه مربوط به من و فرزندان عبدالمطلب است به خود شما می بخشم و از دیگران نیز تقاضا می کنم که قسمت خود را ببخشند.

----- صفحه ۱۴۹

نمایندگان «هوازن» پس از نماز ظهر، سخنانی را که پیامبر به آنها تعلیم کرده بود گفتند و پیامبر سهم خود و کسان خویش را به آنها بخشید. مهاجر و انصار هم از پیامبر پیروی کرده، قسمت مربوط به خود را به آنها بخشیدند. در این میان، چند نفر انگشت شماری، مانند اقرع بن حابس و عبیه بن حصین از واگذار کردن قسمت خود ابا و ورزیدند. پیامبر به آنها فرمود: اگر شماها اسیران خود را بدهید، من در برابر هر اسیر، شش تن از اسیرانی که در نخستین جنگ به دست من می افتد، به شما می دهم. اقدام عملی پیامبر و سخنان دلنشین آن حضرت، سبب شد که تمام اسیران هوازن، جز یک پیرزن که «عیینه» از دادن آن امتناع ورزید آزاد گردیدند و یک عمل صالح و نیک که نهال آن، شصت سال پیش در سرزمین قبیله بنی سعد به دست «حلیمه سعدیه» غرس شده بود، پس از یک مدت طولانی بارور شد و ثمر داد و کلیه اسیران متعلق به هوازن در سایه این درخت از بند بردگی آزاد شدند و پیامبر خواهر رضاعی خود «شیما» را به حضور طلبید و عباى خود را پهن کرد و او را روی آن نشاند و از وی و زندگانی خاندان او تفقد نمود (۱) و پیامبر با آزاد ساختن اسیران هوازن علاقه آنها را به اسلام دو چندان کرد (همگی از صمیم دل اسلام آوردند) و بدین وسیله «طائف» آخرین متحد خود را از دست داد. (۲) منصور، خلیفه عباسی از ابی لیلی که قاضی القضاة بغداد بود، پرسید که در پیش شما افراد که عمری در محاکم و داوری ها و فصل خصومت ها به سر برده اند، داستان های آموزنده ای پیدا می شود، من درخواست می کنم که

----- صفحه ۱۵۰

برای من نقل کنی. و گفت: روزی نشسته بودم، پیرزنی کوژپشت نزد من آمد و مرا سوگند داد که حق او را بگیرم. پرسیدم: طرف تو کیست؟ گفت: دختر برادرم. او را احضار کردم، دیدم زنی است بسیار زیبا که تاکنون زنی به آن زیبایی ندیده بودم. آن دختر داستان خود و عمه اش را چنین نقل کرد: من کودکی بودم یتیم و در دامان همین عمه بزرگ شدم و عمه ام مرا خوب تربیت کرد، سپس با رضایت خویش و رضایت عمه ام با جوانی زرگر ازدواج کردم. من و شوهرم بسیار خوش بودیم. عمه ام بر این زندگی خوش ما رشک برد و دختر خود را آراست تا شوهرم با او ازدواج کند. شوهرم خواست با او ازدواج کند. عمه ام حاضر شد که دختر خود را به تزویج او درآورد، مشروط بر این که اختیار طلاق من در دست عمه ام باشد. سپس با او ازدواج کرد. عمه ام مرا طلاق داد، زیرا وکیل شوهرم بود. پس از مدت ها شوهر عمه ام از سفر آمد، مرا تسلیت گفت. بعد من خودم را آراستم و از گذشته نیز از زیبایی من آگاه بود، خواست با من ازدواج کند گفتم: حاضرم مشروط بر این که اختیار طلاق عمه ام در دست من باشد. او راضی شد و من با او ازدواج کردم و عمه ام را طلاق دادم، ولی پس از اندکی شوهر دوم من درگذشت. وقتی عده من به سر آمد، شوهر سابقم سراغ من آمد و گفت: تو عزیزترین مردم پیش من هستی، بیا بار دیگر، زندگی مشترک خود را آغاز کنیم. من حاضر شدم، مشروط بر این که اختیار طلاق دختر عمه ام در دست من باشد. او پذیرفت. از این جهت، من دختر عمه ام را طلاق دادم و با او ازدواج کردم. آیا من جز این که تلافی ستم عمه ام را کرده ام، کار دیگری انجام داده ام؟ قاضی گفت: تو انتقام خود را از عمه ات گرفته ای. صفحه ۱۵۱

۱۴- لقمان و یاد خدا

۱۴- لقمان و یاد خدا

۱۷. (یا بُنَّیْ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَیْ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) نماز را به پا دار! مردم را به کارهای نیک دعوت بنما! آنان را از کارهای بد باز دار! در برابر مصائب، شکبیا و بردبار باش! اینها از کارهای بزرگ و شایسته است. «لقمان حکیم، مکتب تربیتی و اخلاقی خود را به طرز مبتکرانه ای پایه گذاری نموده است. سخنان و مواعظ خود را بسان مسائل ریاضی تنظیم کرده که یکی پایه دیگری است. نخست گفتار خود را با توحید خداوند جهان، آغاز نمود و فرزند گرامی خود را به وحدانیت و یگانگی پروردگار که اساس همه معارف اخلاقی و روش های تربیتی است، آشنا ساخت و فرمود: (لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ...). سپس در بخش دوم، درباره صفات خداوند بحث نمود و از میان صفات کمال، صفت احاطه علمی خدا را و این که آفریدگار هستی بر تمام

----- صفحه ۱۵۲

ذرات جهان احاطه دارد و از حساب آنها آگاه است، پیش کشید و فرمود: (إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ دُجْدَانٍ فَهِيَ أَخْلَقُ بِهَا عِلْمَ الْعَالَمِينَ). ناگفته پیداست، تنها اعتقاد به خدای یگانه و عقیده به این که او بر همه چیز آگاه است، در تهذیب روح و روان کافی نیست، بلکه باید به دنبال این عقاید، یک رشته وظایف عملی و بدنی باشد که با انجام دادن آنها روش صحیح تربیت پایان پذیرد. از این نظر، لقمان وظایف مربوط به عمل را یادآور شده و در این آیه، سه دستور عملی می دهد: ۱. نماز را به پا داریم ۲. با فساد مبارزه کنیم (امر به معروف و نهی از منکر) ۳. در برابر شداید، استقامت ورزیم (صبر). نماز، یگانه رابطه قلبی و عملی انسان است با خداوند بزرگ. از این نظر، لقمان این وظیفه را پیش از دو وظیفه دیگر یادآور شده است و هم اکنون ما در خصوص نماز سخن می گوئیم و شرح و تفسیر آن دو وظیفه را به بخش بعد موکول می نمایم. نماز کهن ترین نیایش خداست

ابراهیم خلیل الرحمن، که قهرمان توحید و یکتا بت شکن جهان است، کعبه را به فرمان خدا ساخت. در پایان عمل رو به درگاه

خداوند کرد و چنین گفت: بارالها، من فرزندانم را از آن سرزمین سرسبز به این نقطه خشک و بد آب و هوا آورده ام تا در این محیط آزاد، دور از حکومت های بت پرست، تو را پرستش کنند و در کنار خانه تو نماز بگذارند. قهرمان توحید (ابراهیم) مطلب

----- صفحه ۱۵۳

خود را با این جمله بیان کرده است: (رَبَّنَا لَتُقِيمُوا الصَّلَاةَ). (۱) این آیه نشان می دهد که نماز در دوران ابراهیم، جزء وظایف بوده و هدف از ساختن کعبه همین بوده است. قرآن درباره حضرت عیسی می فرماید: عیسی در گهواره، لب به سخن گشود و یادآور شد که چند چیز از طرف پروردگار جهان به من سفارش شده است، از آن جمله، یکی نماز است، چنان که می فرماید: (وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ). (۲) قرآن حضرت اسماعیل را چنین معرفی کرده است: (وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ) (۳) «اسماعیل به فرزندان خود نماز و زکات را توصیه می نمود». البته نمی توان ادعا کرد، نمازی که اکنون میان مسلمانان دایر است، از هر نظر مانند همان نمازی است که در دوره ابراهیم و یا حضرت اسماعیل و حضرت عیسی رایج بوده است، به طور مسلم از نظر کم و کیف با هم فرق دارند، ولی این آیه ها می رسانند که نماز کهن ترین نیایش است که پیامبران، بشر را متوجه آن ساخته اند، اگر چه به مرور زمان و تکمیل شرایع، اجرا و شرایط آن کامل تر شده است. اسرار نماز

اسرار و رموز نماز، یکی و دو تا نیست که بتوان در این صفحات منعکس نمود، بلکه معجونی است که اسرار اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و

 ۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷. ۲. مریم (۱۹) آیه ۳۱. ۳. همان، آیه ۵۵.

----- صفحه ۱۵۴

بهداشتی آن فزون تر از آن است که در این جا بیاوریم، از این نظر، دانشمندان اسلام، نوشته های زیادی درباره آداب و وظایف نماز گزار، نوشته و گروهی گامی فراتر نهاده و درباره اسرار و رموز آن، کتاب هایی تألیف نموده اند. گاهی این دو سنخ بحث به هم اشتباه می شود. بحث پیرامون آداب و وظایف نماز گزار با بحث درباره اسرار و رموز نماز بسیار فرق دارد، چه بسا کتاب هایی به نام اسرار صلوات و رموز نماز معروف شده، ولی در حقیقت، توضیح آداب نماز است، نه اسرار آن. یکی از اساتید بزرگ ما می گفت: کتاب های اسرار صلوات مرحوم شهید ثانی و اسرار نماز مرحوم ملکی در حقیقت، بحث در آداب نمازند، نه در اسرار آن، سپس می فرمود: نغزترین کتابی که درباره اسرار نماز نوشته شده، نگارش گرانبهای مرحوم قاضی سعید قمی است. ما اکنون به برخی از جنبه های معنوی و روحی و اجتماعی نماز اشاره می نمایم و گرد مسائل و مطالب پیچیده و مشکل نمی گردیم، امیدواریم که صاحب دلان ما را در این قسمت معذور دارند. قرآن یکی از اسرار نماز را یاد خدا می داند، که آن جا که می فرماید: (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) (۱) «نماز را برای یاد من به پا دار!» جای گفتگو نیست، یاد خدا بسیاری از فضایل را در انسان زنده می کند. ریشه واقعی خیلی از روش های اخلاقی و تربیتی، یاد خداست، بلکه می توان گفت: ضامن اجرای واقعی برای بسط عدالت و گسترش حق و حقیقت و اجتناب از هرگونه تجاوز به حقوق فرد و اجتماع، همان ایمان به

 ۱. طه (۲۰) آیه ۱۴.

----- صفحه ۱۵۵

خدا و یاد خداست. یاد خدا بسان زنجیری است که انسان را از بسیاری از کارهای ناشایست که موجب خشم و ناخشنودی اوست، باز می دارد. جوانی که به انواع وسایل هوسرانی مجهز است، پایه های حکومت غرایز طغیانگر در کانون وجود او مستحکم و پای برجاست و برای تمایلات جنسی و هوس های نفسانی خود مرزی نمی شناسد، یگانه وسیله برای کنترل کردن او همان یاد خدا و

تذکر آفریدگار جهان است. یاد خدا، یاد مقام اولیا، یاد درجات مردان خدا، یاد عذاب الهی و کیفر خطا کاران، یاد حساب های دقیق و بی اشتباه روز رستاخیز، به خود کامگی و هوسرانی اعتدال می بخشد. شما می توانید مثال دیگری را فرض کنید: ثروت اندوزی را فرض نمایید که برای غریزه مال اندوزی خود، حد و مرزی نمی شناسد و ستمگری را در نظر بگیرید که غریزه مقام خواهی و توسعه طلبی او روز افزون است و چیزی را در برابر اراده خود رادع و مانع نمی داند. به طور مسلم، یاد رحمت خدا و کیفر خدا در تعدیل این افراد بی اثر نیست. آیین اسلام، پیوسته خواهان سعادت بشر و جامعه انسانی است، از این نظر هر فردی را موظف ساخته است که در هر ۲۴ ساعت، پنج بار با تشریفات خاصی نماز بگذارد، یعنی در طول این ساعات، پنج بار به یاد خدا باشد؛ اوقاتی را که برای این عمل معنوی انتخاب نموده از هر نظر حساس است: انسان از لحظه ای که سر از خواب برمی دارد، سرگرم کارهای دنیایی است، به طوری که روح و روان، فقط به ماده و ماده پرستی، ثروت و ثروت

----- صفحه ۱۵۶

اندوزی، مقام و مقام خواهی، توجه دارد. هنگام ظهر که ندای مؤذن در چنین محیطی، طنین می افکند، چنان دل ها را تکان داده و به قلوب، نورانیت می بخشد که تا مدتی اثر معنوی آن در روح و روان باقی می ماند. اقامه نماز در این لحظه که وسایل غفلت و بی خبری از هر نظر فراهم است، روح و روان را جلا می دهد، عواطف انسانی و سجایای اخلاقی در سایه توجه به خدا زنده می گردند و نفس اماره را از تجاوز و تعدی باز می دارد. اسرار اجتماعی نماز البته نماز علاوه بر آنچه گفته شد، یک سلسله اسرار اجتماعی دیگری دارد که هر کدام درخور بحث گسترده ای است: ۱. نماز در اوقات معین، نموداری از وحدت و یگانگی ملت بزرگ اسلامی است. همه مسلمانان در وقت های مخصوصی رو به قبله ایستاده و باتشریفات خاصی، خداوند جهان را می پرستند. این خود نمونه بزرگی از اتحاد و یگانگی این ملت است که با ریسمان عبادت، همه را به هم پیوسته و متحد کرده است. ۲. نماز در اوقات معین، عامل برانداختن فاصله های طبقاتی است که در اجتماع مادیگری پدید می آید و بر عموم طبقات با فاصله هایی حکومت می کند؛ در لحظات مخصوصی باید این وظیفه خطیر را انجام دهند و کوچک ترین فرقی در این باره میان عالی و دانی، غنی و فقیر آنها نیست. هرگاه این نمازها به صورت جماعت برگزار گردند، اسرار و رموز یاد شده

----- صفحه ۱۵۷

به صورت روشن تری جلوه می کنند و سیمای وحدت و اتحاد و چهره مساوات و برابری، از صف های فشرده نماز گزاران، توجه هر فرد خودی و بیگانه را به خود جلب می کند. ۳. شخص نماز گزار ناچار است برای صحت و قبولی نماز خود از بسیاری از گناهان اجتناب ورزد، ناچار است مکان نماز و لباسی را که در آن نماز می گزارد، از طریق حلال تهیه کند، مجبور است پول آب غسل و وضو را از مال حلال بپردازد؛ این گونه تقلید، باعث می شود که انسان در کار و کسب خود، تجدید نظر نماید و آنها را بر طبق موازین شرع انجام دهد. ممکن است گاهی تصور شود که میان نماز گزاران و اجتناب از بسیاری از محرمات، ملازمه ای نیست، زیرا مرد نماز گزار می تواند، مکان و جامه نماز را از مال حلال تهیه کند و به نماز اختصاص دهد و در باقی امور به کوچک ترین وظایف شرعی پای بند نباشد، ولی این تصور درست نیست، زیرا در هزاران نفر شاید فقط یک نفر می تواند به این طرز زندگی کند، یعنی فقط در مکان و جامه نماز و در پول آب غسل و وضو، مقید به حلال بودن باشد، و الا افراد لایابالی و بی بند و بار که حلال و حرام را از هم نمی شناسند، نمی توانند خود را در امور نماز مقید سازند و در قسمت های دیگر دست خود را باز بگذارند. شاید این آیه به همین مطلب اشاره می کند و می فرماید: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) (۱) «نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد.»

۱. عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵.

----- صفحه ۱۵۸ -----

در این جا وجه دیگری را نیز می توان گفت و آن این که مقصود از این که نماز، انسان را از گناه باز می دارد، این نیست که نماز، علت تام و قطعی برای دوری از گناه است، بلکه اثری که نماز در روح و روان ما می گذارد، همان تقویت روح ایمان و توجه به خداست و این توجه، درجاتی دارد و درباره افرادی که از ارتکاب بسیاری از گناهان پروایی ندارند، یاد خدا نسبت به ترک گناهان تنها به صورت یک زمینه است، نه علت تامه. به عبارت دیگر، مقصود قرآن که می فرماید: «نماز انسان را از گناه باز می دارد» این نیست که هر فرد نمازگزار در برابر تمام گناهان، معصوم می گردد، بلکه مقصود این است که نماز، موجب یاد خدا و سبب توجه به مقام ربوبی می شود و اثر طبیعی یک چنین توجه، این است که در انسان، زمینه روح اطاعت و ترک گناه پدید می آورد، ولی در عین حال چه بسا ممکن است بر اثر ضعف توجه به خدا، عوامل نیرومندتری اثر آن را خنثی سازد. (۱) خلاصه اگر نماز، نماز باشد، در همه کس، در برابر گناه تأثیر خواهد کرد، گاهی این تأثیر، بسیار نیرومند است و زمانی کمتر و این، با تفاوت نمازها تغییر پیدا می کند، هر قدر نماز با روح تر و کامل تر باشد، اثر تربیتی و بازداری آن از گناهان نیرومندتر خواهد بود. ۴. نماز حس اطاعت را در انسان زنده می کند. حس اطاعت و یا ملکه اطاعت از بزرگان، یکی از فضایل بزرگ انسانی است. این خصلت بسان دیگر ملکات فاضله، با تمرین های پی گیر، در انسان پدید می آید، مدت ها افسران رنج می کشند تا حس انضباط را در سربازان ایجاد کنند و در حقیقت،

۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

----- صفحه ۱۵۹ -----

بسان عادت ثانوی، فطری و یک اثر طبیعی گردد. نماز در هر شبانه روز با فاصله های مختلف، این حس را به طور واضح در انسان به وجود می آورد و انسان در سایه این حس به طور خودکار از فرمان های بزرگ و نصایح حکیمانه پیروی کرده و رنجی در خود حس نمی کند. ۵. نمازگزار باید در مواقع مخصوص، همه بدن را بشوید و بیشتر اوقات باید وضو بگیرد و نظافت بدن و مواضع وضو را از هر نظر مراعات کند، اگر در این راه، مستحبات وضو را از شستن دهان (مضمضه) و بینی (استنشاق) و نظافت لباس و سجده گاه و... مراعات نماید، موجبات سلامت بدن را فراهم نموده است. ۶. شرط پذیرفته شدن نماز، این است که شخص نمازگزار در انجام دادن این کار، باید اخلاص داشته و از انگیزه های پست مادی مانند جلب کردن دیگران (ریا) به دور باشد. مقصود از اخلاص، جز این نیست که انگیزه عبادت و پرستش جز اجرای فرمان خدا - یا بالاتر از آن، جز شایستگی ذات او برای عبادت - چیز دیگری نباشد. وجود «اخلاص» باعث پرورش روحیه عبودیت به عنوان یک صفت متعالی در انسان می گردد و این روحیه، خود مبدأ بسیاری از فضایل اخلاقی و سجایای ارزنده می باشد. اجتماع با اخلاص که کار را برای خدا و به منظور تأمین مصالح جامعه انجام می دهد، به عمق کار، بیش از ظاهر می پردازد و به جای آرایش ظاهری به اتقان کار و نتایج ارزنده آن فکر می کند.

----- صفحه ۱۶۰ -----

سخنی از امام صادق (علیه السلام) در خصوص نماز

در اهمیت نماز همین بس که ابوبصیر می گوید: پس از درگذشت امام صادق (علیه السلام) برای عرض تسلیت به خانه امام رفتم. تا چشم «ام حمیده» مادر امام کاظم (علیه السلام) به من افتاد، اشک های وی جاری گشت، من نیز گریه کردم. سپس ام حمیده جریان زیر را نقل کرد و گفت: ابوبصیر! تو در آخرین لحظات زندگی امام صادق (علیه السلام) نبودی، قضیه عجیبی افتاد. موقعی که پلک

های امام روی هم بود، ما کم کم از او قطع امید می کردیم. ناگهان امام دیدگان خود را باز نمود و دستور داد خویشاوندان وی را حاضر کنیم. ما همت کردیم و همه را در کنار بستر امام حاضر نمودیم. همه منتظر بودند که امام چه سخنی پراهمیت در این لحظات خواهد گفت. وقتی امام، اجتماع را فشرده دید، فرمود: شفاعت ما نصیب کسانی که به نماز اهمیت نمی دهند نمی شود. (۱) پاسخ یک سؤال

گاهی در این مورد، سؤال می شود که اصولاً چرا بشر باید خدا را عبادت کند؟ خداوند چه نیازی به پرستش ما دارد؟ پاسخ این پرسش از بیان پیش روشن گردید، زیرا عبادت خدا، مایه تکامل خود ماست و هدف اصلی از پرستش او همین است و بس. به عبارت دیگر، این سؤال را از دو راه می توان پاسخ داد: یکی اجمالی، دیگری تفصیلی.

۱. بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۵.

----- صفحه ۱۶۱ -----

پاسخ اجمالی آن، این است که هرگاه هدف از عبادت، این باشد که نیازمندی های خدا را برطرف کنیم و از پرستش خود بهره ای به او برسانیم، این پرسش، پیش می آید که خداوند، وجود نامحدود و نامتناهی است و پیراسته از هرگونه نقص و نیاز است، چه احتیاجی به پرستش ما دارد، ولی هرگاه هدف از پرستش او تکامل خود ما باشد، در این موقع، عبادت وسیله تکامل و سعادت ماست و دستور او به عبادت، یک نوع لطف و مرحمت و راهنمایی خواهد بود که ما را به کمال شایسته برساند. و اما پاسخ تفصیلی آن، این است که عبادت و نیایش و هرگونه کاری که برای رضای خدا انجام گیرد، دارای یک سلسله آثار گرانبهای فردی و اجتماعی است و در حقیقت از عالی ترین ارزش های تربیتی و اخلاقی می باشد، زیرا: اولاً: پرستش خدا و عبادت وی، حس تقدیر و شکرگزاری را در انسان زنده می کند. قدردانی از مقامی که نعمت های بزرگ و پرارزشی را در اختیار انسان نهاده است، نشانه لیاقت و شایستگی شکر گزار نسبت به الطافی است که در حق او انجام گرفته است. تشکر و سپاسگزاری از مقام خداوند، این نتیجه را دارد که فرد سپاسگزار با عرض تشکر و ادای وظیفه، بندگی خود را نسبت به خوبی هایی که درباره او انجام گرفته است، آشکار و هویدا می سازد. ثانیاً: عبادت و پرستش خدا مایه تکامل روحی انسان است. چه تکاملی بالاتر از این که روح و روان ما با جهان بی کران کمال مطلق (خدا) مرتبط گردد و در انجام دادن وظایف بندگی و کارهای زندگی از قدرت نامتناهی و نیروی نامحدود او استمداد بطلبد و به اندازه ای شایسته و لایق گردد که بتواند با او سخن بگوید.

----- صفحه ۱۶۲ -----

آنچه در پاسخ تفصیلی بیان گردید، در تمام عبادت های اسلامی اعم از نماز و روزه و حج و... وجود دارد. گذشته از این، هر یک از این عبادت ها خود دارای مصالح و نکاتی است که برخی در آغاز بحث در خصوص نماز بیان گردید و بیان فلسفه های روزه و حج و دیگر عبادت های اسلامی به وقت دیگر موکول می گردد.

----- صفحه ۱۶۳ -----

۱۵- لقمان و نظارت مَلّی

۱۵- لقمان و نظارت مَلّی

۱۷. (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (فرزندم... مردم را به کارهای نیک دعوت بنما و از امور زشت بازدار! در برابر مصیبت و سختی ها شکیبنا و بردبار باش! اینها یک سلسله سفارش های مؤکّد و لازم است.) «لقمان حکیم در این آیه، پس از یادآوری نماز، موضوع امر به معروف و نهی از منکر را پیش کشیده و بعداً دستور صبر و استقامت

به فرزند خود داده است. اکنون بحث ما درباره اصل دوم، تحت عنوان مبارزه با فساد و یا نظارت ملی انجام می‌گیرد و بعداً موضوع صبر و استقامت را مطرح خواهیم ساخت. موضوع امر به معروف و به اصطلاح، نظارت ملی، موضوع دامنه داری است که در تمام شؤون زندگی ما دخالت دارد و نمی‌توان حق آن را در مقاله‌ای ادا نمود، از این نظر بخشی از مسائل مهم آن را در این جا مطرح می‌سازیم و

----- صفحه ۱۶۴

بررسی کامل آن را به وقت دیگری محول می‌نماییم. در جهان امروز، علاوه بر نظارت و مراقبت‌های خصوصی که بر عهده مؤسسه‌های خاص و دوایر مخصوص است، مانند شهرداری که حق نظارت بر عمران و آبادی شهر دارد، یک نظارت ملی و عمومی به تمام مردم واگذار شده که حق نظارت و راهنمایی و انتقاد در کلیه امور داشته باشند تا با بیان و منطق، لغزش‌ها و نقایص را تذکر دهند. نظارت ملی در اسلام واجب است

در ملت‌های زنده جهان امروز، نظارت ملی، یک امر مشروع است، هر فردی می‌تواند از این حق بهره‌برداری نماید، ولی اگر همان فرد از این حق استفاده نکرد، او را مجازات نمی‌کنند، مثلاً اگر گوینده و یا نویسنده‌ای در امور اجتماعی، انحراف را دید، می‌تواند با گفتن و نوشتن از حق مشروع خود استفاده نماید، ولی اگر نکرد، او را محاکمه نمی‌کنند، اما در اسلام امر به معروف و نهی از منکر به صورت یک اصل لازم و واجب وارد شده و هیچ مسلمانی حق ندارد در برابر گناه و خطا سکوت کند و مهر خاموشی بر دهان بزند. اسلام به قدری به این مطلب اهمیت داده که شخصیت و ارزش هر ملتی را در سایه مبارزه با فساد دانسته است، ملتی که در اجرای قوانین، دقت کامل به عمل آورد، در برابر گناه و طغیان یک فرد و یا یک جمعیت، سکوت اختیار نکند؛ قرآن این حقیقت (شخصیت از آن ملتی است که با فساد مبارزه نماید) را در آیه زیر بیان فرموده است:

----- صفحه ۱۶۵

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (۱) «شما در میان ملت‌ها در صورتی بهترین ملت و امت هستید که مردم را به نیکی دعوت کنید و از کارهای زشت باز دارید.» اسلام به اندازه‌ای به این مسأله حیاتی اهمیت داده که کسانی را که از این اصل مسلم و حق مشروع خود بر اثر سستی و تبلی و یا علل دیگر، استفاده نمی‌نمایند، مردگان زنده نما خوانده است و چنین فرمود: «ذَلِكَ مِثُّ الْأَحْيَاءِ (۲)» او (عالم) مرده زنده نماست» زیرا یک چنین فرد یا جمعیت بسان مرده از حق مسلم فردی و اجتماعی استفاده ننموده و از حقوق خود دفاع نمی‌کنند و در برابر عصیان و طغیان دیگران که به طور مسلم، دود آن به چشم آنها نیز خواهد رفت، سکوت می‌نمایند. اسلام و ارزش مبارزه با فساد

ارزش هر عمل، بستگی به نتیجه‌ای دارد که از آن عمل گرفته می‌شود. ارزش عمل جراحی که بیمار مبتلا به بیماری «آپاندیسیت» را نجات می‌دهد، به مراتب بالاتر از ارزش استاد کاری است که در برابر شعله‌های آتش، آهنی را جوش می‌دهد و یا در و پنجره‌ای می‌سازد، در صورتی که رنج بدنی دومی و مقدار وقتی که کار دوم لازم دارد، قابل قیاس با رنجی که جراح در اطاق عمل در هوای معتدل متحمل می‌شود نیست؛ خلاصه ارزش عمل جراح کجا و

۱. آل عمران (۳) آیه ۱۱۰. ۲. نهج البلاغه، خ ۸۷.

----- صفحه ۱۶۶

ارزش کار یک استاد کار کجا و نکته این تفاوت در بزرگی و کوچکی نتیجه‌ای است که عاید طرف می‌گردد. جراح نیم ساعت وقت صرف می‌نماید و رنج می‌کشد و در نتیجه، یک شخص مشرف به مرگ را نجات می‌دهد، آن گاه دومی چند برابر انرژی مصرف می‌نماید و رنج می‌کشد، در آخر کار در و پنجره و یا چکشی را می‌سازد؛ از این نظر، ارزش کار آنها با هم فرق روشن

پیدا می‌کند. عین این تفاوت در امر به معروف و نهی از منکر و به اصطلاح مبارزه با فساد و نظارت ملی با سایر کارهای شرعی و عرفی موجود است. به طور مسلم، هیچ عملی از نظر ارزش معنوی به پایه امر به معروف نخواهد رسید، چون هر کار مشروعی، به جز امر به معروف، نتیجه آن، جزئی و عاید خود انسان است، زیرا افضل اعمال به حکم عقل و نقل، همان ایمان به خداوند و پرستش (نماز) اوست، ولی نتیجه ایمان، فقط و فقط، مربوط به خود شخص ایمان آورنده است و شخص مؤمن در پرتو ایمان، سعادت‌مند و اصلاح می‌شوند. در حقیقت، ایمان و سایر اعمال بدنی، مانند نماز و حج، موجی در اجتماع از نظر اصلاح ایجاد می‌نماید، اما موجی بسیار کوچک که از حدود یک فرد تجاوز نمی‌نماید، از این نظر باید گفت: ایمان به خداوند از نظر اعمال فردی با فضیلت‌ترین عمل است نه از نظرهای دیگر، ولی امر به معروف و مبارزه با گناه و فداکاری در طریق اصلاح جامعه موجی بسیار بزرگ‌تر از ایمان در اجتماع به وجود می‌آورد، گاهی یک جامعه را از لب پرتگاه سقوط نجات می‌بخشد، گاهی در سایه نظارت ملی یک فرد، جمعیت‌های بزرگی از خطرهای مادی و ضررهای معنوی مستخلص می‌شوند.

----- صفحه ۱۶۷ -----

گاهی یک رهبری سیاسی، یک راهنمای مذهبی، یک دلسوزی نوع دوست، با نظارت‌های پی‌گیر، مبارزه‌های ریشه‌دار و دعوت‌ها و راهنمایی‌های سودمند، یک ملت چند میلیونی را از ناکامی‌ها و محرومیت‌ها، از سیه‌روزی و تیره‌بختی، نجات می‌دهد. شاهد گفتار ما آزادی‌هایی است که از ملل استعمارزده و زجر دیده آفریقا، پاکستان و هندوستان در سایه فداکاری یک اقلیت ناچیز به دست آورده‌اند. روی این مبنا می‌توان به عظمت گفتار امیرمؤمنان در ارزش امر به معروف و نهی از منکر پی‌برد، امام می‌فرماید: «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي (۱۶)» کلیه کارهای خیر و نیک و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر چیزی نیست جز قطره‌ای در برابر دریای عمیق. هرگز قطره آب یا دم انسانی در برابر قطره‌های بی‌پایان آب‌های دریا قابل‌سنجش نیست. روزی که امیرمؤمنان این جمله را بیان نموده، مسائل جامعه‌شناسی مطرح نبود، لذا دانشمندانی که کلمات آن حضرت را شرح کرده‌اند، در توضیح این جمله، حق مطلب را ادا نکرده و شاید با یک نظر تعجب‌آمیز گذشته‌اند، ولی امروز علم جامعه‌شناسی و جریان‌های زندگی ملل از پا درآمده که بار دیگر در سایه راهنمایی یک اقلیت، دو مرتبه قد علم کرده‌اند، این مطالب را آفتابی نموده است.

 ۱. نهج البلاغه، خ ۳۷۴.

----- صفحه ۱۶۸ -----

امر به معروف، ضامن اجرای کلیه قوانین است
 کلیه قوانین عرفی و شرعی تا ضامن اجرای محکمی پشت آن نباشد، هرگز اجرا نخواهد شد. در حقیقت در سایه امر به معروف و نظارت ملی، تمام قوانین اجتماعی و اقتصادی اجرا می‌شود و اگر دستگاه نظارت و بازرسی از کار افتد، تمام دستورات به حالت تعطیل، درآمده و کوچک‌ترین سودی عاید مردم نمی‌گردد. امام باقر (علیه السلام) این مطلب را در جمله کوتاهی بیان کرده است: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ، وَمِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ، وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ، وَتَجَلُّ الْمَكَاسِبُ، وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ، وَتَعْمُرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ.» (۱) یعنی با نظارت مردم، فرایض و تکالیف انجام می‌گیرد و مردم ملزم می‌شوند از حرام بپرهیزند و از طرق مشروع و کسب حلال ارتزاق کنند و در سایه دستگاه‌های مبارزه با فساد، تمام راه‌های کشور امن می‌گردد و امنیت بر اثر اجرای حدود و کیفر دادن جنایتکاران در سرتاسر کشور سایه می‌افکند. اگر این قدرت، یعنی قدرت امر به معروف با تمام مراحل گوناگونی که دارد، از راهنمایی‌های زبانی گرفته تا برسد به اجرای حدود و قوانین جزایی، از اجتماع گرفته شود، هرج و مرج، بی‌نظمی، وحشت و اضطراب در تمام شئون مردم رخنه کرده و لذت‌زدگی را از بین

می برد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

----- صفحه ۱۶۹

آیا مبارزه با فساد، با آزادی بشر منافات دارد؟

در اجتماعی که من و شما در آن زندگی می کنیم، حساب من و شما از حساب جامعه جدا نیست. اگر ضرر و ضربه ای ولو بر اثر نادانی یک اقلیت به جامعه وارد آید، همه آن جامعه متضرر می شوند، حتی آنها که نقش تماشاگری داشته و عامل فساد و ضرر نبودند، زیرا اجتماع بسان یک پیکر و افراد به طور کلی اعضای آن پیکرند، به هر نقطه ای از اعضای بدن صدمه ای وارد آید، همه اعضا در آتش می سوزند. ضربه های اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی بر اثر جهالت یک اقلیت وارد می شود، دود آن به چشم همه رفته، گنهکار و غیر گنهکار در برابر آن یکسانند. سقوط اخلاقی در قسمتی از اجتماع، بسان بیماری سرایت کننده است که دامنگیر همه می شود. ضررهای مالی و اقتصادی و فلج شدن کشاورزی در یک منطقه، هر فرد را به سهم خود بدبخت و تیره روز می سازد و هرگز نمی توان حساب فرد را از حساب اجتماع جدا ساخت، بنابراین سکوت در برابر مفساد، غلط و گناه است. این حقیقت را قرآن در ضمن یک آیه کوتاه بیان کرده است: (وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً) (۱) «ای مردم از بلاهایی بترسید که هنگامی که وارد می شود، تنها دامنگیر گنهکاران نمی شود، بلکه گنهکار و بی گناه در آتش آن می سوزند». بنابراین مبارزه با فساد، راهنمایی و دعوت به کارهای نیک و جلوگیری از

۱. انفال (۸) آیه ۲۵.

----- صفحه ۱۷۰

انحراف، هرگز با آزادی فردی منافات ندارد، زیرا آزادی در صورتی محترم است که سلب آزادی از دیگری نکند، منافع دیگری را در خطر نیفکند. در حقیقت، فرد مبارز از حقوق خود و دوستان خود که در سایه افراط و انحراف چند فرد مفسد در خطر می افتد، دفاع می کند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) پاسخ این پرسش را در ضمن یک مثل روشن فرموده است، او در پاسخ سؤال کننده ای چنین گفت: اجتماع ما بسان یک کشتی است، سرنشینان کشتی تا آن جا آزادند که موجبات هلاک دیگران را فراهم نکنند، هرگاه مسافری از این آزادی سوء استفاده بنماید و بخواهد با میخ یا تیشه، بدنه کشتی را سوراخ کند، کلیه مسافران روی غریزه دفاعی که دارند، به شدت هر چه تمامتر با او مبارزه می نمایند و عمل او را یک نحوه سوء استفاده از آزادی تلقی می کنند. جامعه نیز بسان کشتی است، افراد جامعه سرنشینان این کشتی هستند، آنها در ضرر و نفع یکسانند و نمی توان حساب ضرر یک فرد را از اجتماع جدا نمود.

----- صفحه ۱۷۱

۱۶- لقمان و استقامت

۱۶- لقمان و استقامت

۱۷-۲. (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (۲) در برابر سختی ها و مصایب بردبار باش! اینها از سفارش های مؤکد و لازم است. آخرین اندرز لقمان در این آیه، مسأله صبر و استقامت است که یکی از اساسی ترین مسائل اخلاقی و اجتماعی و در حقیقت، پایه و اساس تمام صفات نیک و فضایل اخلاقی به شمار می رود که اگر موضوع صبر و استقامت از میان برود، تحصیل

همه گونه کمال و فضایل اخلاقی با بن بست عجیبی رو به رو می گردد. استقامت، رمز ترقی و پایه تکامل است هر کسی در این جهان برای خود آرزو و آمالی دارد و می کوشد که به مقصد و مرام نهایی خود برسد. یکی عاشق علم و دانش، دیگری خواهان مال و ثروت، سومی دلباخته مقام و منصب است و ... نیل به این مقاصد معنوی و مادی در گرو صبر و شکیبایی و بهره گیری از نیروی استقامت و بردباری است.

----- صفحه ۱۷۲

تا دانشجو شب و روز، رنج تحصیل را بر خود هموار نکند، و با نیروی استقامت، مشکلات فراگرفتن علم و دانش را حل نماید، هرگز به آرزوی خود نخواهد رسید. می گویند: «ادیسون» به قدری در تحصیل علم و گشودن رازهای جهان طبیعت، استقامت داشت که گاهی غذا خوردن را فراموش می کرد. دانشمندان بزرگ جهان، پایه گذاران علوم از اسلامی و غیر اسلامی در سایه استقامت و بردباری به مقامات بلندی از علم و دانش رسیده اند و گرنه با خیابان گردی، شب نشینی، هرگز به مقام بلندی از علم و دانش نمی توان رسید. بازرگان ثروت اندوز برای یک هدف بزرگ، برای بالا بردن سطح زندگی، تا رنج سفر را بر خود هموار نکند و مسافرت های دریایی و هوایی را ناچیز نشمرد، هرگز به آرمان خود نخواهد رسید. یک فرد با ایمان که راستی خواهان رضای خدا و تحصیل خشنودی اوست، بدون نیروی استقامت، هیچ معصیتی را نمی تواند ترک کند و مشقت هیچ طاعت و عبادتی را مانند نماز و روزه و ... نمی تواند متحمل شود. از این صبر و استقامت، پایه و اساس هر کمال و شالوده هر آرمان و آرزویی است که انسان در مغز خود می پروراند. سخنی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام)

روی این بیان، عظمت گفتار امیرمؤمنان که در خصوص صبر و استقامت ایراد فرموده اند روشن می گردد، وی می فرماید: یکی از صفات برجسته انسانی، صبر و استقامت است. ایمان بی صبر و استقامت بسان تن

----- صفحه ۱۷۳

بی سر است که به صورت یک لاشه غیر مفید در می آید. این عین جمله ای را که آن حضرت بیان کرده است: «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ». (۱) راستی صبر و استقامت، رمز موفقیت و اساس ترقی و تکامل و شالوده نیل به هدف است، مثلاً سرباز بی استقامت در جبهه جنگ، خود را تسلیم دشمن می کند و سلاح و سنگر را در اختیار دشمن می گذارد. هر فرد با ایمانی می تواند در سایه شکیبایی و استقامت، فرایض الهی را که بی رنج و مشقت نیست، انجام دهد و از معاصی و گناهان چشم بپوشد. عظمت و عزت و ترقی و تعالی از آن مخترع و مهندسی است که با نیروی استقامت پنجه جهل و نادانی را بشکند. فتح و پیروزی برای آن ارتشی است که به نیروی استقامت مجهز باشد و هکذا... قرآن می گوید: بیست سرباز با صبر و استقامت بر دویست تن غالب و پیروز می گردد (إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ). (۲) قرآن مجید می فرماید: درجات روز بازپسین در سایه صبر، نصیب افراد می گردد: (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) (۳) «سلام بر شما ای بهشتیان که بر اثر صبر و کوشش و بردباری و استقامت در اقامه واجبات و ترک محرمات به این مقامات نایل شده اید».

۱. نهج البلاغه، خ ۸۲. ۲. انفال (۸) آیه ۶۵. ۳. رعد (۱۳) آیه ۲۴.

----- صفحه ۱۷۴

مرزبانی و حفظ مرزهای اسلام که یکی از وظایف بزرگ ارتش اسلام است، بدون صبر و استقامت امکان پذیر نیست، از این نظر در قرآن، صبر و مرزبانی در یک جا ذکر شده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا) (۶) «ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید». در قرآن، صبر و استقامت، متجاوز از صد مرتبه وارد شده و آثار

مخصوصی برای آن بیان شده است. هدف بیشتر آیه‌ها این است که در سایه صبر و استقامت، مردان و زنان می‌توانند مشکلات را از هم بگشایند؛ از این جهت، لقمان به فرزند خود گفت: (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكُمْ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) در برابر سختی‌ها بردبار باش، این کار از سفارش‌های مؤکد است. تحریف حقایق

در طول تاریخ، گروهی هوسباز برای فریب دادن عوام، حقایق مسلم تاریخی و اخلاقی را تحریف نموده و از این مجرا بهره‌هایی برده‌اند؛ اینک از باب نمونه: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره عمار گفته بود که قاتل عمار در آتش است. (۲) عمار در نبر «صفین» در رکاب علی (علیه السلام) به وسیله سربازان معاویه کشته شد.

۱. آل عمران (۳) آیه ۲۰۰. ۲. «قاتل ابن سمیة فی النار».

----- صفحه ۱۷۵ -----

معاویه برای پوشیدن اعمال قبیح خود و خاموش ساختن غوغایی که در سپاه شام پس از کشته شدن عمار به وجود آمد، سخن پیامبر را چنین تفسیر کرد و گفت: قاتل عمار ما نیستیم، بلکه علی است. اگر علی عمار را برای نبرد با شامیان روانه نکرده بود، هرگز کشته نمی‌شد. چون مردم شام بی سواد و چشم و گوش بسته بودند، تسلیم رأی معاویه شدند. کلمه «صبر» نیز از این تحریف، جان به سلامت نبرده. کمونیست‌ها برای بدبین ساختن توده مردم نسبت به آیین اسلام، موضوع صبر را عنوان کرده و چنین می‌گفتند: آیین اسلام، زائیده افکار سرمایه داران است و به وسیله آن، طبقه کارگر و کشاورز استثمار می‌شود، زیرا اسلام، طبقه ستمدیده را به صبر (دقت فرمایید) یعنی تحمل زور و دست روی دست گذاردن و به انتظار خشم خدایی نشستن، دعوت کرده است و این روش، همیشه طبقه کارگر و زارع را از هر نوع مبارزه با عوامل ستم باز می‌دارد و همه کارها را به دست یک مبدأ غیبی می‌سپارد. اشتباه و غلط اندازی بزرگ

این گونه اشتباه و یا غلط اندازی از این قبیل افراد بعید نیست، زیرا منظور آنها جستجوی حقیقت نیست، بلکه مقصود، پیشبرد هدف است، ولو به وسیله صدها تهمت و افترا باشد، بنابراین بین صبر به معنای استقامت در طریق هدف و کار و کوشش و مبارزه با عوامل فساد، که اسلام به آن دعوت کرده است و صبر به معنای تحمل زور و ستم کشی و دست روی دست گذاردن، که اسلام شدیداً از آن جلوگیری فرموده است، تفاوت بسیار هست.

----- صفحه ۱۷۶ -----

اسلام صریحاً دستور می‌دهد که مسلمانان با طبقه ستمگر نبرد کنند، چنان که می‌فرماید: (فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ) یعنی با طبقه ستمگر، نبرد کنید تا گردن به فرمان حق بگذارند. امیرمؤمنان می‌فرماید: از پیامبر مکرر می‌شنیدیم که می‌فرمود: هر ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد، روی سعادت نخواهد دید، چنان که فرموده است: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤَخِّدُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقَّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَّعِعٍ». آیا با این وصف، دور از شرافت و وجدان انسانی نیست که اسلام را طرفدار طبقه بورژواها بدانیم و تصور کنیم که اسلام طبقه محروم و بیچاره را به صبر در برابر ستم‌ها و تحمل در برابر زورگویی‌ها دعوت نموده است؟

۱. حجرات (۴۹) آیه ۹.

----- صفحه ۱۷۷ -----

۱۷- لقمان و میانه روی در رفتار و گفتار

۱۸. (وَلَا تَصْبِرْ عَلَىٰ خَدِّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۱۷﴾ هرگز [با تکبر و غرور] از مردم رو برمگردان و با غرور و بی خبری راه مرو! خداوند متکبران خودپسند را دوست نمی دارد. ۱۹. (وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿۱۸﴾ در راه رفتن میانه رو باش و صدای خویش را ملایم کن که نامطبوع ترین صداها صوت خران است. خضوع یکی از ستوده ترین فضایل اخلاقی است، ولی با این همه اگر از حد خود تجاوز کند، به صورت بدترین صفات به نام «تملق» و «چاپلوسی» در می آید، همچنین وقار که یکی از فضایل اخلاقی است، اگر به رنگ بی اعتنایی و گردنکشی و رخ تابیی از مردم و ناچیز شمردن حقوق دیگران در آید، به صورت یکی از بدترین و زشت ترین صفات به نام «تکبر» و «خودپسندی» جلوه می کند. گاهی فروتنی به چاپلوسی و متانت به «کبر» و «خودخواهی» مشتبه

----- صفحه ۱۷۸

می شود از این نظر چاپلوسان اجتماع برای توجیه اعمال خود به فروتنی و تواضع پناه می برند، همچنین خودپسندان و متکبران، اعمال زشت و گردنکشی و بی اعتنایی خود را با متانت و وقار توجیه می نمایند، در صورتی که هر کدام در رتبه و درجه ای هستند که هرگز آمیخته به دیگری نمی شوند. تواضع و فروتنی

فروتنی یعنی تسلیم در برابر حق، احترام به هموعان، اعتراف و شناسایی مقام واقعی خود و حقوق دیگران - که همگی از ثبات روحی و آرامش روانی سرچشمه می گیرد - حاکی از یک شخصیت تام و تمامی است که دیگر در تکمیل آن، احتیاج به ابراز تفوق و گردنکشی نیست. چاپلوسی

هرگاه ستایش کسی از حد شایستگی وی تجاوز کرد، چاپلوسی و تملق است. خضوع و تذلل در برابر شخصیتی برای رسیدن به منافع مادی و دنیوی از مصادیق تملق به شمار می رود. علی (علیه السلام) می فرماید: «الثناءُ بِأَكْثَرٍ مِنَ الاسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الاسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ ﴿۱﴾» یعنی ثنا بیش از استحقاق، تملق گویی و چاپلوسی است و مدح به کمتر از آنچه در خور آن است، نشانه ناتوانی در بیان و یا حسد است.

۱ . نهج البلاغه، خ ۳۴۷.

----- صفحه ۱۷۹

معمولاً افراد چاپلوس کسانی هستند که بی شخصیت و بی اراده بار آمده اند و حاضرند برای خاطر منافع جزئی و مادی بر اراده و شخصیت خود قلم قرمز کشند و استقلال خود را از بین ببرند. وقار و متانت

هرگاه یک فرد برای رسیدن به مقاصد خود، اصول اخلاقی را مراعات کند و اهداف خود را بدون شتابزدگی و حرص و ولع و دست پاچگی تعقیب نماید، اعمال چنین فرد توأم با وقار و متانت خواهد بود. کبر و خودپسندی

یک بیماری روانی است که مبدأ آن، احساس حقارت و کوچکی است که بر اثر گذشت زمان به عقده حقارت تبدیل می شود. معمولاً فرد متکبر در خود احساس حقارت و تقصیر می کند و می خواهد این قسمت را با خودفروشی و گردن کشی و با غرور و طغیان جبران نماید و معمولاً این گونه اوصاف در افرادی پیدا می شود که در محیط های پست و خانواده های کم ارزش رشد و نمو نموده و ذاتاً فاقد شخصیت ذاتی می باشند. اگر شخصیت فردی در نظر خودش تکمیل باشد و در خود، احساس حقارت و کمبود شخصیت نماید، هرگز علت ندارد حالت عصیان و طغیان به خود بگیرد، این ناراحتی و بی ثباتی و بی قراری روحی، نتیجه یک ناراحتی است که پیوسته شخص را وا می دارد که به وسیله کبر فروشی و تقدم خواهی و بی اعتنایی و گردنکشی، آلام خود را تسکین دهد.

----- صفحه ۱۸۰ -----

آنچه گفته شد، آخرین تحقیقی است که دانشمندان روان شناس در این باره به آن دست یافته اند، ولی امام صادق(علیه السلام) هزار و اندی پیش با یک جمله کوتاه در عین حال، پر معنا و سودمند، پرده از روی این حقیقت علمی که روان کاوان امروز پس از سالیان درازی به آن رسیده اند برداشته است، زیرا آن حضرت چنین فرموده: «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ» (۱) یعنی کبر متکبران و ستم ظالمان به دلیل ذلت و حقارتی است که در نفس خود احساس می کنند و می خواهند با اعمال خود، آن را جبران نمایند. از آثار خانمان برانداز «کبر» این است که روح، یک حالت عصیان زدگی پیدا می کند که آرامش و قرار روانی را از دست می دهد و در سایه حبّ ذات، رهبری نشده و در برابر حق و حقیقت تسلیم نمی شود، حقوق دیگران را محترم نمی شمرد و در پایمال کردن حقوق شخصیت افراد بی پرواست. از امام صادق(علیه السلام) سؤال کردند: نخستین پایه «الحاد» (انکار حقایق) چیست؟ در جواب فرمود: کبر است. (۲) و نیز جمله جامع تری در این باره فرموده: «الْكِبَرُ أَنْ تُعْمِضَ النَّاسَ وَتَشْفِهُهُ الْحَقُّ» (۳) یعنی خودپسندی این است که مردم و حقوق آنان را نادیده بگیری».

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۲. ۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۵۹. ۳. معانی الاخبار، ص ۴۲۶.

----- صفحه ۱۸۱ -----

زندگانی پیامبران و پیشوایان اسلام، مخصوصاً زندگی عالی قدر پیامبر اسلام و جانشین بلافصل وی امیرمؤمنان، بهترین سرمشق زندگی است. در لایه لای تاریخ، نمونه های کامل از تواضع و فروتنی و احترام به حقوق هموعان زیاد به چشم می خورد. امیرمؤمنان پیشاپیش سپاه بزرگی برای برانداختن حکومتی که فرزند ابوسفیان به وجود آورده حرکت می کرد. در نیمه راه به یکی از شهرهای عراق به نام «انبار» رسید که در قلمرو حکومت علی بود. مدت ها این شهر زیر نظر ساسانیان اداره می شد و رسم و رسوم آن زمان که سجده در برابر زمامداران بود، هنوز از میان آن مردم، رخت برنسته بود. خبر عبور ارتش خلیفه اسلام از میان این شهر در بین مردم منتشر گردید. همه به استقبال علی شتافتند و در برابر علی، زیر آفتاب داغ و سوزان به سجده افتادند، به گمان این که به این وسیله می توانند مراتب رضایت علی را به دست آورند. امیرمؤمنان از اسب پیاده گردید و چنین فرمود: در این سجده به خدا شرک میورزید و ساعت ها زیر آفتاب گرم و سوزان به سر می برید و خود را ناتوان و بیچاره قلمداد می کنید، در صورتی که من و شما هر دو بنده ضعیف خداوندیم و من هم مثل شما اسیر بستر بیماری می گردم، دچار چنگال مرگ می شوم. من و شما باید برای خدایی سجده کنیم که بیمار نمی شود و نمی میرد. من از این که پیشوای شما هستم، هیچ مزیتی بر شما ندارم. فقط بار مسئولیت من سنگین تر است. حالت طغیان زدگی در عده ای از جوانان امروزه به سبب عللی که منشأ همه آنها کبر و خودپسندی است، یک

----- صفحه ۱۸۲ -----

حالت عصیان زدگی، بی اعتنایی به حقوق، نادیده گرفتن زحمات دیگران و قضاوت کردن در همه چیز و ابراز نظر در مسائل مختلف، بدون کسب اطلاع کافی درباره آنها، در گروهی از جوانان و گروهی از مریبان و استادان به وجود آمده است. گاهی فردی که رشته تخصص او شناختن بیماری های دامهاست، در پیچیده ترین مسائل فلسفی و کلامی و مذهبی قضاوت کرده و کتاب منتشر می سازد. همان طور که امام ششم فرمود: نخستین پایه انکار حقایق، همان «کبر» است. امروز بعضی از درس خوانده ها با فرا گرفتن چند فرمول ریاضی و فیزیکی به خود حق می دهند که در تمام مسائل جهانی ابراز نظر کنند، هنگامی که سخن از خدا و روح و از موجودات ماوراء الطبیعه پیش می آید با یک قیافه مخصوص، که نشانه تخصص و غرور بسیار در این مسائل است، همه را به باد مسخره می گیرند، در صورتی که عمر خود را فقط در حلّ معادلات جبری صرف کرده و لحظه ای در این قسمت به دقت

و تحقیق نپرداخته اند. راستی این بیماری واگیری است که امروز دامنگیر نسل کنونی شده است. هرگز از خاطر نمی رود که در یکی از روزنامه های تهران، موضوع «تعدد زوجات» که از پیچیده ترین مسائل اجتماعی و در عین حال، فقهی و مذهبی است مطرح شده و طراح موضوع از تمام طبقات، رأی و نظر خواست، ولی در این مسأله به جای این که دانشمندان، استادان حقوق، جامعه شناسان رأی دهند، عطاران و قصابان تیغ زن به جواب دادن برخاستند و مسأله را از دریچه نظر خود تحلیل کردند. هدف لقمان از نصایح چهارگانه خود، یک چیز بیش نیست و آن این که

----- صفحه ۱۸۳

در زندگی از تملق و چاپلوسی و یا تکبر و ابراز برتری دوری بجویم و در گفتار و کردار خود میانه رو باشیم، چنان که می فرماید: ۱. (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ) با تکبر روی از مردم برمگردان. ۲. (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا) با غرور و بی خبری راه مرو. چرا؟ زیرا خداوند، متکبران خودپسند را دوست نمی دارد، چنان که می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) زیرا کبر و خودپسندی آفت فضایل انسانی و سجایای اخلاقی است. ۳. (وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ) در راه رفتن میانه رو باش. ۴. (وَاعْظُضْ مِنْ صَوْتِكَ) از صدای خود بکاه. چرا؟ زیرا خروج از اقتصاد و میانه روی نشانه شتابزدگی و عدم توازن روحی است. گذشته از این، صدای نامطبوع، موجب ناراحتی مردم می شود. پاسخ یک سؤال

ممکن است سؤال شود که چرا لقمان، روی یک کار جزئی به نام «راه رفتن» تکیه می کند و به پسر دستور می دهد که در راه رفتن میانه رو باش؟ نه تنها لقمان، بلکه خود قرآن مجید در سوره فرقان روی این موضوع تکیه کرده و می فرماید: (وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا) «بندگان خدا کسانی هست که به تواضع راه می روند».

۱. فرقان (۲۵) آیه ۶۳.

----- صفحه ۱۸۴

پاسخ

صفات و روحیات بد و نیک انسان، غالباً از خلال کارهای جزئی او آشکار می شود. چه بسا نحوه سیگار کشیدن شخصی، کیفیت امضای فردی، نمایانگر روحیات او می باشد. از این جهت، قرآن مجید می خواهد با روحیات بد، با بروز نخستین جوانه آن مبارزه کند و هرگز نباید نسبت به این نوع کارهای جزئی با دیده بی اعتنایی بنگریم، زیرا چه بسا کار جزئی و کوچک، نشان دهنده کانون فساد در درون می باشد که به این شکل جوانه می زند. جوش ها و یا دمل های کوچکی که در اطراف بدن نمایان می گردند، هر چند جزئی و کوچکند، اما همین ها از نظر یک پزشک، نشان دهنده چرک های عظیم درونی است که در میان خون، لانه گزیده اند و خود را از این طریق نشان می دهند. صفحه ۱۸۵

۱۸- نعمت های آشکار و پنهان خداوند

۱۸- نعمت های آشکار و پنهان خداوند

۲۰. (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمِمَّا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ) آیا نمی بینید که خداوند آنچه را در آسمان ها و زمین است، برای شما مسخر کرده است و نعمت های ظاهری و باطنی خود را درباره شما کامل گردانیده، ولی گروهی از مردم [با این نشانه های بارز توحید] ندانسته و بی دلیل و بدون کتاب روشنگر، درباره خدا سخن می گویند. ۲۱. (وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَحَدُّنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ) وقتی به آنان گفته می شود از آنچه [آیینی که] خداوند فرستاده است، پیروی نمایید! می

گویند: بلکه آنچه که [روشی که] نیاکان خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم. آیا [صحیح است] هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان دعوت کند.»

----- صفحه ۱۸۶ -----

۲۲. (وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿۲۲﴾) هر کس خود را - در حالی که نیکوکار باشد - تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ در زده و فرجام کارها به سوی خداست. «۲۳. (وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ إِنَّ مَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۲۴﴾) و هر کس کفر ورزد، نباید کفر او تو را غمگین سازد. بازگشت آنان به سوی ماست. آنان را (از نتایج) کارهای خود آگاه می سازیم. خداوند از آنچه در دل هاست آگاه است. «۲۴. (نَمَتُّهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضَّطَّرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿۲۵﴾) آنان را از زندگی کوتاه بهره مند می نمایم، سپس دچار عذاب سخت می سازیم.» مطالعه و بررسی هر برگگی از برگ های بی شمار کتاب آفرینش، این نکته را روشن و ثابت می کند که هر موجودی در جهان خلقت برای هدفی که مایه تکامل اوست آفریده شده است و هر موجودی با شتاب و حرکت خاصی، گام در جهت تکامل خود برمی دارد. داشتن هدف در گرو این نیست که موجود متحرک، دارای شعور و اراده و احساس لذت و توجه به هدف و استكمال داشته باشد، بلکه با سبر و تقسیم دقیقی می توان ثابت نمود که علم و شعور یا احساس لذت در داشتن هدف دخالت ندارد. تنها انسان است که از این طریق، هدف خود را تعیین می کند و با علم و اراده و احساس لذت و توجه به هدف به سوی هدف گام برمی دارد.

----- صفحه ۱۸۷ -----

آنچه در داشتن هدف، دخالت اساسی دارد، این است که موجودی، خواه از طریق اراده و احساس و خواه از طریق نیروی طبیعی، متوجه هدفی گردد که برای او کمال محسوب شود و این شرط در سراسر موجودات جهان حتی در جمادات و نباتات و... وجود دارد. به عبارت روشن تر، مناط هدف گیری و هدف خواهی این است که موجود متحول و متکامل در جهت معینی که برای آن کمال است گام بردارد و تمام فعالیت های طبیعی و ارادی او مقدمه رسیدن به کمال شمرده شود و هدف به این معنا در سراسر جهان، اعم از جماد و گیاه و جاندار وجود دارد و این جاست که می گوئیم: تکامل هر موجودی هدف آفرینش است. قرآن مجید بر وجود هدف در سراسر جهان آفرینش تصریح کرده و می فرماید: (الَّذِينَ ... وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ﴿۱﴾) «کسانی که در آفرینش آسمان ها و زمین به تفکر پرداخته و می گویند: پروردگارا! کاخ عظیم خلقت را بی هدف نیافریده ای.» هدف نهایی

در یک کارخانه عظیم ریسندگی و یا بافندگی و یا مؤسسه پتروشیمی و پالایشگاه های نفت، دستگاه های مختلفی کار می کنند. هر ماشینی برای خود کار ویژه ای انجام می دهد، ولی هنگامی که محصول کارخانه را برای فروش به بازار عرضه می دارند، معلوم می شود که فعالیت های ده ها ماشین و آلات و

۱. آل عمران (۳) آیه ۱۹۱.

----- صفحه ۱۸۸ -----

دستگاه های مختلف، مقدمه تولید محصول خاص بوده است. هر چند هر دستگاه و ماشینی در ظاهر برای خود وظیفه خاصی را تعقیب می کرد، اما مجموع این کارها و هدف های جزئی، مقدمه پیدایش هدف عالی و بالاتر بوده است. با توجه به این مثال، وضع جهان خلقت به روشنی معلوم می گردد، زیرا هر یک از موجودات آسمانی و زمینی، از نبات و جاندار، از ستاره و ماه برای خویش هدفی دارند، اما مجموع این هدف های جزئی، مقدمه یک هدف کلی و آن استقرار حیات در روی زمین و پیدایش انسان

کامل است. این اندیشه، مولود تکبر و خودخواهی انسان نیست که خود را مدار جهان و عالم خلقت را مقدمه هستی خویش بداند، بلکه حقیقتی است که انسان آن را با بررسی های خاصی لمس می کند. قرآن و تسخیر فضا مفسران عالی قدر اسلام، این آیه و مانند آنها را چنین معرفی کرده اند که خداوند، آسمان ها و زمین را برای بشر تسخیر کرد، یعنی آنها را برای سود بردن بشر آفریده است و این مطلب از تمام آیه های زیر استفاده می شود: ۱. (سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ) (۱) «چشمه ها را برای شما تسخیر کرد». ۲. (اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ) (۲) «خداوند که دریا را برای سود بردن شما مسخر ساخت».

۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۳۲. ۲. جاثیه (۴۵) آیه ۱۲.

----- صفحه ۱۸۹ -----

۳. (وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) (۱) «آفریدگاری که شب و روز و آفتاب و ماه را برای انتفاع شما آفرید». شاهد گفتار آنها این است که در این آیه ها خداوند خود را مسخر (با کسره) معرفی کرده است و منظور از تسخیر به گواه «لام» (لکم) سود بردن بشر می باشد و این معنا با مسأله تسخیر فضا، که روزی بشر به کرات آسمانی دست می یابد، تفاوت زیادی دارد و نمی توان گفت: قرآن از این قدرت عظیم به طور غیب خبر داده است. تسخیر فضا، پدیده تازه ای است که بشر در عصر حاضر با آن رو به رو شده است و پس از به هم آمیختن صنعت و جسارت، آرزوی افسانه ای او جامه هستی به خود پوشید و فضانوردان در تیرماه ۱۳۴۸ گام بر ماه نهادند و انسان خاکی با صرف مبلغ سرسام آوری در حدود ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ (دویست هزار میلیون تومان) به کمک سیصد هزار تکنیسین، مهندس، دانشمند، کارشناس و کارگر توانست گوشه بس کوچکی از فضا را تسخیر کند، و پرچم قدرت خویش را بر بلندی های آن نصب نماید. این که گفته شد گوشه بس کوچکی، برای این است که از نظر مقیاس های فلکی، ماه عضو وابسته و تقریباً چسبیده به کره زمین است و نور ماه به فاصله یک ثانیه و نیم به زمین می رسد و با توجه به عظمت جهان بالا، این فاصله، بسیار کم و ناچیز است. نکته شایان توجه، این جاست که برای نخستین بار، تنها فضانوردان امریکا یا شوروی نبودند که درهای آسمان ها را به روی بشر گشودند و راه

۱. نحل (۱۶) آیه ۱۲.

----- صفحه ۱۹۰ -----

تسخیر دیگر کرات را در نظر آنان جلوه دادند یا به عبارت صحیح تر، این چند صد هزار مهندس و تکنیسین نبودند که با علوم و دانش های خویش به فضانوردان توان بخشیدند که این طرح را اجرا کنند و از این راه، نام و نشان و افتخاری برای خود کسب نمایند؛ آنان نخستین پیروان این راه نبودند، بلکه نخستین گروهی که درهای آسمان ها را به روی بشر گشود، انبیا و پیامبران آسمانی بودند و قرآن مجید، کتاب آسمانی ما، از تسلط آنان بر فضا و آسمان ها گزارش داده است. در قدرت سلیمان، همین بس که باد به فرمان او حرکت می کرد و راهی را که مراکب آن روز در ظرف یک ماه می پیمودند، وی در نیم روز طی می کرد و در ظرف یک روز، مسافت دو ماه را می پیمود. معمولاً- کاروان ها با وسایل نقلیه آن روز، روزانه هشت فرسنگ راه می پیمود و در ظرف یک ماه ۲۴۰ فرسنگ را طی می کرد و در ظرف دو ماه، مسافت ۴۸۰ فرسنگ را زیر پا می نهاد. سلیمان بر اثر تسخیر مرکبی تندرو که خدا در اختیار او نهاده بود، می توانست مسافت ۴۸۰ فرسنگ را در ظرف یک ماه در هوا بیاماید، ولی روشن نیست که صعود وی در فضا چقدر بود و تا چه اندازه از سطح زمین بالا- می رفت. قرآن مجید این حقیقت را در آیه زیر بیان می کند: (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ غَدُوها شَهْرٌ وَرَوَّاحُها شَهْرٌ) (۱) «باد را برای سلیمان مسخر ساختیم. مسیر آن در هر نیم روز، مسافت یک ماه بود». باد که در تسخیر او بود، او و گروهی از همراهان او را حرکت می داد، به

۱. سبأ (۳۴) آیه ۱۲.

صفحه ۱۹۱

هر نقطه ای که او مایل بود می برد، چنان که می فرماید: (وَلِسَلِيمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ) (۱) یعنی باد وزنده مسخر سلیمان بود و به فرمان او حرکت می کرد. پس از سلیمان، حضرت مسیح (علیه السلام) دومین شخصیت آسمانی است که درهای آسمان را به روی بشر گشود، آن جا که قرآن درباره وی می گوید: (وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ... يَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ) (۲) «او را نکشتند و به دار نیاویختند، بلکه برای آنان مشتبه شد... بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد.» گروهی از مفسران، جمله (بل رفعه الله) را چنین تفسیر می کنند که او را از این کره خاکی بالا برده و در دیگر کرات آسمانی جای داد، ولی از همه روشن تر معراج و سیر جسمانی و روحانی پیامبر خاتم است که در قرآن در سوره های «اسراء» و «النجم» آمده است و از سیر او در عوالم بالا- به صراحت کامل خبر داده است. (۳) خلاصه، پیامبران نخستین کسانی بودند که درهای آسمان ها را از طریق اعجاز به روی بشر گشوده و امکان عقلی آن را عملاً ثابت کرده اند. در قرآن مجید از برخی از آیات می توان امکان تسخیر کرات بالا را استفاده کرد، ولی استفاده این مطلب نیاز به لطف قریحه دارد.

۱. انبیاء (۲۱) آیه ۸۱. ۲. نساء (۴) آیات ۱۵۷-۱۵۸. ۳. ر.ک: اسراء (۱۷) آیه ۱ و نجم (۵۳) آیات ۱۳-۱۸.

صفحه ۱۹۲

بیان مطلب

شکی نیست که نیروی روحی و فکری بشر از روزی که گام به پهنه هستی نهاده رو به تکامل است. روزی نمی گذرد، مگر این که قدم های برجسته ای به سوی تکامل و به منظور کشف رازهای نهفته در عالم آفرینش برمی دارد، از این رو، هیچ گونه بعید نیست روزی فرا رسد که انسان، با نیرو و قدرت خدادادی، دامنه زندگی خود را در کرات آسمانی نیز پهن کند. آیاتی که در قرآن کریم، درباره مسخر نمودن زمین و آسمان برای بشر وارد شده است، شاید خالی از اشاره به این مطلب نباشد، زیرا درست است که خورشید و ماه و آنچه در آسمان هاست، اگر چه از روز اول برای بشر مسخر و رام شده اند، ولی تسخیر یا بهره برداری از این تسخیر نیز درجاتی دارد که کامل تر آن، این است که مهد زندگی گردند. اینک پاره ای از آیاتی که در این باره نازل گردیده است: ۱. (وَسَخَّرَ لَكُمْ مِا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (۱) «آفریدگار جهان به نفع شماها (بشر) آنچه در آسمان ها و زمین است که تمام از آن اوست، رام و مسخر نموده است و این مطلب برای مردم متفکر، وسیله هدایت و ایمان است». ۲. (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) (۲)

۱. جائیه (۴۵) آیه ۱۳. ۲. لقمان (۳۱) آیه ۲۰.

صفحه ۱۹۳

«آیا نمی بینید که خداوند آنچه را که در آسمان ها و زمین است، برای شما رام و تسخیر کرده است و نعمت های باطنی و ظاهری خود را به طور رایگان در اختیار شما گذارده است؟» ۳. (وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) (۱) «خورشید و ماه را برای شماها رام نمود.» و این جمله در قرآن در سوره های مختلفی وارد شده است. طبق این آیات، قرآن می فرماید: «ما آنچه در زمین است از روز اول در اختیار شما گذارده ایم»، در صورتی که منابع تحت الارضی یکجا و یک مرتبه، بشر بر آنها دست نیافته است، بلکه تدریجاً و در هر عصری، یک طبقه ممتاز تا حدودی از این دفاین آگاهی یافته و آن را استخراج کرده است. از این جا معلوم می شود، مقصود قرآن

از این که می فرماید: «ما آنچه در زمین است در اختیار بشر نهاده ایم» آن نیست که تمام ذخایر زمین در اختیار تمام افراد بشر قرار داده شده است، زیرا بسیاری از این معادن با مرور زمان، کشف شده و در هر قرن، یک طبقه ممتاز، موفق به کشف منابع تحت الارضی شده اند، بلکه مقصود، مجموع اجتماع بشری است که در طول زمان به وجود می آیند، اگر چه بعضی از آنها فقط به برخی از معادن پی برده اند و بعید نیست که در آینده بشر به کشف منابع تازه ای در زمین موفق گردد که در قرن حاضر از آن، کوچک ترین اطلاعی در دست نیست بنابراین چه مانعی دارد، در عین این که سیارات از روز اول برای بشر رام بود، ولی طبقه ممتازی از بشر در طول زمان استفاده بیشتری بنمایند و به کرات آسمانی دست یابند و آنچه قرآن فرموده (وَسَخَّرَ

۱. ابراهیم (۱۴) آیه ۳۳.

----- صفحه ۱۹۴

لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ) به طور اتم و اکمل مصداق پیدا می کند. به علاوه در سوره الرحمن (آیه ۳۴) امکان نفوذ در فضا با تکیه به قدرت ها و استفاده از نیروهای این جهان پیش بینی شده، آن جا که می گوید: (يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ) ای گروه جنیان و انسیان اگر می توانید از اقطار آسمان ها و زمین به خارج رخنه کنید، پس بکنید [ولی] جز با [به دست آوردن] تسلطی رخنه نمی کنید. همان طور که در ادبیات می خوانیم استثنای از «نفی»، «اثبات» است؛ در این آیه، نخست نفی قدرت انسان از نفوذ در فضا می کند و سپس با استثنای (إِلَّا بِسُلْطَانٍ) اثبات می کند که این کار با استفاده از قدرت ها امکان پذیر است. (۱) نعمت های ظاهری و باطنی چیست؟

نعمت های ظاهری عبارتند از موجوداتی که با قوای حسی و ظاهری درک شوند و به عبارت روشن تر به موجودات مادی و نمودهای طبیعی، نعمت های ظاهری می گویند، ولی منظور از نعمت باطنی، همان امور معنوی است که اساس زندگی صحیح بشر روی آن استوار است، مانند خرد و هوش، حتی

۱. در این جا تعبیر «نفوذ» بسیار جالب است، هم از تعبیر «تسخیر فضا» واقع بینانه تر است و هم حکایت از وجود موانع مختلف بر سر این راه می کند، زیرا تعبیر به نفوذ معمولاً آن جا مطرح است که موانعی در کار باشد و این موانع به گونه ای باشد که تنها با قدرت و قوت از او برداشته شود.

----- صفحه ۱۹۵

می توان شرایع آسمانی و برنامه های پیامبران را نیز جزء نعمت های باطنی شمرد. از این بیان، معنای آیه که می فرماید: (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) روشن گردید، یعنی او بشر را غرق نعمت کرده و همه نوع نعمت در اختیار او نهاده است. جهان آفرینش طوری آفریده شده که بسیاری از موجودات جهان خدمتگزار بشر بوده و قسمتی را نیز خود او استخدام نموده و از آنها بهره می کشد. ولی انسان با این همه قدرت و نیرو، با این همه دانش و بینش، به قسمتی از نعمت های مادی و معنوی پی برده، اما قسمت زیادی از اسرار آفرینش هنوز برای او روشن نشده است. چه بسا تا پایان دوران عمر بشر، قسمت مهمی از آنها که وسایل حیات و زندگی به شمار می روند، برای او مکشوف نشود، زیرا نعمت هایی که همیشه ملازم با ماست و هرگز از ما جدا نمی شود، به طور مسلم مورد غفلت قرار گرفته و در افق فکر و تصور ما نمی آیند. آری نعمتی که گاهی هست و گاهی نیست، چون فقدان آن، عکس العمل مخصوصی در ما می گذارد، از این نظر، پیوسته مد نظر بوده و کمتر مورد بی توجهی قرار می گیرد، ولی نعمت های ملازم که همیشه با انسان هست، چون با چنین عکس العملی روبه رو نیست، از این جهت مورد توجه قرار نمی گیرد. یک مثال روشن: اگر انسان، یک سلسله امواج صوتی را از آغاز زندگی تا پایان عمر، بدون کوچکترین وقفه ای بشنود، ممکن است اصلاً

وجود آن را

----- صفحه ۱۹۶

تشخیص ندهد و در صورتی می تواند آن را تشخیص بدهد که لااقل لحظه ای توقف در آن پیدا شود. بر این اساس، چه بسا احتمال می دهیم که بسیاری از نعمت های الهی، بسان همان اصوات ممتدی باشند که از روز نخستین با ما همراه بوده و تا پایان زندگی نیز با ما همراه خواهند بود، در این صورت، این گونه مواهب هرگز مورد توجه قرار نخواهد گرفت. ولی شایسته یک چنین انعام بزرگ چیست؟ جز این است که در برابر پدید آورنده این نعمت، سپاسگزار باشیم و شایستگی خویش را ثابت کنیم، ولی متأسفانه برخی از مردم به جای شکر و سپاس، راه کفر ورزیده و درباره خدا و وحدانیت او به سفسطه و مغالطه و مجادله بر می خیزند، چنان که می فرماید: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ). بشر در برابر آیات یگانگی خداوند بر دو گروهند: گروهی، آیات وحدانیت او را نادیده گرفته و بر اثر تعصب کور و کر، از روش نیاکان پیروی می کنند، هر چند سرانجام چنین پیروی، آتش دوزخ باشد، چنان که می فرماید: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ...)). در برابر آنان، گروه دیگر، آیات وحدانیت و نعمت های سرشار او را به دقت بررسی کرده و با تمام قوا به سوی او متوجه می گردند و در برابر او تسلیم می شوند؛ چنین افرادی به قلعه حصین و دژ استواری پناه برده و به دستاویز محکم و ریسمان ناگسستنی چنگ زده و در ظل عنایات خدای بزرگ جهان قرار گرفته اند؛ چنان که می فرماید: (وَمَنْ يُشْلِمِ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ...)). کفر و ضلالت هر کسی، فقط به زیان خود او تمام می شود و هر فردی

----- صفحه ۱۹۷

در جهان دیگر به نتایج اعمال خود می رسد و پیامبر الهی که پیام رسانی بیش نیست، نباید از انحراف ها و روگردانی ها ناراحت گردد، چنان که می فرماید: (وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ...)). از این افراد منکر، چند روزی غرق لذت و نعمت می باشند، نباید تصور کرد که این وضع برای آنان دایمی و پیوسته است، بلکه این نعمت ها از آنان سلب می گردد، همگی تحویل دستگاه الهی می شوند، چنان که می فرماید: (نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ).

----- صفحه ۱۹۸ ----- صفحه ۱۹۹

۱۹- روح بت پرستی

۱۹- روح بت پرستی

۲۵. (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (۱) اگر از آنها (بت پرستان) پرسید که آسمان و زمین را چه کسی آفرید، می گویند: خدا. بگو: ستایش مخصوص خداست، ولی بیشتر آنها نمی دانند. ۲۶. (لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) (۲) برای خداست آنچه در آسمان ها و زمین است. به راستی خدا بی نیاز و ستوده است. اعتقاد به خدای جهان، سازنده نظام هستی، اصیل ترین و کهن ترین فکری است که در میان بشر به وجود آمده، ولی سرچشمه این فکر چیست و چگونه به وجود آمده است؟ مادی و الهی در این باره اختلاف دارند.

----- صفحه ۲۰۰

نظریه مادی ها در پیدایش بت پرستی

مادی ها می گویند: انسان در اعصار گذشته با بدن ناتوان در برابر امواجی از بلاها و حوادث خطرناک، قرار می گرفت. بادهای شدید، طوفان های ویرانگر، سیل های سهمگین، زمین لرزه های مخرب، شعله های کوه آسای آتش فشانی ها، روشنایی خیره کننده برق ها، نعره مهیب رعدها، قحطی ها و خشک سالی های جانکاه... همگی دهان باز کرده و می خواستند این موجود ناتوان را

بیلعند. ناتوانی او در برابر این عواملِ نابود کننده، او را بر آن داشت به موجود نیرومندتر از خود پناه برد، از این نظر، گاهی به موجودات آسمانی و اجرام کیهانی که برتری محسوسی داشتند و از تیررس این حوادث که وجود او را تهدید می کردند فراتر بودند، پناه می برد. گاهی روح بلند پرواز او به این حد قانع نمی شد و به موجودات دور از حس و فکر از قبیل «ارباب انواع» فرشته و جن و پری متوجه می شود و روی علاقه ای که به آنها داشت، صورت های خیالی آنها را با تراشیدن بت ها و سنگ ها مجسم می ساخت و آنها را به جای خدای و یا خدایان واقعی می پرستید. خلاصه، ترس بشر از علل خصمانه، طبیعت او را واداشت که به موجودات برتری پناه ببرد و نام او را خدا بگذارد و اعتقاد به موجود بالاتر، علتی جز ترس و وحشت از آفات و بلاها علت دیگری نداشت و اگر چنین عللی در کار نبود، هرگز اندیشه خدا به مغز او راه نمی یافت. نظر خدا پرستان این گفتار مادی هاست و آنان در این طرح، حق و باطل را به هم

----- صفحه ۲۰۱

آمیخته اند. در این که بشر، پاره ای از این موجودات را می پرستد سخنی نیست، ولی علت توجه او به یک مبدأ، ترس و وحشت او نبوده است، بلکه علت توجه، این بود که در درون خود، یک نوع جذب و کشش باطنی نسبت به جهان دیگر احساس می کرد، به عبارت دیگر، تقاضا و ندای فطرت بود که او را در تمام احوال، خصوصاً در شداید به یک قدرت مافوق متوجه می ساخت، گویا مسأله مذهب و اعتقاد به خدای جهان با وجود آدمی سرشته شده. خلاصه عقیده به خدای جهان، معلول حس مذهبی انسان است که امروز دانشمندان روان شناس، آن را چهارمین حس بشر دانسته اند و با دلایل روشن، فطری و نهادی بودن توجه به خدا را بر نبوت رسانیده اند. (۱) برای توجه به خدا علاوه بر فطری بودن موضوع خداشناسی، علت دیگری در کار است و آن مشاهده نظام خلقت که انسان را به وجود نظم دهنده ای رهبری می کند که اعتقاد به او با وجودش سرشته شده است. گواه روشن بر این که اعتقاد انسان به خداوند، زاینده ترس و خوف و مولود نیازمندی های مادی او نیست، این است که اگر بشر در بهشت برین که در آن جا اثری از گرسنگی و تشنگی و دیگر عوامل مهلک و نابود کننده نیست، چشم به جهان می گشود، باز حس کنجکاو وی آرام نمی گرفت و بنابراین اصل مسلم که هر دستگاه منظمی به نظم دهنده ای و هر اثری به مؤثری نیاز دارد از خود سؤال می کرد: پدید آورنده این نظام کیست؟ و اگر در آن محیط، کوچک ترین نیازی به خدا نداشت، باز حس کنجکاو وی، او را به

۱. نگارنده در کتاب راه خداشناسی در خصوص نهادی بودن حس خداشناسی به طور مبسوط سخن گفته است.

----- صفحه ۲۰۲

سوی آفریدگار آن نظام، رهبری می نمود. بشر موجودی نیست به ظاهر هستی بنگرد و از علت و پدید آورنده آن، تحقیق ننماید و در کنار سفره سعادت بنشیند و تمام اسباب رفاه برای او فراهم گردد و از تحقیق و تخری درباره قدرتی که این سفره را گسترده است خودداری نماید. حسن کنجکاو است که آدمی را به سوی حقایق و سرچشمه آنها یعنی خداوند سبحان سوق می دهد و بر عطش او در کسب آگاهی عمیق تر و بیشتر می افزاید. بر همین اساس، کمتر کسی پیش از نهضت مادیگری در غرب، آفریدگار جهان را انکار می کرد. بنابراین، عقیده بشر به آفریدگار جهان، در درجه اول، معلول فطرت و سپس معلول حس کنجکاو او است از علل حوادث و موجودات جهان آیه های مورد بحث، علاوه بر این که از یک مطلب علمی دقیق (بت ها به عقیده بت پرستان معبودند، نه خالق) پرده برداشته که شرح آن را در زیر می خوانید، حقیقت دیگری (وجود صانع یک امر مسلم بت پرستان بود) را نیز بیان کرده است. بت ها معبود بودند نه خالق

انسان به عللی به سوی جهان مافوق طبیعت کشیده می شود، ولی به جای این که او را پرستد و به جای این که در برابر خداوند، خاضع گردد، در مقابل آفریده هایی، مانند خود خضوع می کرد. توجه آنان به بتان، بیشتر برای این بود که خداوند را دور از حس

----- صفحه ۲۰۳ -----

می دیدند، از این نظر با خود فکر می کردند که توجه به موجود دور از حس و عبادت مبدئی که از افق دید ما بیرون است بی ثمر می باشد، ناچار باید محسوس را عبادت کرد که توجه و پرستش آن، پرستش خداوند حساب شود و یا لااقل، شفع و واسطه میان آنها و آفریدگار جهان گردد؛ بنابراین آنان هرگز بت ها را خدا و آفریدگار زمین و آسمان نمی دانستند و خالقیت را از شئون خدا و از صفات منحصر به او می شمردند و لذا هر موقع از آنان سؤال می شد و به آنان گفته می شد: (مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) «آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است». (لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) «خدا آفریده است». قرآن در این موقع، مطابق اعتراف آنان، محکومیت آنها را صادر می کند و می فرماید: اگر واقعاً خالق جهان اوست، پس چرا دیگری را می پرستید؟ و به پیامبر دستور می دهد که بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ستایش و پرستش از آن خداست. شعب بت پرستی در جهان، بیرون از حد و شمار است، از میان فرقه های آن، صابی ها، برهمنائی ها و بودائیان و بت پرستان شبه جزیره عربستان از برجستگی بیشتری برخوردارند و تمام این فرق، بتان خود را معبود لایق ستایش و شفع و مقرب می دانستند، نه خالق زمین و آسمان؛ گروهی گام فراتر نهاده و آنها را مدبر جهان می دانستند و بت پرستان شبه جزیره به این مطلب نیز معتقد بودند. بت پرستی در شبه جزیره

عرب های پیشین، مانند قوم عاد و ثمود به طور مسلم، بت پرست بودند و به وسیله بلاهای مخصوصی هلاک شدند، ولی از زمانی که ابراهیم با هاجر و اسماعیل در مکه فرود آمدند و سکونت گزیدند، دین توحید و یکتاپرستی در

----- صفحه ۲۰۴ -----

آن نقطه منتشر بود تا آن که یکی از فرزندان اسماعیل به نام «عمرو بن لحي» حکومت مکه را در دست گرفت و پس از مدتی، سخت بیمار شد و برای معالجه به سرزمین شام رفت. مشاهده کرد که آنان اشکال اجرام کیهانی و تمثال های شخصیت های بشری را می پرستند و معتقدند که بر اثر عبادت این اشکال و تمثال ها، خود اجرام و روح آنها، آنان را یاری می نمایند. وی این مطلب را پسندید و از آنها تقاضای بت کرد و آنان بت «هبل» و بت هایی به نام «اساف» و «نائله» را که به صورت دو جوان زیبا یا به شکل زن و شوهر بود، به وی دادند و او آنها را در خانه خدا (کعبه) جای داد و مردم را به عبادت آنها دعوت کرد و این دعوت، که با روح جهل و نادانی بشر توأم و با روح خضوع در برابر نیروی مافوق کاملاً وفق می داد، رواج کامل پیدا کرد. روزی که پیامبر مبعوث شد، عقیده آنان این بود که بتان معبودند نه خالق، شفع و مقربند، نه آفریدگار جهان و لذا قرآن در رد آنان چنین می گوید: «این بتان مانند شما بندگاند و این بت ها نه شما را می توانند یاری کنند و نه خود را» (۱) و در آیه دوم مورد بحث در پاسخ آنها چنین می گوید: (لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) «آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن خداست». او شایسته پرستش است، یعنی این اجرام آسمانی و زمینی بسان شما مخلوقند و بر شما برتری ندارند و پرستش آنها باعث تقرب نیست. این حقیقت، که بت ها معبود بودند، نه خالق، در قرآن در سوره های عنکبوت (آیه ۱۶) و زخرف (آیه ۸۷) و زمر (آیه ۳۸) نیز وارد گردیده است.

۱. اعراف (۷) آیه ۱۹۴ و ۱۹۷.

----- صفحه ۲۰۵ -----

۲۰- علم و قدرت بی پایان

۲۰- علم و قدرت بی پایان

۲۷. (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) «و اگر آنچه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا و آب هفت دریای دیگر به یاری آید (و نویسندگان معلومات و مخلوقات خدا را بنویسند)

کلمات خدا تمام نمی شود. قطعاً خداست که شکست ناپذیر حکیم است.» ۲۸. (مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْثُبُكُمْ إِلَّا كَنْفُسٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) آفریدن و زنده کردن همه شما (از نظر سهولت) همانند خلقت و زنده کردن یک تن است. خداوند شنوا و بیناست.» وسعت و عظمت خیره کننده جهان آفرینش، بیش از آن است که بشر بتواند به درک آنها موفق گردد. رموز و اسرار پیچیده پدیده های طبیعی، بالاتر از آن است که دانشمندان جهان بر آنها احاطه یابند. هنوز بشر نتوانسته است که

----- صفحه ۲۰۶

به رموز یک سلول احاطه پیدا کند. او هنوز به بسیاری از اسرار وجود خود پی نبرده است، همچنان وجود او مجموعه سراپا راز و ابهام است. آگاهی های او با همه پیشرفتی که کرده است، محدود به کره خاکی و قسمتی بالاتر از آن است، در صورتی که محیط زندگی و تمام سیارات منظومه شمسی و اقمار آن در برابر عظمت خیره کننده جهان آفرینش، بسیار بسیار ناچیز است. ما در جهانی به سر می بریم که صدها هزار کهکشان دارد و منظومه شمسی ما با تمام اقمار و سیاراتش جزء کوچک یکی از کهکشان هاست. این جهان سحابی هایی دارد که به صورت قطعه ابری دیده می شوند، ولی همین قطعه ابر، حتی در تلسکوپ های کوچک به انبوه ستارگانی تبدیل می شود و یکی از این سحابی ها را که قریب نهمصد هزار سال نوری از ما فاصله دارد و عرض آن برابر با ۴۵ هزار سال نوری است، سحابی عظیم «اندرومدا» (۱) می نامند، این سحابی تنها دارای چندین میلیون خورشید است. (۲) ستارگانی مانند دانه های برف، فاصله بین ما و این سحابی را پوشانیده است. درک وسعت جهان هستی و قوانین و رموز عالم آفرینش از گنجایش عقل بشری، بیرون است. او همین اندازه می داند میلیاردها جاندار دریایی و زمینی و بیلیون ها گل و گلبرگ و نبات، نمونه بسیار بسیار کوچکی از اقیانوس عظیم جهان خلقت است. بهترین و روشن ترین جمله برای معرفی این اقیانوس عظیم بی کرانه، همان جمله ای است که آیه مورد بحث آن را آورده و می فرماید: (وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...) اگر تمام درختان روی

----- ۲.۱. ANDROMEDA. نجوم برای همه.

----- صفحه ۲۰۷

زمین، قلم شود و دریاها روی زمین به کمک هفت (۱) دریای دیگر برای نوشتن کلمات خدا مرکب گردد هرگز کلمات (مخلوقات) تمام نمی شود، یعنی این قلم ها می شکند و آن مرکب ها تا آخرین قطره تمام می شود و شرح اسرار مخلوقات و رموز جهان آفرینش و شماره آنها پایان نمی پذیرد. جمله (مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) بهترین جمله ای است که می تواند این حقیقت را مجسم سازد و هیچ رقم ریاضی و لو هر اندازه بزرگ تر باشد، نمی تواند جای این جمله بنشیند. اگر می فرمود: شماره موجودات و اسرار جهان آفرینش به اندازه عددی است که یک میلیون صفر همراه آن باشد، باز این جمله می رساند که شماره آنها متناهی است، در صورتی که جمله (مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) کلمات خدا تمام نمی شود» به صورت واضح تری نامتناهی بودن آن را می رساند. این حقیقت را بار دیگر قرآن در سوره کهف یادآور شده و فرموده است: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً) (۲) یعنی اگر دریا مرکب گردد (و کلمات خدا را با آن بنویسند) آب دریا، پیش از آن که کلمات خداوند تمام گردد، پایان پذیرد.» اگر طول زمانی را که جهان از بدو پیدایش تاکنون داشته و در آینده نیز خواهد داشت و حوادث بی پایانی که روی خواهد داد در نظر بگیریم، عظمت این بیان روشن تر می شود.

----- ۱. عدد هفت در عرب کنایه از تکثیر است و این اصطلاح در هفتاد نیز وارد شده است. ۲. کهف (۱۸) آیه ۱۰۹.

----- صفحه ۲۰۸

آیا موجودات جهان، کلام خداوند هستند؟

اگر به الفاظی که از دهان بیرون می آید «کلمه» می گوئیم، از این نظر است که هر کدام، از سلسله حقایق خارجی مفاهیم ذهنی و تصورات عقلی متکلم حکایت می کنند بنابراین اگر چنین دلالتی از یک موجود خارجی برآید یعنی هر موجودی با نظام دقیق خود، دال و گواه به علم و قدرت بی پایان خالق خود باشد، در این صورت باید آن را «کلمه» گفت بر این اساس، موجودات جهان هستی کلمات خداوند بزرگ است، زیرا سازمان وجودی هر ممکن از قدرتی عظیم حکایت می نماید. سازمان پیچیده یک سلول، نظام شگفت انگیز جانداران، ساختمان زیبای گل ها، عظمت و بزرگی سحابی ها و کهکشان ها، جانداران بی شمار دریاها و سازمان مرموز هر انسانی، حاکی از عظمت و قدرت بی پایان اوست، گویا هر کدام با زبان تکوینی، از قدرت و علم و جمال و جلال او سخن می گویند. قرآن حضرت مسیح را «کلمه الله» خوانده است: (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ (۱) «عیسی بن مریم پیامبر خدا و کلمه او است». امیرمؤمنان می فرماید: «يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ وَلَا بِإِنْدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ (۲)»

۱. نساء (۴) آیه ۱۷۱ و آل عمران (۳) آیات ۳۹ و ۴۵. ۲. نهج البلاغه، خ ۱۸۶.

صفحه ۲۰۹

یعنی این که می گویند: خداوند به موجودات می گوید باش، آنها فوراً موجود می شوند، نه به این معناست که در این میان، صدا و آهنگ در کار است، بلکه سخن خدا کار و عمل اوست. جایی که کوه و کاه یکی است
نخستین آیه مورد بحث، معرف علم بی پایان خداوند است و آیه دیگر، یعنی آیه (مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ...) مبین قدرت بی پایان اوست. و معنای آیه این است که آفریدن تمام بشر و زنده کردن همه آنها از نظر سهولت و آسانی بسان آفریدن و زنده کردن یک تن از شماهاست و در حقیقت، منظور این است که سراسر جهان خلقت از کوچک و بزرگ، از زیاد و کم در برابر قدرت بی پایان او یکسان است و برای چنین قدرت بی پایانی که به هر ممکن می تواند در هر لحظه ای لباس وجود بپوشاند، مشکل و آسان مفهومی ندارد. این دو مفهوم در مورد کسانی صدق می کند که قدرت آنها محدود باشد. در چنین وضعی، حادثه ای که یک مقدمه لازم دارد، با کاری که با ده مقدمه درست می شود، فرق پیدا خواهد نمود و اولی آسان و دومی مشکل جلوه خواهد کرد؛ ولی درباره صانع توانایی که با اراده و مشیت خود به هر ممکن بخواهد وجود می بخشد، این دو سنخ کار، یکسان است، بنابراین خلق کردن و زنده کردن میلیاردها موجودات بسان آفریدن یک فرد و احیای یک تن است. این حقیقت به طور واضح در سخنان امیرمؤمنان چنین وارد شده است: «وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ

صفحه ۲۱۰

فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ (۱) بزرگ و ریز، سنگین و سبک، نیرومند و ناتوان در برابر قدرت او یکسانند.» این آیه پاسخ کسانی بود که می گفتند: «خداوند ما را یک یک آفریده، چگونه به طور دسته جمعی زنده خواهد نمود.»

۱. همان، خ ۱۸۵. صفحه ۲۱۱

۲۱- نمونه های بارزی از علم و قدرت خدا

۲۱- نمونه های بارزی از علم و قدرت خدا

۲۹. (الْم تَرَأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ الْإِلَّالَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي الْإِلَّالِ وَسَيَخْرُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلُّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲) آیا ندیده ای که خداوند شب را در روز و روز را در شب وارد می کند از یکی می کاهد و به دیگری می افزاید] و آفتاب

و ماه را رام کرده و هر کدام به مدت معینی به سیر خود ادامه می دهند. خداوند از اعمال شما آگاه است.» ۳۰. (ذَلِكِ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۳۰﴾) این‌ها همه [دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند باطل است و خدا همان بلندمرتبه بزرگ است.] هدف این آیه ها چیست؟ آیات مورد بحث، دو هدف را تعقیب می کند:

----- صفحه ۲۱۲

۱. در بحث پیش، قرآن درباره علم و قدرت بی پایان آفریدگار جهان، سخن گفت و خداوند جهان را چنین معرفی کرد: او علم و قدرت بی پایانی دارد. اکنون به عنوان نمونه، بشر را به برخی از موجودات زمینی و کیهانی و حوادث طبیعی متوجه ساخته تا از طریق تدبیر در آنها این حقیقت برای او محسوس و مشاهده گردد. ۲. چنان که در آغاز تفسیر سوره گفته شد، یکی از اهداف این سوره، مبارزه با شرک و بت پرستی است، به این معنا که بت ها نه تنها آفریدگار جهان نیستند، بلکه شایستگی کوچک ترین ستایش و بندگی را ندارند و خداوند است که شایسته ستایش است و این هدف با بیان نمونه های بارزی از علم و قدرت او عملی می گردد، زیرا یک فرد، با تفکر در آیات و مخلوقات الهی می فهمد که شایسته ستایش، فقط و فقط، آن منبع قدرت و مرکز علم و کمال و جلال است، نه این بت های چوبی و فلزی که کوچک ترین قدرت دفاع و شعور و حس ندارند. از این رو قرآن کریم پس از بیان یک سلسله شواهد (اختلاف شب و روز، رام شدن ماه و خورشید...) در آیه سی ام چنین نتیجه می گیرد: (ذَلِكِ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ ﴿۳۰﴾) یعنی این مظاهر علم و قدرت از آن خدایی است که حق مطلق است، یعنی زوال و فنا ندارد، عاجز و ناتوان نیست و علم و قدرتش محدود نمی باشد، پس شایسته پرستش اوست، نه غیر او که عاجز و ناتوانند و باطل و فناپذیر. مظاهر قدرت و علم بی پایان

اختلاف شب و روز که در طول سال، پیوسته از یکی کاسته و به دیگری

----- صفحه ۲۱۳

افزوده می شود، یکی از بدایع نظام جهان آفرینش است و سرچشمه آن به طور مسلم، علم و قدرت عظیم و بی پایان است و از نظر علمی، عامل آن، حرکت زمین به دور خورشید و مایل بودن محور آن، نسبت به مدار آن است. اینک توضیح هر دو مطلب: الف) زمین در هر ۲۴ ساعت یک بار به دور خود می گردد و علت پیدایش شب و روز همین گردش وضعی است، زیرا در پرتو حرکت، پیوسته نصف زمین یا کمی بیشتر، رو به آفتاب است و اشعه خورشید، آن را روشن و حالت روز را پدید می آورد و آن نصف کمتر، همیشه پشت به آفتاب و در سایه مخروطی شکلی فرو رفته و حالت شب را پدید می آورد ب) زمین در طی یک سال خورشیدی در مدار معینی به دور خورشید می گردد، ولی محور زمین (خط موهومی که از مرکز زمین گذشته و دو قطب شمال و جنوب را به هم وصل می کند) نسبت به مدار زمین (مسیر گردش زمین به دور آفتاب) عمودی نیست، بلکه زمین در زاویه ۲۳ درجه و ۲۷ دقیقه ای قرار گرفته است و به همان نسبت، محور زمین به مدار آن انحراف دارد. دو نقطه، از اختلاف شب و روز، یعنی کوتاهی و بلندی مستثناست: یکی نقاط استوایی که شبانه روز در آن جا یکسان و تقریباً ۳۶۵ شب و روز دارند، دیگری مناطق قطبی که شب و روز در آن جا یکسان است، ولی هر موقع، در قطب شمال، روز باشد، در قطب جنوب، شب است و بالعکس و در غیر این نقاط، اختلاف شب و روز دایمی است و کوتاهی و بلندی آنها بر حسب دوری و نزدیکی آنها از خط استوا و قطب شمال و جنوب می باشد.

----- صفحه ۲۱۴

تأثیر اختلاف شب و روز در حفظ حیات

اختلاف شب و روز، اثر عمیقی در حفظ حیات و پرورش انواع گیاهان دارد، زیرا هر قدر از منطقه استوا به سوی «قطب» پیش می

رویم، تأثیر تابش آفتاب کمتر می‌گردد و با این حال، اگر مقدار شب و روز پیوسته یکسان باشد، مقدار حرارت لازم برای پرورش گیاهان در فصل بهار و تابستان به آنها نمی‌رسد، ولی با طولانی شدن روزها این مطلب جبران شده و حرارت لازم تأمین می‌گردد. شایان توجه این که این تغییر، به طور تدریجی (که برای نمو تدریجی گیاهان لازم است) صورت می‌گیرد، لذا هیچ گونه عکس العمل نامطلوبی، در حیات انسان و حیوانات و گیاهان ایجاد نمی‌کند، بلکه تدریجاً از یک مرحله وارد مرحله دیگری می‌شوند؛ روی یک چنین مصلحت می‌فرماید: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) «آیا ندیده‌ای که خداوند، شب را در روز و روز را در شب وارد می‌کند.» تسخیر خورشید و ماه

آفتاب که کانون نور و کوره آتشی است، حجم آن ۱،۳۳۰،۰۰۰ برابر کره مسکونی ماست، در حالی که زمین تقریباً پنجاه برابر ماه است؛ از این کوره درخشان، هر روز ۵۰،۰۰۰ میلیون تن به حرارت و انرژی تبدیل می‌شود. باید وزن آن چقدر باشد که کاسته شدن عدد یاد شده، اثر محسوسی در آن نگذارد. درجه گرمای سطح خارجی خورشید تقریباً ۱۱۰،۰۰۰ درجه

----- صفحه ۲۱۵

فارنهایت است، ولی حرارت مرکزی آن به هفتاد میلیون درجه فارنهایت تخمین زده می‌شود. (۱) ماه در قدرت این موجود زیبا و درخشان، کافی است که هر شبانه روز دو مرتبه تولید جزر و مد می‌کند و از این طریق، باغ‌ها و اراضی زراعتی سواحل دریا سیراب می‌گردند. جزر و مد دریا در پاره‌ای از نقاط به شصت پا می‌رسد. قشر خاکی زمین، هر روز بر اثر جاذبه ماه، دو مرتبه چند اینچ کشیده می‌شود. این قدرت ماه است که آب دریاها را بالا می‌برد و زمین را با این صلابت و سختی خم می‌کند. منافعی که از طریق خورشید و ماه که خداوند آنها را به نفع انسان مهار نموده، عاید بشر می‌گردد، بیش از حد و شمار است و این فصل، گنجایش بسط و شرح این قسمت را ندارد و به طور قطع باید اذعان کرد که مهار نمودن این دو منبع قدرت، نشانه بارزی است که این جهان، آفریدگاری دارد دانا و توانا که علم و قدرت او بی پایان است. نکات:

(۱) آیه‌های مورد بحث با تفاوت مختصری در سوره‌های حج طی آیه‌های ۶۱-۶۲ نیز وارد گردیده است؛

۱. این واحد درجه حرارت از نام «فارنهایت» فیزیکدان آلمانی مبتکر این درجه بندی گرفته شده است. در میزان الحرارة فارنهایت، نقطه یخ بستن آب، ۳۲ و نقطه به جوش آمدن آن، ۲۱۲ است.

----- صفحه ۲۱۶

(۲) سیر و گردش خورشید و ماه مدت معینی دارد. هنگامی که این نظام شمسی به هم خورد، سیر و گردش آنها بسان اجسام آنان از بین می‌رود و این حقیقت در بسیاری از آیات به طور صریح گفته شده، از جمله این آیه: (مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى) (۱) «خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است.» «اجل» در اصطلاح قرآن، همان مدت معینی است که برای حیات و استمرار و بقای موجودی در نظر گرفته شده و «مسمی» به معنای نامیده و معین شده، یعنی اجلی که خداوند برای آنها معین کرده است؛ بنابراین محدودیتی که آفرینش منظومه شمسی و حرکت آفتاب و ماه دارد، در آیه مورد بحث می‌فرماید: (كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) «همه آنها تا وقت معینی در حال جریان و گردش هستند.» البته گردش خورشید در این آیه، منافاتی با مرکز بودن آن، نسبت به سیارات ندارد، زیرا آفتاب با حفظ این موقعیت، علاوه بر حرکت وضعی با مجموع سیارات و اعمار خود به سوی نقطه نامعلومی در سیر و گردش است و دانشمندان می‌گویند: مثل خورشید در حرکات دسته جمعی بسان مادری است که در یک بیابان غیر متناهی دست فرزندان خود را گرفته و بدون در نظر گرفتن پناهگاه معینی در حرکت و گردش باشد.

۱. روم (۳۰) آیه ۸.

----- صفحه ۲۱۷

بنابراین، مقصود از ثبات خورشید، این است که وضع او با تمام سیاراتی که دور او می گردند، دگرگون نمی شود و پیوسته ثابت است و این، مانع از آن نیست که خود خورشید همراه آنها حرکت کند.

----- صفحه ۲۱۸ ----- صفحه ۲۱۹

۲۲- توحید استدلالی و فطری

۲۲- توحید استدلالی و فطری

۳۱. (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۳۱﴾ آیا نمی بینی که کشتی در [پرتو] نعمت خدا [باد] در دریا می گردد تا [خدا] دلایل توحید خود را به شما نشان دهد. در این باره برای هر فرد صبور و بردبار [که آماده است رنج مطالعه را تحمل کند] و شاکر و سپاسگزار [که در برابر حق خاضع باشد] نشانه های زیادی است. «۳۲. (وَإِذَا عَشِيَ يَهُم مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿۳۲﴾ و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد [خود] را برای او خالص گردانند، و [الی] چون نجاتشان داد و به خشکی رساند، برخی از آنان میانه رو هستند و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند.»

----- صفحه ۲۲۰

هدف این دو آیه، بیان دو سنخ از توحید است: یکی توحید استدلالی و دیگری توحید فطری. توحید استدلالی جز این نیست که از طریق تفکر و تدبر در آیات خدا و بالاخص در نظام بدیع خلقت به پدیدارنده انسان و جهان پی ببریم، زیرا تضاد کور و کر و یا بت های فلزی و چوبی و اجرام سماوی نمی توانند چنین جهان منظمی را به وجود آورد. توحید فطری بر اساس نادیده گرفتن برهان و استدلال عقلی، استوار است. در این قسمت، انسان ناخودآگاه به نقطه ای که آن را مرکز قدرت و علم می داند کشیده می شود، هر چند علت آن کشش روشن نباشد. در آیه های مورد بحث، هر دو سنخ از توحید بیان شده است. اینک بیان توحید استدلالی از مشاهده نظم در گردش کشتی ها در دریاها. نشانه توحید در گردش کشتی روی دریاها

کشتی های بادی بزرگی که کالاهای بازرگانی و یا ذخایر زیرزمینی را از نقطه ای به نقطه دیگر حمل می کنند، بزرگ ترین و کم خرج ترین وسیله نقلیه ای است که تاکنون بشر به آن دست یافته است. وزش باد بر روی آب های اقیانوس ها به قدری منظم است که اگر شدت یابد، باعث پیدایش طوفان ها می گردد و اگر کاهش پیدا کند، باعث رکود و تعطیل حرکت کشتی می شود. عوامل مختلفی از نظم و ترتیب، دست به دست هم داده تا این سیاحت را برای بشر به صورت یک امر دلپذیر و ممکن در آورده است که ما به سه عامل از آنها اشاره می کنیم:

----- صفحه ۲۲۱

۱. غالب قطعات کشتی از چوب و تخته است و وزن مخصوص آن، طوری است که با آن همه سنگینی، باز روی آنها قرار گرفته و در آب فرو نمی رود. ۲. آب های دریاها معمولاً گرفتار تلون حرارت های گوناگون زمین است، ولی آفرینش آب، طوری است که در حرارت و فشار معمولی به حالت بخار در نمی آید، بلکه در درجات زیادی از حرارت، هنوز به صورت مایع است و در مراتب خیلی بالاتر بخار می شود و اگر این ماده حیاتی در برابر تغییر حرارت زمین، تا این حد استقامت نداشت، زندگی برای بشر یک امر غیر ممکن و کشتیرانی در نقاط زیادی به صورت امر محالی در می آمد. مثلاً آمونیاک که وزن مولکولی آن، هفده است، در درجه سانتی گراد زیر صفر در حال بخار است. «هیدروژن سولفوریک» که وزن مولکولی آن «۳۴» است در پایین تر از ۵۹ درجه

سانتی گراد زیر صفر هنوز بخار است، ولی آب که وزن مولکولی آن، هجده است، هنوز در قسمت هایی از حرارت فوق صفر باز به صورت مایع است. این جاست که انسان، انگشت حیرت به دندان گرفته و بی اختیار از مشاهده این نظم در برابر صانع مدبر این جهان، سرتعظیم فرود آورده و با دلی لبریز از ایمان و اعتقاد به وجود خدای واحد متوجه می گردد. ۳. وزش های منظم باد روی اقیانوس ها از این رشته از بادهای مانند دایه های مهربان و مادران علاقه مند، مصنوع بشر (کشتی) را در آغوش گرفته و آن را به مقصد می رساند، گویا جز این مأموریتی نداشته است. این اساس،

----- صفحه ۲۲۲

خداوند انسان را به یکی از مظاهر نظم و در عین حال، بزرگ ترین نعمت خود متوجه نموده و می فرماید: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي...). باد مظهر لطف و خشم است

محیط زمین ما را موجود لطیفی به نام هوا که از گازهای گوناگونی تشکیل یافته فرا گرفته است، که از تموج و حرکت آن، باد تولید می گردد. این موجود نامرئی، گاهی مظهر لطف و عاطفه است، گاهی عامل خشم و غضب. این همان باد رحمت است که قرن ها به بشر در سفرهای دریایی خدمت کرده و با آغوش پر محبت، مراکب عظیم او را از دورترین نقطه، بی دریغ و رایگان به مقصد رسانیده است. این همان مظهر رحم و فضل الهی است که ابرهای پر از باران را از اقیانوس ها حرکت داده و به فلات ها و قاره های دور از آب روانه ساخته و پس از چندی مناظر مصفا، کشتزارهای سرسبز و باغ های پر طراوت به وجود می آورد (روم (۳۰) آیه ۴۸-۵۰). ولی خدا نکند که این موجود نامرئی مظهر خشم و غضب گردد، طوفانی برپا می کند که شهرها و درخت ها و سنگ ها را از جای کنده و به دریا می ریزد و بر هیچ موجودی رحم نمی کند. خدا نکند که دریا طولانی گردد و بادهای خشمگین بر روی اقیانوس بوزد، آب های دریا را به ارتفاع صد متر بالا برده و امواج کوه پیکری، که هر مصنوع و موجودی در برابرش قرار گیرد درهم می کوبد، به وجود می آورد. (۱)

۱. ر.ک: نگارنده، راه خداشناسی.

----- صفحه ۲۲۳

اکنون شما تماشاگر این صحنه در دریاها و اقیانوس ها هستی، آیا این نظم و ترتیب که یک هزارم آن در این جا گفته نشد، شما را به وجود یک ناظم، هدایت و رهبری نمی نماید؟ چطور نظم جزئی در یک موجود جزئی ما را به سازنده آن هدایت می کند و هرگز تصور نمی کنیم که خود به خود به وجود آمده و این نظم را پذیرفته است، ولی این نظم در سرتاسر اقیانوس ها از جهاتی که هم اکنون تشریح شد، ما را به صانع آن، هدایت نمی نماید؟ توحید فطری

نکته شایان توجه درباره توحید فطری، این که غالباً با توحید استدلالی مخلوط می شود، از آن جا که مسأله نیاز معلول به علت را امر فطری تصور کرده اند، از این نظر گفته اند: اعتقاد به وجود صانع از ناحیه هدایت معلول به علت، توحید فطری است، در صورتی که مسأله هدایت معلول به وجود علت، یک مسأله نظری قریب به ضروری است که بشر در طول زندگی از حوادث گوناگونی پی به چنین قانون کلی برده است و هرگز یک امری فطری نیست و امور فطری هرگز بر اساس تجربه و آزمایش و برهان و استدلال استوار نیست، بلکه توحید فطری ندای فطرت و توجه قهری باطن هر فردی به سوی آفریدگار یکتاست. گواه ما بر فطری بودن اعتقاد به وجود صانع، همان توجه جدی بشر در طول حیات خود به صانع جهان است. بشر در تمام ادوار زندگی، پیوسته به نقطه ای متوجه بوده و معبودی اعم از حق و باطل می پرستید و چنین امر ممتدی ناچار باید ریشه فطری داشته باشد و الا تا این حد پایدار

----- صفحه ۲۲۴

نمی‌ماند. مظاهر این فطرت، همان مواقعی است که بشر با مشکلات رو به رو شده و تمام اسباب ظاهری از کار بیفتند، علل و معلولات مادی نتوانند مشکل او را بکشایند، در چنین وضع، ناگهان پرده‌های غفلت و غرور کنار می‌رود و به صانع و پدید آورنده جهان متوجه می‌گردد و یا به عبارت دیگر، نیروی فطرت، او را به سمت نقطه‌ای مبهم و نامعلوم سوق داده و در انتظار کمک از آن نقطه می‌گردد. بهترین تشبیه برای مجسم ساختن توحید فطرت، همان حالت کودک است. او در نخستین روزهای تولد، مفهوم گرسنگی و تشنگی را نمی‌داند و از وجود شیر و پستان که درد او را درمان می‌کند آگاهی ندارد، ولی مرتب با گریه‌های ممتد و جیغ‌های پی‌پی، دنبال گمشده است که هر وقت به آن می‌رسد، فوراً آرام و قرار می‌گیرد. زمانی که انسان در کشتی نشسته و امواج آب، کشتی را بسان پر کاه از این سو به آن سو پرتاب می‌کند، او در خود، پس از یأس و نومیدی، یک کشش باطنی را درمی‌یابد که او را به نقطه‌ای سوق می‌دهد که انتظار دارد آن نقطه، گره از کار او باز کند. ممکن است این چنین شخص به ظاهر مادی و ملحد باشد، ولی در این حالت، او نیز بسان دیگران، یک حالت انتظار و توجه خاصی به یک نقطه مبهم و نامعلومی پیدا می‌کند و شاید خود او نیز نداند متوجه کجاست و در انتظار چه کسی است، ولی کشش باطنی و توجه خود را درمی‌یابد. البته توجه انسان در مواقع مشکلات، مظهر این فطرت است و الا

----- صفحه ۲۲۵

خداشناسی به صورت یک خواست باطنی، پیوسته با وجود او خمیره شده است و گواه آن، همان اعتقاد راسخی است که بشر در طی ادوار زیاد به خدا داشته است. (۱)

۱. قرآن گوشه‌ای از خشم و غضب باد را که در حقیقت مظهر خشم الهی است درباره قوم عاد چنین بیان می‌کند: (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ * تَتْرَعُ النَّاسَ كَمَا أَنَّهْمُ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ ﴿۱۹﴾) ما در روز شومی، باد شدیدی به سوی قوم عاد فرستادیم که مردم را مانند ریشه نخل‌های کنده از جای می‌کند (قمر (۵۴) آیه ۱۹).

----- صفحه ۲۲۶ ----- صفحه ۲۲۷

۲۳- آیا این علوم مخصوص خداست؟

۲۳- آیا این علوم مخصوص خداست؟

۳۳. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْعُرُورُ ﴿۳۴﴾) ای مردم! از [مخالفت] پروردگار بپرهیزید و بترسید از روزی که پدر برای فرزند و فرزند برای پدر سودی نخواهد داشت. آری، وعده الهی [درباره قیامت] حق و قطعی است. زنده‌ها تا زندگی دنیا شما را فریب ندهد و زنده‌ها تا شیطان شما را مغرور نسازد. (۳۴). (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۵﴾) پیش خداست وقت روز رستاخیز [و هم] اوست که باران نازل می‌گرداند و از آنچه در رحم هاست آگاه است. هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند در چه سرزمینی خواهد مرد. خداوند دانا و خبیر است.

----- صفحه ۲۲۸

ترسیمی از اوضاع رستاخیز

در نخستین آیه مورد بحث، قیافه هولناک روز رستاخیز، چنین ترسیم شده است: روز رستاخیز، روزی است که هرگونه روابط خویشاوندی و علائق دوستی میان افراد از هم گسسته می‌شود و هر کس به نجات خود می‌اندیشد، پدر به فکر فرزند و فرزند به

فکر پدر نیست. وحشت آن روز به حدی است که مادران شیرده از کودکان شیرخوار خود غفلت می‌ورزند و زنان باردار از اوضاع هول‌انگیز آن روز، سقط می‌کنند و همه مردم را بهت و وحشت فرا می‌گیرد. «جن (۷۲) آیه ۲». قیافه سهمگین آن روز، آن چنان بشر را مرعوب می‌سازد که وی از پدر و مادر، از همسر و فرزند، از برادر و خواهر می‌گریزد و به فکر نجات خود می‌باشد «عبس (۸۰) آیه ۲۶». در آن روز حساب، گنهکاران آرزو می‌کنند که تمام عزیزان خود را از فرزند و همسر و برادر و عشیره و آنچه در روی زمین است فدای خود کنند، ولی پذیرفته نمی‌شود «معارض (۷۰) آیه ۱۱-۱۴». خداوند بار دیگر در سوره لقمان (آیه ۳۳) وقوع این اوضاع هولناک را یادآور می‌شود و تأکید می‌ورزد که: (فَلَا تَعْرَنُّكُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا ﴿۳۳﴾ زندگی دنیا شما را فریب ندهد) و می‌فرماید: (وَلَا يَغُرُّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ ﴿۳۳﴾) یعنی عوامل فریب دهنده از شیطان و هوا و هوس، قدرت و سلطنت، مال و ثروت، باعث فراموشی چنین روزی نشود.

----- صفحه ۲۲۹

اساس سعادت و پایه اصلاحات

اعتقاد به روز رستاخیز، یکی از اهداف ادیان آسمانی است. حوادث جهان و تجربیات متفکران و پایه گذاران مکاتب اخلاقی و اجتماعی و هواداران اصلاحات همه جانبه بشری، این مطلب را به ثبوت رسانیده اند که تأمین سعادت عمومی و برقراری صلح جهانی و خاموش گردیدن نایره های جنگ و برچیده شدن بساط ظلم و ستم و گسترش عدالت عمومی، جز در پرتو تحکیم عقیده و ایمان به روز حساب، امکان پذیر نیست. همه برنامه های اصلاحی و اخلاقی و مکاتب سیاسی و اجتماعی که هدفی جز برقراری صلح و ترک تعدی و عدالت اجتماعی و فردی ندارند، تا ایمان به روز حساب نداشته باشند، سرابی بیش نیستند و توانایی درمان دردی را ندارند. امروز جهان بشری با وجود داشتن صدها برنامه جهانی و مکتب های اصلاحی و اجتماعی به لب پرتگاه کشیده شده و ثبات و آرامش، امنیت و عدالت از جامعه انسانی رخت بریسته است و دلیل آن، این است که عقاید دینی که رکن مهم آن، اعتقاد به روز حساب است، در بیشتر افراد تحلیل رفته است. علم بی کران خداوند

در آخرین آیه این سوره، گوشه ای از علم خداوند بیان شده است: ۱. وقت رستاخیز را او می داند، چنان که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) و در آیه دیگری می فرماید:

----- صفحه ۲۳۰

(قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ﴿۲۰﴾) بگو علم رستاخیز تنها پیش اوست و کسی جز او از وقت آن آگاه نیست». ۲. وقت نزول باران را دقیقاً می داند، اوست که می داند در چه لحظه ای باران می بارد و در چه لحظه ای پایان می یابد و در این دشت و دمن، چه نقطه ای از باران بی بهره خواهد بود. خلاصه علم به نزول باران با تمام خصوصیات کیفی و کمی از علوم انحصاری اوست. امروز بر اثر پیشرفت علم هواشناسی و علوم دیگر، ابر و باران مصنوعی ایجاد می شود و پیشامدهای جوی را تا مدتی تعیین می کنند، ولی با این همه، پیش بینی های آنان تقریبی است و قطعیت ندارد. امروز اگر چه با اختراع وسایلی، مانند گرما سنج و فشار سنج و استقرار ایستگاه های هواسنجی و مراکز هواشناسی در نواحی خشکی و دریایی قسمتی از پیش بینی های آنان به طور اجمال جامه عمل به خود می پوشد، ولی هیچ گاه به گزارش های خود قاطع و جازم نبوده و حدسی بیش نمی دانند، حتی پیش از پیدایش علم هواشناسی، بشر سابق روی امارات و نشانه های جوی، گاهی نزول برف و باران را پیش بینی می کرد، ولی پا از دایره احتمال و گمان بیرون نمی گذاشت. خلاصه علم به نزول باران با تمام خصوصیات کمی و کیفی، به ویژه پیش از پیدایش امارات و علایم جوی از علوم انحصاری اوست. سید قطب در تفسیر «ظلال» می گوید: هرگز آیه دلالت ندارد که علم به نزول باران از علوم انحصاری خداست، زیرا آیه به گواه جمله (وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ) می گوید اوست که باران می فرستد و این جمله، دلالت بر مطلب یاد

----- صفحه ۲۳۱ -----

شده ندارد و الا لازم بود بگوید: «ويعلم نزول المطر» یعنی نزول باران را می داند. ولی سید قطب از یک نکته که در اصطلاح به آن «وحدت سیاق» می گویند، غفلت ورزیده است، زیرا موضوع نزول باران در میان چهار موضوع دیگر گفته شده که علم به آنها از علوم انحصاری خداوند است و اگر منظور از جمله (وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ) همان علم به نزول باران نباشد، گفتن این جمله در میان آن چهار موضوع بی تناسب خواهد بود، زیرا اگر نزول باران، فعل خداست، همه حوادث جهانی نیز از او سرچشمه می گیرد، چرا از میان آنها فقط اختصاص فرستادن باران را به خود متذکر شده است، در صورتی که او مبدأ همه افعال جهان آفرینش است. ۳. اوست که می داند در رحم ها چیست، او از سعادت و شقاوت و سرنوشت جنین و از پسر و دختر بودن آن آگاهی دارد، حتی آن روزی که جنین به صورت تک سلولی است، می داند که پسر است یا دختر، سعادت مند است یا بدبخت. بشر با همه پیشرفت هایی که در زمینه «جنین شناسی» پیدا کرده، هنوز شناسایی جنین از نظر پسر و دختر بودن از رازهای نهفته است که اخیراً علم بر آنها دست یافته است ولی نه از روزهای نخست بارداری، بلکه پس از سپری گشتن چند ماه، در حالی که آگاهی خدا، گسترده تر است. علاوه بر این، جمله (وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ) نه تنها علم به پسر و دختر بودن را از علوم انحصاری شمرده، بلکه علم به کلیه شؤون جنین را از خصایص الهی نام برده است.

----- صفحه ۲۳۲ -----

۴. کسی از آینده خود اطلاعی ندارد. ۵. هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد. نظریه ما در خصوص آیه مفسران اسلامی به پیروی از برخی روایات، علم به این موضوعات پنجگانه را از علوم انحصاری خدا دانسته و می گویند: جز خدا کسی بر این پنج موضوع آگاهی پیدا نمی کند. ما تا آن جا که امکان داشت، این نظریه را با مؤیدهای آن بیان کردیم و نظر ما نیز هنگام (۱) نگارش این قسمت از تفسیر همین بود، ولی بعدها موقع تنظیم کتاب مفاهیم القرآن که بخشی از آن، مربوط به علم غیب است، تغییر نظر داده و نظر دیگری را انتخاب نموده و مشروح نظر خود را در آن کتاب نوشته ایم. حال این نظر را به گونه ای مختصر بیان می کنیم: از نخستین جمله آیه استفاده می شود که آگاهی از وقت رستاخیز، مخصوص خداست و جز او کسی از آن آگاه نیست و نشانه اختصاص چنین علم به ذات خویش، همان مقدم داشتن لفظ «عنده» بر لفظ «علم الساعة» است که از نظر قواعد ادبی نشانه انحصار می باشد. علاوه بر این آیه، آیات دیگری نیز به طور روشن بر این مطلب گواهی می دهند، از جمله آیات زیر:

(إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ) (۲)

۱. اردی ۳ بهشت ۱۳۴۵ برابر محرم ۱۳۶۸. ۲. فصلت (۴۱) آیه ۴۷.

----- صفحه ۲۳۳ -----

«دانستن هنگام رستاخیز فقط منحصر به اوست.» (يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ) (۱) «مردم از تو درباره رستاخیز می پرسند بگو: علم آن فقط نزد خداست.» بر این اساس، می توان گفت: این آیه به کمک آیات دیگر، گواه بر این است که علم به وقت رستاخیز جهان، از اختصاصات خداست و شاید تا نخستین لحظه وقوع آن، کسی را از آن آگاه نسازد. آیه مورد بحث در دومین قسمت، روش سخن را دگرگون کرده و هرگز به شیوه حصر و انحصار سخن نمی گوید، بلکه می رساند خداوند از وقت نزول باران و آنچه در ارحام مادران است آگاه است و این نحوه سخن گفتن، غیر آن است که بگوید که علم به آنها از مختصات خداست و احدی جز او از آن آگاه نمی گردد، خواه به علم ذاتی باشد و خواه به علم کسی. خلاصه، دقت در مضمون آیه می رساند که روش سخن گفتن آن درباره قیامت به گونه ای است و در موضوعات چهارگانه به گونه دیگر. در قسمت نخست به صورت انحصار، سخن می گوید و می فرماید: (عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) یعنی پیش اوست علم به وقت رستاخیز، نه پیش کس دیگر. ولی

در چهار قسمت دیگر، شیوه سخن، این نیست که تنها او می داند و بس، بلکه شیوه سخن، این است که (يُنزِلُ الْغَيْثَ) او باران نازل می کند (و از وقت آن آگاه است) (وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ)؛ او می داند که در ارحام چیست؟ علم خدا به این دو موضوع، مانع از آن نیست که بنده ای از بندگان خدا

۱. احزاب (۳۳) آیه ۶۳.

صفحه ۲۳۴

از طریقی، مانند وحی الهی و یا الهام قلبی از وقت نزول باران و آنچه در رحم است آگاه گردد، با این تفاوت که علم خدا ذاتی و ضروری است و علم پیامبران و اولیای خدا کسبی و امکانی است. در قسمت های چهارم و پنجم، شیوه سخن بیشتر تغییر می کند و هرگز محور بحث در آنها علم و آگاهی خدا از سرنوشت بشر و یا لفظ مرگ او نیست، بلکه فشار سخن، اطلاع نداشتن هر فردی از سرنوشت و محل مرگ خویش است، چنان که می فرماید: (وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا) (هیچ کس نمی داند فردا چه به دست می آورد.) (وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ) (و کسی نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد.) ولی آگاه نبودن بشر از کارهای فردای خویش و یا از محل مرگ خود، مطابق ناموس خلقت است که هیچ فردی ذاتاً از غیب و از پشت پرده آگاه نیست، ولی این امر، مانع از آن نمی شود که خداوند برخی از اولیای خود را از کارهای فردایش و یا نقطه ای که در آن جا می میرد آگاه سازد. خلاصه سخن: از نخستین قسمت آیه، آن هم به کمک دیگر آیات قرآن استفاده می شود که آگاهی از وقت قیام قیامت از مختصات خداست و جز او کسی از وقت آن آگاه نبوده و نخواهد بود، ولی در چهار فراز دیگر آیه، لحن سخن و شیوه گفتار در آنها این است که خدا از وقت نزول باران و از آنچه در ارحام است آگاه است؛ آگاهی او از این دو چیز، غیر آن است که این آگاهی حتی از طریق وحی و الهام به دیگران تعدی نکند.

صفحه ۲۳۵

همچنین دو قسمت آخر آیه، این است که هیچ بشری از کارهای فردای خود آگاه نیست، ولی آگاه نبودن از این دو چیز، غیر آن است که این دو نوع آگاهی از مختصات باشد و بر دیگران حتی با تعلیم الهی، تجاوز نمی کند و یا اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که کسی از این دو موضوع مطلع نشود، هرگز چنین چیزی از این جمله ها استفاده نمی شود. موقعی این حقیقت را بیشتر تصدیق می کنید که روایات مربوط به علم غیب را در نظر بگیرید. در این روایات از آگاهی پیشوایان معصوم از سرنوشت انسان ها و محل مرگ و شهادت خود سخن به میان آمده است. این روایات از نظر تعداد آن چنان فزونی دارد که هرگز نمی تواند آنها را به بهانه این که غالباً سند ندارند رد کرد یا تأویل نمود. گذشته از این که علم هواشناسی، علم نوپا و نوین است و هنوز پنجاه سال بیشتر از عمل آن نگذشته است، ممکن است بشر بر اثر تکامل دستگاه های مربوط به هواشناسی، از وقت نزول برف و باران به درستی آگاهی پیدا کند، هر چند تاکنون در این قسمت، پیشرفت زیادی نکرده و چه بسا گزارش های اداره هواشناسی نادرست از آب درآمده است. درباره جنین شناسی، بشر در آستانه تکمیل وسایلی است که او را از وضع رحم آگاه سازد؛ بد نیست به گزارش زیر توجه فرمایید: با دستگاه الکترونیکی جنس پسر یا دختر قبل از تولد معلوم می شود. با دستگاه مذکور ناهنجاری های نوزاد نیز مشخص می شود. دستگاهی که جنسیت جنین را در رحم مادر تعیین می کند، در یکی از بیمارستان های تهران به کار افتاد. به وسیله این ماشین جدید الکترونیکی

صفحه ۲۳۶

می توان تصویر جنین و طرز قرار گرفتن آن را در رحم بر روی تلویزیون مدار بسته مشاهده کرد. دکتر حسین پارسا رئیس بیمارستان و رئیس آموزشگاه عالی مامائی ضمن اعلام این خبر، توضیح داد با به کار افتادن ماشین الکترونیکی تصویر جنین از دو

ماهگی به وسیله امواج الکترونیکی بر روی صفحه تلویزیون ظاهر می شود، به طوری که به روشنی می توان محل جفت و قطر سر جنین و لگن را جهت تشخیص نحوه زایمان (طبیعی یا غیر طبیعی) بر روی صفحه تلویزیون دید. امواجی که جهت دریافت تصویر جنین به کار می رود، هیچ گونه خطری برای جنین ندارد. پسر یا دختر بودن

دکتر پارسا همچنین گفت: برای اولین بار در ایران، دستگاه جدیدی نصب شده که به وسیله این دستگاه با کشیدن مقداری از مایعی که جنین در آن شناور است، می توان جنسیت جنین را از نظر دختر یا پسر بودن تعیین کرد. وی یادآور شد که از این دستگاه، فقط به منظور تشخیص ناهنجاری های مادرزادی که در جنین دختر یا پسر تظاهر می کند استفاده می شود. پزشکان بیمارستان با استفاده از این دستگاه تاکنون توانسته اند، بیش از ۹۷ درصد ناهنجاری های مادرزادی جنین را تشخیص دهند. وی در مورد دستگاه الکترونیکی اضافه کرد که با ترسیم تصویر جنین بر روی صفحه تلویزیون، سر جنین اندازه گیری می شود و محل جفت مشخص می گردد و این خود باعث خواهد شد که از بسیاری سزارین های بی مورد

----- صفحه ۲۳۷

جلوگیری به عمل آید. (۱) ولی به بنا به نظری که ابراز گردید، آگاهی بشر به گونه ای از این موضوعات، مانع از آن نیست که ذاتاً و منهای اطلاعات علمی، از این موضوعات، مانع از آن نیست که ذاتاً و منهای اطلاعات علمی، از این موضوعات آگاه نباشد، هر چند با تبادل معلومات جوی و یا کار دستگاه های الکترونیکی از اوضاع رحم و جنین آگاه گردد. روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده و آگاهی از این موضوعات را از مختصات خدا دانسته است از نظر سند، ضعیف و ناتمام می باشند. (۲) تنها چیزی که در این مورد درخور اعتماد است، خطبه نهج البلاغه است که آیه را بسان نظریه مشهور تفسیر می کند و چون سخن امام در مورد خاصی وارد شده است، یکی از مستمعان کم ظرفیت نتوانست، علم امام را به حوادث آینده، تحمل کند و به امام گفت: مدعی علم غیب هستی؟ امام برای ساکت کردن او موضوع انحصاری بودن امور پنجگانه را مطرح کرده است از این جهت باید کلام امام را به نحوی تأویل نمود و مرحوم مجلسی در بحار الأنوار برای کلام امام احتمالاتی را بیان کرده است، علاقه مندان می توانند به آن جا مراجعه کنند. جعفر سبحانی قم - حوزه علمیه ذوالحجه ۱۳۹۷/دی ماه ۱۳۵۴

۱. اطلاعات، ش ۱۴۷۷. ۲. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۰۳ و ۱۰۴، نیز رک: مفاهیم القرآن، ص ۳۸۲.

----- صفحه ۲۳۸ ----- صفحه ۲۳۹

کتابنامه

کتابنامه

(اهم منابع) ۱. اطلاعات (روزنامه)، ش ۱۴۷۷۰. ۲. بحار الأنوار، علامه مجلسی. ۳. البرهان، محدث بزرگ سید هاشم بحرانی. ۴. التبیان، شیخ طوسی. ۵. توحید، شیخ صدوق. ۶. تورات. ۷. دیباچه ای بر رهبری، ناصرالدین صاحب الزمانی. ۸. راه خداشناسی، جعفر سبحانی. ۹. سرچشمه هستی، = ۱۰. سفینه البحار، حاج شیخ عباس محدث قمی. ۱۱. سیره ابن هشام. ۱۲. صحیفه سجادیه. ۱۳. طبقات، ابن سعد. ۱۴. قرآن و آخرین پیامبر.

----- صفحه ۲۴۰

۱۵. کشف الشبهات، محمد بن وهاب. ۱۶. کیهان (روزنامه)، ۲۳، ۸/۴۶. ۱۷. ماذا خسر الإسلام بانحطاط المسلمین. ۱۸. مجمع البیان، شیخ طبرسی. ۱۹. مستدرک الوسائل، محدث نوری. ۲۰. معانی الأخبار، شیخ صدوق. ۲۱. مفاهیم القرآن، جعفر سبحانی. ۲۲. مکتب اسلام، س ۹، ش ۲. ۲۳. المیزان، علامه طباطبایی. ۲۴. نجوم برای همه. ۲۵. نسل سرگردان. ۲۶. نهج البلاغه. ۲۷. وسائل الشیعه، شیخ

حرّ عاملی.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

